

قضیه فلسطین

مرکز آموزش
و پژوهش‌های
بین‌المللی

پیشینه تاریخی و تحولات معاصر

تألیف:
محسن محمد صالح

ترجمه:
صابر گل عنبری
یوسف رضازاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قضیه فلسطین

پیشینه تاریخی و تحولات معاصر

محسن محمد صالح

مترجمان:
صابر گل عنبری
یوسف رضازاده

مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی

تهران - ۱۳۹۴

فهرست‌نویسی پیش از انتشار

سرشناسه: صالح، محسن محمد، ۱۹۶۰ - م.
عنوان و نام پدیدآور: قضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر / محسن محمد صالح / ترجمه صابر گل عبیری، یوسف رضازاده؛
(به سفارش) مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، اداره نشر، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۷۸ ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۶۱-۷۳۱-۸
بها: ۱۳۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا مختصر
یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.
شناسه افزوده: ایران، وزارت امور خارجه، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی
شناسه افزوده: گل عبیری، صابر، ۱۳۵۶ - مترجم
شناسه افزوده: رضازاده، یوسف، ۱۳۶۱ - مترجم
شماره کتابشناسی: ۳۸۳۱۸۴۶

قضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر

مؤلف: محسن محمد صالح
مترجمان: صابر گل عبیری، یوسف رضازاده
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
چاپ اول: ۱۳۹۴
هماهنگی امور نشر: بیتا طهرانیان
ویراستار ادبی: مریم حجاری
صفحه آرای: سحر حسینی صنعتی
صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

اداره نشر وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر (نیاوران)، خیابان شهید آقایی، مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه
تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹، نمابر: ۲۲۸۳۲۵۶۵
نمایندگی و فروشگاه مرکزی: میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناسران، طبقه همکف پلاک ۱۶/۲۲
تلفن فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، تلفن همراه: ۰۹۳۵۹۶۲۹۰۲۷، تلفن: ۶۶۴۹۰۳۱۵
فروشگاه شماره ۲: خیابان شهید باهنر (نیاوران)، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه
تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فهرست مطالب

۱ سخن ناشر
۳ مقدمه مولف بر چاپ عربی
۵ مقدمه مولف بر چاپ فارسی
۷ مقدمه مترجمان

فصل اول: پیشینه مسأله فلسطین تا سال ۱۹۱۸

۱۵ مقدمه
۱۶ فلسطین
۱۹ جایگاه اسلامی فلسطین
۲۱ فلسطین در گذر تاریخ
۲۶ فلسطین در دوره اسلامی
۳۳ ادعاهای دینی و تاریخی یهودیان در مورد فلسطین
۳۵ زمینه‌های ظهور مسأله فلسطین در تاریخ معاصر
۳۹ تحولات سیاسی مسأله فلسطین تا سال ۱۹۱۴
۴۵ مسأله فلسطین در جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸

فصل دوم: فلسطین تحت اشغال انگلیس ۱۹۱۸ - ۱۹۴۸

۵۵ مقدمه
۵۷ توسعه پروژه صهیونیستی
۵۹ ظهور جنبش ملی فلسطین
۷۰ انقلاب بزرگ فلسطین طی سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹
۷۶ تحولات سیاسی ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۷
۸۴ جنگ سال ۱۹۴۸ و بازتاب آن

فصل سوم: مسأله فلسطین ۱۹۴۹ - ۱۹۶۷

۹۵ مقدمه
۹۵ سرزمین‌های عربی و فلسطین

۹۷ فعالیت ملی فلسطینی
۱۰۴ شکل‌گیری جنبش فتح
۱۰۸ تأسیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)
۱۰۹ جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ و تبعات آن

فصل چهارم: مسأله فلسطین ۱۹۶۷ - ۱۹۸۷

۱۱۵ مقدمه
۱۱۶ بروز هویت فلسطینی
۱۱۹ مبارزات مسلحانه فلسطینی‌ها
۱۲۸ کشورهای عربی و مسأله فلسطین
۱۳۳ ظهور جریان اسلام‌گرای فلسطینی

فصل پنجم: مسأله فلسطین ۱۹۸۷ - ۲۰۰۰

۱۳۹ مقدمه
۱۴۰ انتفاضه نخست
۱۴۱ شکل‌گیری جنبش حماس
۱۴۸ سازمان آزادی‌بخش فلسطین
۱۵۸ تشکیلات خودگردان
۱۶۱ رژیم صهیونیستی

فصل ششم: مسأله فلسطین ۲۰۰۰ - ۲۰۱۱

۱۶۵ مقدمه
۱۶۶ تجاوزات رژیم صهیونیستی و مقاومت فلسطینیان
۱۸۲ وضعیت داخلی فلسطین
۲۳۳ روند مذاکرات سازش
۲۴۸ قدس و اوضاع کنونی
۲۵۶ دیوار حائل
۲۶۰ رژیم صهیونیستی
۲۶۷ نتیجه‌گیری

سخن ناشر

نشر وزارت امور خارجه با سابقه بیش از سه دهه فعالیت در عرصه ترویج و نشر آثار معتبر علمی و تحقیقاتی در مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی و دیگر مراکز علمی کشور در حوزه سیاست خارجی، علوم سیاسی و حقوق بین‌الملل، به تلاش مستمر خود در ترویج ادبیات علوم سیاسی و روابط بین‌الملل با هدف تعمیق شناخت و آگاهی جامعه علمی و دانشگاهی کشور، خاصه اسنادان، محققان و دانشجویان نسبت به مباحث این حوزه پرداخته است.

موضوع فلسطین یکی از مسائل اساسی جهان اسلام و از اولویت‌های جمهوری اسلامی ایران است، لذا پرداختن به آن اهمیت ویژه‌ای دارد. اگرچه کتاب‌های زیادی در خصوص مسأله فلسطین نگاشته شده، اما نگاه به این موضوع از سوی فردی محقق و صاحب‌نظر در جهان عرب که از نزدیک با مسأله آشنا بوده و جوانب امر را از نزدیک درک کرده اهمیت داشته و اثر حاضر واجد چنین ویژگی است.

آقای دکتر محسن محمد صالح، نویسنده، محقق و صاحب‌نظر در مسأله فلسطین و تحولات منطقه‌ای بوده و مدیر مسؤول انتشارات الزیتونه لبنان است. وی با عزمی قوی و درکی عمیق سعی کرده جزئیات پیشینه تاریخی مسأله فلسطین را با شواهد تاریخی و به دور از تفسیر شخصی ارائه دهد تا خواننده در پایان بتواند با تحلیل خود تصویر کاملی از شرایط کنونی در بستر تحولات تاریخی داشته باشد. نگاه به مسأله فلسطین در این اثر به نحوی است که علی‌رغم تحولات پیچیده روز که موجب ابهام در فضای تحلیل می‌شود، محققان را گمراه نکند.

چاپ ترجمه فارسی کتاب "قضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر" در نوع خود ویژگی‌هایی دارد که کتاب‌های مشابه فاقد آن است. از سوی دیگر، آگاهی محققان و علاقه‌مندان ایرانی از نظر و تحلیل فردی محقق و صاحب‌نظر در فضای تحولات منطقه نسبت به مسأله‌ای مهمی مانند فلسطین یک ضرورت ارزیابی می‌شود.

در چارچوب رسالت خطیر انتشار آثار فاخر و ارزشمند و مورد نیاز جامعه علمی کشور و نظر به اینکه مسأله فلسطین آرمانی است عدالت‌خواهانه که نه تنها برای مردم فلسطین، بلکه برای مسلمانان جهان و تمامی جوامع بشری که به دور از شعار به دنبال احقاق حق مظلوم هستند اهمیت حیاتی دارد، دفاع از موضوع فلسطین از موضوعات مهم سیاست خارجی ایران بوده و این سیاست در چارچوب موازین و اصول قانون اساسی و آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران قرار دارد. بر این اساس، چاپ کتاب مذکور در دستور کار نشر وزارت امور خارجه قرار گرفت. امید است اثر حاضر بتواند به فهم دقیق‌تر موضوع فلسطین کمک کند.

مقدمه مولف بر چاپ عربی

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيد المرسلين و على آله و اصحابه أجمعين.

این نوشتار تلاش می‌کند با بررسی مقاطع حساس تاریخ مسأله فلسطین تصویری کلی درباره این موضوع ارائه دهد، چرا که مطالعه سیر تاریخی مسأله فلسطین این امکان را به خواننده می‌دهد تا به تصویری جامع از آن دست یابد و با تسلسلی منطقی همراه تکیه بر واکاوی سیر تاریخی با عوامل به هم پیوسته‌ای که در هر مرحله زمانی بر مسأله فلسطین تأثیر گذارده است آشنا شود. موشکافی مسأله فلسطین با دسته‌بندی آن به موضوعاتی همچون (سرزمین، ملت، دشمن و مقاومت و...) هم ممکن بود، اما به نظر ما این دسته‌بندی با وجود برخی مزایا، کارآیی لازم در پژوهش‌های کوتاه را ندارد و به جای تصویری جامع از همه موضوعات در یک چارچوب، نمای کلی از هر موضوع را به صورت جداگانه ارائه می‌دهد.

مخاطبان این پژوهش کسانی هستند که به دنبال یافتن نگاهی کلی درباره مسأله فلسطین بوده و وقت کافی برای انجام مطالعات جامع و تخصصی در این حوزه را ندارند. با وجود این، وضعیت کنونی فلسطین در فصل ششم به شکل مفصل‌تری مورد بررسی قرار گرفته تا خواننده بتواند پاسخ پرسش‌های گوناگونش درباره حوادث، تحولات و ابهامات و پیچیدگی‌های شرایط کنونی قضیه فلسطین را پیدا کند.

این نوشتار حق ملت فلسطین در سرزمین خود را به رسمیت می‌شناسد و آن را سرزمین عربی و اسلامی می‌داند که بر پایه متدی علمی، آکادمیک و مستند نگاشته شده و در حد امکان کوشیده زبانی ساده و بی‌پیرایه داشته باشد. همچنین ضمن دوری از به کارگیری گفتمان احساسی انشائی، مملو از اطلاعاتی است که تا نیمه دوم سال ۲۰۱۱ به روز شده است.

کتاب حاضر نسخه اصلاحی کتاب منتشر شده در سال ۲۰۰۲ با عنوان "قضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر" است که در کشورهای مصر، کویت و مالزی چاپ شد. امیدوارم که این اثر مورد رضایت و قبول خداوند بلند مرتبه قرار گیرد.

محسن محمد صالح

مقدمه مولف بر چاپ فارسی

خداوند متعال را شاکریم که این فرصت را فراهم کرد تا کتاب «فضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر» به زبان فارسی ترجمه و منتشر شود. این کتاب به میلیون‌ها مسلمان فارسی زبان فرصت آشنایی بیشتر با مسأله فلسطین با رویکرد علمی واقع‌گرا و از زاویه دید اسلامی می‌دهد.

ایران در سال ۱۹۷۹ با به ثمر نشاندن انقلاب اسلامی خود از طریق ریشه‌کنی نظام شاهنشاهی و قطع رابطه با رژیم صهیونیستی، گام تاریخی سرنوشت‌سازی برداشت و مسأله فلسطین را به عنوان موضوع محوری در رأس اولویت‌های خود قرار داد و در همین راستا، بر موضع خود در خصوص ضرورت آزادی کل سرزمین فلسطین تأکید و بر حمایت از مظلومیت ملت فلسطین پافشاری کرد. ایران همچنین ضمن حمایت از گروه‌های مقاومت، هیچ‌گونه برنامه‌سازش مسالمت‌آمیزی را که به چشم‌پوشی از ذره‌ای از خاک سرزمین مقدس فلسطین منجر شود به رسمیت نشناخت. در عین حال تلاش کرد تا زبان گویای امت واحده اسلامی باشد که قدس و فلسطین حکم قلب را برای آن دارد.

خداوند متعال در آیه ۹۲ از سوره انبیا می‌فرماید: *إِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ* (این امت شما امت واحده ای است و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید).

در برهه کنونی و به ویژه در این شرایط که دشمنان برای تجزیه مذهبی، نژادی و منطقه‌ای جهان اسلام و قرار دادن آن تحت سلطه و نفوذ صهیونیسم و غرب استعمارگر می‌کوشند تاکید می‌کنیم که مسأله فلسطین عامل وحدت و همبستگی امت اسلامی خواهد ماند و از سوی دیگر، این آرمان حکم قطب‌نمایی را دارد که مسلمانان را به سمت مقابله با دشمن مشترک سوق می‌دهد. از سوی دیگر، مسأله فلسطین برای حامیان و خادمانش نزد پروردگار و امت مسلمان مایه عزت و سربلندی بوده و خواهد بود. همچنین باعث رسوایی کسانی می‌شود که در نصرت و یاری امت

اسلامی و آرمان‌هایش کوتاهی می‌کنند و در یاری رساندن به مستضعفان سستی به خرج می‌دهند.

در همین جا از تمامی عزیزانی که مسؤولیت ترجمه، چاپ و توزیع این کتاب را بر عهده گرفته‌اند، خالصانه تقدیر و تشکر می‌کنم و سپاس ویژه خود را به همکاران عزیز در اداره نشر وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران به عنوان متولی امر چاپ و نشر این کتاب و همکاران ارجمند در دفتر جنبش مقاومت اسلامی حماس در تهران تقدیم می‌کنم. امیدوارم که نسخه فارسی این کتاب در اختیار تمامی پژوهشگران، کارشناسان و افراد علاقه‌مند به مسأله فلسطین قرار گیرد و پیش درآمدی کلیدی برای ترسیم یک تصویر صحیح، جامع و دقیق از این موضوع باشد تا متخصصان امر بتوانند به توسعه تحقیقات در زمینه ابعاد مختلف این مسأله بپردازند.

در پایان، با کمال خرسندی خدمت خوانندگان محترم اعلام می‌دارم که از هرگونه نظر، پیشنهاد یا انتقاد سازنده استقبال می‌شود و از آنها در چاپ‌های بعدی این کتاب استفاده خواهد شد.

وبالله التوفیق والهدایة

والحمد لله رب العالمین

محسن محمد صالح

مقدمه مترجمان

مسأله فلسطین آرمانی است عدالت خواهانه که نه تنها برای فلسطینیان، بلکه برای مسلمانان، عربها و جوامع بشری اهمیتی حیاتی داشته و احقاق آن آزمونی مهم برای مجامع بین المللی به شمار می رود.

آرمان فلسطین از جهات متعددی برای مسلمانان و عربها حائز اهمیت است؛ ابتدا اینکه فلسطین سرزمین پیامبران، معراج گاه پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و به فرموده خالق جهان "سرزمینی مبارک" (وبارکنا حوله) است. شهر قدس اهمیتی صد چندان به این جایگاه ارزشمند دینی بخشیده است.

از سوی دیگر، اهمیت این آرمان عظیم و مقدس را باید در ضرورت مقابله با ائتلاف غربی - صهیونیستی و دشمنانی جستجو کرد که با رخنه در منطقه از طریق اشغال فلسطین و آواره کردن ساکنان آن اندیشه های پلیدی را در سر می پروراند که همه کشورهای منطقه را هدف گرفته است.

جوامع بشری نیز در برابر مردم فلسطین مسئول هستند، زیرا با چشم خود می بینند که چگونه صهیونیست های غاصب یک ملت را آواره کرده اند و آنان را با پیشرفته ترین جنگ افزارها به خاک و خون می کشند و با زیر پا گذاشتن تمامی معاهدات بین المللی و اخلاق بشری هیچ تفاوتی میان زن و مرد، پیر و جوان و کودک و طفل شیرخواره قائل نیستند.

قضیه فلسطین آزمونی است برای کشورهای عربی و اسلامی و مجامع و سازمان های بین المللی تا ثابت کنند که می خواهند در کنار ملت فلسطین و آرمان عدالت خواهانه این ملت بایستند و به درد و رنج آن خاتمه دهند یا آنکه خواسته یا ناخواسته با حمایت یا سکوت خود در کنار بیدادگران صهیونیست قرار بگیرند و به تداوم این بحران دامن بزنند.

با توجه به آنچه گذشت، آگاهی نسبت به تاریخ مسأله فلسطین اهمیت بسیاری برای همگان داشته و به همین خاطر پژوهش‌های فراوانی در این زمینه صورت گرفته و کتاب‌های زیادی در این خصوص تألیف شده است، ولی موضوعی که مرکز مطالعات «الزیتونه» را بر آن داشت تا اثر پیش رو را منتشر کند و مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین را بر آن داشت تا به ترجمه آن مبادرت ورزد، بررسی جزئیات مسأله فلسطین در بستر تاریخی‌اش بود؛ موضوعی که به خواننده کمک می‌کند تا تصویری جامع از تحولات این مسأله و نیز عوامل تاثیرگذار در آن داشته باشد.

معرفی کتاب پیش رو

این کتاب که با عنوان عربی «القضية الفلسطينية، خلفياتنا التاريخية وتطوراتها المعاصرة» (قضیه فلسطین؛ پیشینه تاریخی و تحولات معاصر) در سال ۲۰۱۲ میلادی توسط مرکز مطالعات «الزیتونه» منتشر شد مشتمل بر ۲۰۸ صفحه است.

اثر حاضر توسط یکی از برجسته‌ترین محققان، مورخان و پژوهشگران حوزه فلسطین، دکتر محسن محمد صالح تألیف و از شش فصل به همراه یک مقدمه و یک خاتمه تشکیل شده است. هر کدام از فصول، یک برهه‌ی تاریخی خاص را بررسی می‌کند و نگارنده پیش از ورود به هر کدام از فصل‌ها آن را با مقدمه‌ای مختصر درباره شرایط حاکم بر آن دوره آغاز می‌کند.

پس از توضیحات تاریخی و تحولات مختلف سرانجام فصل ششم که بیشترین بخش کتاب را به خود اختصاص داده است، به رویدادهای ثبت شده در دفتر تاریخ فلسطین از سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۱ می‌پردازد. اولین موضوع، انتفاضه دوم یا همان انتفاضه الاقصی است که در پی ورود شارون به مسجد الاقصی شعله‌ور شد. نویسنده در این بخش از اهمیت انتفاضه دوم و نیز تاثیر آن در معادلات مربوط به فلسطین سخن می‌گوید.

همچنین به تلاش حماس برای تشکیل دولت وحدت ملی و کارشکنی‌های برخی گروه‌ها اشاره می‌کند و اینکه چگونه شرایط، این جنبش را به سمت یک اقدام اجتناب‌ناپذیر امنیتی سوق داد تا به این ترتیب با کنترل نوار غزه به روند نابسامانی‌های امنیتی در این منطقه خاتمه بخشد. بررسی پیامدهای این اقدام نیز موضوعی بود که از چشم تیزبین نگارنده دور نمانده است.

از جمله دیگر مسائل مورد بحث در این فصل، برکناری دولت وحدت ملی از سوی ابومازن و تشکیل یک دولت جدید در کرانه باختری به ریاست سلام فیاض بود. جنگ‌های تحمیلی مختلف به نوار غزه و نیز محاصره این منطقه از سوی اشغالگران از دیگر موضوعات مورد توجه محسن صالح در فصل یاد شده است.

نگارنده اثر همچنین به وضعیت ناپسامان ساف پرداخته و بعد از آن موضوع آشتی ملی و تلاش‌های صورت گرفته جهت تحقق آن را در لیست موضوعات مورد بحث قرار داده و با نگاهی موشکافانه موانع پیش روی فلسطینیان برای دستیابی به این هدف را بیان داشته است.

روند سازش مسالمت‌آمیز نیز موضوعی نبود که بخواهد از دید نگارنده اثر پنهان بماند. وی در این بخش طرح ژنو، طرح صلح اعراب، نقشه راه و دیگر طرح‌ها را مورد بحث قرار می‌دهد.

خاتمه‌ی این کتاب با وجود کوتاه بودن آن در بر گیرنده نکاتی کلیدی در خصوص مسأله فلسطین است. نویسنده از بحران عدم انسجام در میان رهبران سیاسی فلسطین و اختلاف برنامه‌های آنها به عنوان یکی از مشکلات جدی فرا روی فلسطین یاد می‌کند. بنا به اعتقاد نویسنده کتاب، جریان اسلام‌گرا که امید امت است باید یک برنامه مرحله‌ای و یک برنامه بلند مدت برای خود داشته باشد. در تدوین این برنامه باید واقعیت‌های موجود و دخالت طرف‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مد نظر قرار گیرد. مشارکت مسلمانان و عرب‌ها در مناقشه فلسطین از دیگر پیشنهاد‌های محسن صالح برای بهبود شرایط آرمان فلسطین بود.

نگارنده اثر در خاتمه از گروه‌های اسلام‌گرا خواسته است تا به دغدغه‌های ملت فلسطین رسیدگی کرده و در جهت خدمت به آنها بکوشند و علاوه بر آن، روشن نگاه داشتن شعله‌ی انتفاضه را نیز وجهه همت خود قرار دهند.

وجوه تمایز اثر

از وجوه تمایز این اثر که باعث انتشار آن از سوی مرکز مطالعات الزيتونه و ترغیب مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین به ترجمه آن شد، تحلیلی بودن آن است. در این پژوهش از تدوین یک اثر صرفاً گزارشی اجتناب شده و در کنار اشاره به تحولات مختلفی که در عرصه‌ی فلسطین روی داده، ارائه تحلیلی مناسب از آنها و جبهه همت نگارنده بوده است.

استفاده از منابع معتبر جزء دیگر مشخصه‌های این اثر به شمار می‌رود؛ مولف این اثر کوشیده است تا تازه‌ترین و بروزترین تحقیقات به عمل آمده در این حوزه را در پژوهش خود مورد استفاده قرار دهد. ضمناً در ارائه آمارهای مختلف از گزارش‌های سازمان‌های معتبر آماری استفاده کرده است.

پژوهش منطقی اقتضا می‌کند که فرد برای اثبات دیدگاه خویش به اطلاعاتی استناد جوید که رژیم اسرائیل درباره‌ی یک حادثه منتشر کرده‌اند، موضوعی که نگارنده این اثر به آن توجه ویژه داشته است.

در این اثر و در داخل کادرهای مستطیلی عبارات و جملاتی جای گرفته است که در عین تاثیرگذاری می‌تواند عمق برخی ابعاد مربوط به مسأله فلسطین و اهدافی را که صهیونیست‌ها و غربی‌ها در آن دنبال می‌کنند به معرض نمایش بگذارد. این اثر، در هنگام اشاره به شخصیت‌ها و افراد تاثیرگذار در مسأله فلسطین تصاویر آنان را نیز در کتاب قرار داده است. ضمن آنکه برای درک بهتر برخی موضوعات مطرح شده، نقشه‌هایی نیز در این اثر درج شده است.

ویژگی‌های ترجمه

در ترجمه این اثر که به همت مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین انجام پذیرفته است، سبک ترجمه ارتباط‌گرا که پیتر نیومارک^۱، نظریه‌پرداز بزرگ ترجمه از آن سخن گفته مورد استفاده قرار گرفته است.

با نظر به آنکه کتاب پیش‌رو، در کنار قشر متخصص، اطلاع‌دهی به دیگر خوانندگان را نیز مد نظر دارد، مترجمان کوشیده‌اند تا در هر جا که ذکر اطلاعات بیشتر به تبیین موضوع کمک می‌کند داخل متن این اطلاعات را درج کنند.

از دیگر ویژگی‌های این ترجمه روانی متن است تا جایی که می‌توان گفت خواننده به راحتی می‌تواند با آن ارتباط برقرار کند و اطلاعات لازم را از آن دریافت کند.

کلام آخر

از آنجایی که هیچ کتاب دیگری به غیر از کتاب خدا از نقص و عیب میرا نیست، خرسند و خوشحال خواهیم شد که شما خوانندگان عزیز با هدیه کردن نظرات و پیشنهادات خود ما را در بهتر کردن مطالب مندرج در کتاب یا ترجمه بهتر آن یاری رسانید.

فصل اول

پیشینه مسأله فلسطین تا سال ۱۹۱۸

مقدمه

سه عامل باعث شده است که فلسطین مهم‌ترین مسأله جهان عرب و اسلام

قرار گیرد:

عامل نخست: ماهیت سرزمین فلسطین، تقدس و تبرک این سرزمین و جایگاه آن در قلب پیروان دین اسلام است.

عامل دوم: ماهیت دشمن صهیونیستی با آن ادعاهای دینی و تاریخی و روحیه اشغال‌گرانه و توسعه‌طلبانه که تلاش می‌کند ملت فلسطین را از سرزمینش براند و حق اصیل این ملت بر مالکیت سرزمین فلسطین و اماکن مقدس اسلامی را زیر پا بگذارد.

عامل سوم: ماهیت ائتلاف غربی - صهیونیستی که در اصل به دنبال ایجاد تفرقه و دو دستگی میان امت اسلام و تضعیف آن است و تلاش می‌کند این تفرقه را بر جا باشد تا کشورهای اسلامی همچنان وابسته به ابرقدرت‌ها باقی بمانند. بنابراین، پروژه صهیونیسم که در فلسطین، قلب تپنده جهان اسلام، در حال اجرا است در تمامی ابعاد نظامی، سیاسی و فرهنگی‌اش به عنوان مهم‌ترین چالش فراروی امت اسلامی در مسیر آزادی، وحدت و قیام آن جهت احیای جایگاه و نقش پیشگامانه امت اسلامی در میان امت‌های دیگر در جهان به شمار می‌رود.

بر کسی پوشیده نیست که مسأله فلسطین تنها متعلق مربوط به خود فلسطینیان نیست و قضیه‌ای فراتر از سرزمین فلسطین است، چرا که رژیم یهودی - صهیونیستی در سرزمین فلسطین صرفاً برای آن ایجاد شده است که خط مقدم اجرای برنامه‌های غربی و صهیونیستی در منطقه باشد و البته این برنامه با دیگر اهداف غربی همسو شده که شامل حل مشکل یهودیان اروپا و ابراز همبستگی با تمایلات دینی آنان برای حضور در سرزمین موعود است. به هر حال، حقایق آشکار موجود پرده از ظلمی بر می‌دارد که غرب با کوچاندن مردم فلسطین از سرزمین خود، تخریب خانه و کاشانه آنها،

ایجاد تهدید برای جهان اسلام و به خطر انداختن صلح و آرامش جهانی مرتکب می‌شود تا به اهداف خود جامه عمل بپوشاند، آن هم در جهانی که خود داعیه‌دار برقراری صلح و حفظ حقوق بشر در آن است.

فلسطین

نام فلسطین بر بخش جنوب غربی سرزمین شام اطلاق می‌شود که در غرب آسیا و ساحل شرقی دریای مدیترانه قرار دارد. این سرزمین موقعیتی سوق‌الجیشی و راهبردی داشته و در واقع، پل ارتباطی میان قاره‌های آسیا و آفریقا و نقطه تلاقی دو بخش جهان به شمار می‌رود.

سابقه سکونت در سرزمین فلسطین به گذشته‌های دور برمی‌گردد و حفاری‌های صورت گرفته در این سرزمین و آثار باستانی موجود این مسأله را تأیید می‌کند. سرزمین فلسطین مراحل اولیه تحول زندگی بشری از دامداری به کشاورزی را تجربه کرده است. اریحا در شمال شرق فلسطین نخستین شهری است که در طول تاریخ بنا شده و به گفته باستان‌شناسان، تاریخ آن به هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد.

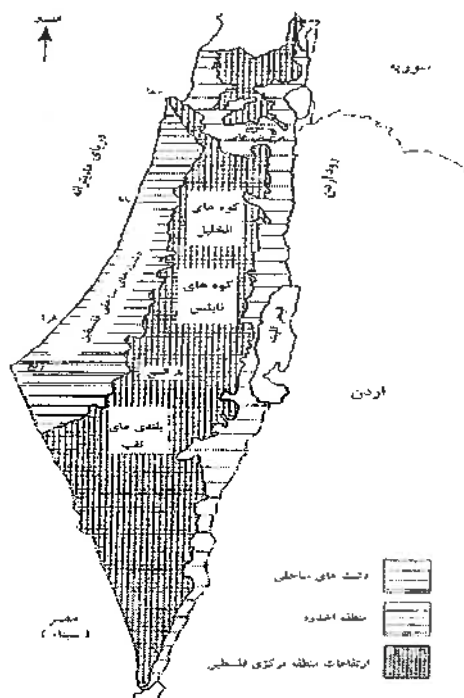
قدیمی‌ترین نامی که این سرزمین به آن شهرت دارد "کنعان" است. به این علت که کنعانیان نخستین قومی بودند که حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از جزیره العرب به این سرزمین نقل مکان کردند و در آن سکنی گزیدند و نامشان در اسناد تاریخی ذکر شده است. نام «فلسطین» برگرفته از نام اقوام دریانوردی است که احتمال می‌رود حدود قرن ۱۲ قبل از میلاد مسیح از غرب آسیای صغیر و اطراف دریای اژه به این منطقه آمده باشند و نام آنها در کتیبه‌های مصری با عنوان "ب ل س ت" آمده است و شاید هم حرف "نون" بعداً به عنوان علامت جمع به این حروف اضافه شده باشد. این اقوام در مناطق ساحلی سکونت داشتند و خیلی زود با کنعانی‌ها درآمیختند و اثری از آنها باقی نماند جز نامشان که بر این سرزمین اطلاق شد.^۱

سرزمین فلسطین تا زمان اشغال آن توسط انگلیسی‌ها و به ویژه در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ م، مرزهای جغرافیایی دقیق و مشخصی نداشت و در طول تاریخ این مرزها کوچک و بزرگ می‌شدند، اما دربرگیرنده سرزمین واقع میان دریای

۱. برای جزئیات بیشتر درباره تاریخ فلسطین باستان، مراجعه شود به منلا: محمد ادیب العامری، عربیة فلسطین فی التاریخ (صیدا - بیروت: انتشارات مکتبة العصریة، ۱۹۷۲؛ و الموسوعة

مدیترانه و بحر المیت (دریای مرده) و رود اردن بودند. در دوره اسلامی سرزمین شام به چند منطقه «جند» تقسیم شد که «منطقه» فلسطین از رفح در مرزهای سینیای مصر تا "الجّون" در فاصله ۱۸ کیلومتری شمال غرب شهر جنین امتداد داشت. به رغم تمامی تقسیمات در مقاطع مختلف دوره اسلامی، فلسطین همچنان بخشی از سرزمین شام باقی ماند و تقسیمات مختلفی که باعث محدودتر یا گسترده‌تر شدن سرزمین‌ها می‌شد، نتوانست این احساس ساکنان سرزمین‌های مذکور را تغییر دهد که آنها فرزندان امت واحده اسلامی بوده و تا زمانی که حکومت اسلامی باشد نسبت به آن وفادار هستند. به هر حال، مساحت سرزمین فلسطین بر اساس تقسیمات کنونی ۲۷۰۰۹ کیلومتر مربع است.^۱

آب و هوای فلسطین، معتدل مدیترانه‌ای است که همین امر مشوق افراد برای سکونت و کشت و زرع در آن بود. در کل می‌توان فلسطین را به سه بخش اصلی دشت ساحلی، بلندی‌های کوهستانی (در بخش مرکزی) و دشت اردن تقسیم کرد. دشت ساحلی منطقه‌ای است که اکثر فلسطینیان در آنجا سکونت دارند و بنادر، مراکز تجاری و فعالیت‌های اقتصادی و کشاورزی در آنجا متمرکز شده است. ارتفاعات کوهستانی در مرکز فلسطین کوه‌های الجلیل، نابلس، الخلیل و بلندی‌های النقب را شامل می‌شود که مرتفع‌ترین نقطه آنها کوه "الجرمق" در شمال فلسطین است و ارتفاع آن به ۱۲۰۷ متر می‌رسد. این مناطق محل سکونت کشاورزان فلسطینی بوده است که از هزاران سال پیش در آنجا سکونت داشتند و حبوبات، میوه‌ها و سبزیجات مختلف را در آنجا کشت می‌کردند و در کنار آن به دامداری می‌پرداختند. دشت اردن که رود اردن در آن جریان دارد با ارتفاع ۴۰۰ متر پایین‌تر از سطح دریا، پست‌ترین نقطه بر روی زمین است. این مناطق در طول سال گرم بوده و کشت خرما و موز و سبزیجات در آنجا رواج دارد.



جغرافیای فلسطین

جایگاه اسلامی فلسطین

سرزمین فلسطین به دلایل زیر جایگاه عظیمی در میان مسلمانان دارد:
- بر اساس نص صریح قرآن کریم سرزمینی مقدس به شمار می‌رود: یا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ (ای قوم بنی اسرائیل به این سرزمین مقدس که خدا برایتان مقدر کرده وارد شوید).^۱

- بر اساس نص صریح قرآن کریم سرزمینی مبارک است: سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ (پاک و منزه است خدائی که در مبارک شبی بنده خود محمد (ص) را از مسجد الحرام (مکه مکرمه) به مسجد اقصائی سیرداد که پیرامونش را مبارک ساخت).^۲ و باز می‌فرماید: وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا (و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم، که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم جریان می‌یافت).^۳



۱. سوره مائده: آیه ۲۱.

۲. سوره اسراء: آیه ۱.

۳. سوره انبیاء: ۸۱.

- مسجد مبارک الاقصی در فلسطین قرار گرفته است. این مسجد قبله‌گاه نخست مسلمانان و سومین مسجد مقدس در اسلام است که زیارت آن مستحب و هر رکعت نماز در آن برابر با ۵۰۰ رکعت نماز در دیگر مساجد است، به طوری که رسول گرامی اسلام، حضرت محمد(ص) می‌فرماید: «بار سفر بستن به قصد نماز جز به سه مسجد مسجدالحرام، مسجد من (مسجدالنبی) و مسجدالاقصی جایز نیست.»^۱ آن حضرت همچنین فرموده‌اند: «یک رکعت نماز در مسجدالحرام برابر صد هزار رکعت نماز، یک رکعت نماز در مسجد من (مسجدالنبی) برابر هزار رکعت نماز و یک رکعت نماز در بیت المقدس برابر ۵۰۰ رکعت نماز در مساجد دیگر است.»^۲

- فلسطین سرزمین انبیاء(ع) و محل بعثت آن بزرگواران بوده است و حضرات ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، داود، سلیمان، صالح، زکریا، یحیی و عیسی علیهم السلام در این سرزمین زیسته‌اند و قرآن کریم هم به این مسأله اشاره و نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی(ص) نیز در شب معراج به این سرزمین سفر کرده است. علاوه بر این، بسیاری از پیامبران بنی‌اسرائیل که نامشان در قرآن ذکر نشده است در این سرزمین زیسته‌اند و مسئولیت هدایت این قوم را بر عهده داشته‌اند که بنابر احادیث صحیح می‌توان از جمله آنها به حضرت "یوشع" (ع) اشاره کرد.

- فلسطین سرزمین اسرا و معراج پیامبر گرامی اسلام(ص) است و خداوند متعال چنین مقدر کرد که پیامبر شبانه از مسجدالحرام به مسجدالاقصی سفر کرده و از آنجا به عرش عروج کند. بدین ترتیب، خداوند متعال به این مسجد و سرزمین فلسطین شرافت و قداست فراوانی را عنایت فرموده است. خداوند همچنین تمامی پیامبران را در مسجدالاقصی جمع کرده و رسول گرامی اسلام(ص) امامت نماز آنها را عهده‌دار شدند تا دلیلی بر تداوم پیام توحیدی پیامبران و انتقال میراث آن بزرگواران و مسئولیت پیشوایی و رساندن رسالت به امت اسلامی باشد.

- بر اساس احادیث معتبر، بیت المقدس "سرزمین حشر" خواهد بود.^۳

- سرزمین شام که فلسطین نیز جزئی از آن است در تمامی سختی‌ها و فتنه‌ها قلب جهان اسلام بوده و در احادیث صحیح آمده است: «قلب جهان اسلام

۱. به روایت بخاری و مسلم و ابن ماجه و ابو داود.

۲. حدیث حسن، به روایت طبرانی.

۳. حدیث صحیح، به روایت امام احمد در "مسند" و ابن ماجه در "سنن".

سرزمین شام است.^۱ و «به هوش باشید هنگامی که فتنه‌ها واقع شود، ایمان در شام یافت می‌شود.»^۲

- هر مؤمنی که در این سرزمین سکنی گزیند، مبارز و مجاهد فی سبیل الله به شمار می‌آید، چرا که حضرت محمد(ص) فرموده‌اند: «اهل شام، زنان، فرزندان، بردگان و کنیزکان آنها جزء مرابطان (مرزداران) فی سبیل الله هستند و هر که در یکی از شهرهای این سرزمین اقامت کند، مرابط (مرزبان) است و هر که هم در یکی از مرزهای آن سکنی گزیند مجاهد است.»^۳

- به گفته احادیث، ساکنان فلسطین افرادی هستند که در راه حق ثابت قدم و مشمول نصرت الهی هستند و تا روز قیامت در سرزمین شام و به ویژه بیت المقدس و اطراف آن سکونت خواهد داشت.^۴

بنابراین، جای تعجبی ندارد که دل مسلمانان آکنده از عشق نسبت به این سرزمین مبارک و مقدس باشد و آنها با خون و جان خود آمادگی جان فشانی برای آن را داشته باشند.

فلسطین در گذر تاریخ

آثار باستانی موجود حاکی از این است که سکونت انسان در سرزمین فلسطین به دوره پارینه سنگی (۵۰۰ تا ۱۴ هزار سال قبل از میلاد مسیح) برمی‌گردد و از عصر میانه سنگی نیز (در حدود ۸ هزار الی ۱۴ هزار سال قبل از میلاد) نشانه‌هایی به جای مانده است که از وجود یک زندگی تمدنی مشهور به "ناتوفیان" حکایت دارد. کنعانی‌ها (در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد) مهاجرت گسترده‌ای از جزیره العرب به این سرزمین داشتند و به ساکنان اصلی این سرزمین

۱. حدیث صحیح، به روایت طبرانی.

۲. حدیث صحیح، به نقل از الحاکم، و ابو نعیم در الحلیه.

۳. به روایت طبرانی، الهیثمی هم در این باره گفته است که بن منذر و دیگر رجال موثق آنرا تأیید کرده‌اند.

۴. حدیثی از امام احمد بدین معنی نقل شده است که متش بن سرح بدین شرح است «هنوز گروهی از امت عن طرفدار حق هستند و بر دشمن‌شان پیروزند و مخالفان آنها نمی‌توانند جز یک سری مشکلات، هیچ آسیبی به آنها برسانند؛ مگر به اذن خداوند. سوال شد یا رسول الله! ایشان کجا هستند؟ فرمودند: بیت المقدس و اطراف آن.» و همه راویان این حدیث از رجال موثق هستند؛ جز مهدی بن جعفر الرملی، به طوری که ابن حبان و یحیی بن معین آنرا تأیید کرده و بخاری آن را ضعیف دانسته است.

تبدیل شدند و نزدیک به ۲۰۰ شهر و روستا در فلسطین احداث کردند که از جمله آنها می‌توان به شهرهای بیسان، عسقلان، عکا، حیفا، الخلیل، اسدود، بئر السبع و بیت لحم اشاره کرد.^۱

به عقیده مورخان موثق، اکثر اهالی کنونی فلسطین و به ویژه روستائیان از نسل قبایل کنعانی، عموری و فلسطینی و قبایل عربی هستند که قبل از فتح فلسطین به دست مسلمانان و بعد از آن در این سرزمین سکونت داشتند و همگی در یک بافت با هم ادغام شدند و اسلام و زبان عربی آنها را متحد ساخت و طی ۱۳ قرن زندگی در زیر سایه حکومت اسلامی مسلمان شدند.

مهاجرت حضرت ابراهیم(ع) به فلسطین (در حدود ۱۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح) دریچه‌ای را به سوی تابش آفتاب توحید در این سرزمین مبارک گشود. این حادثه در زمان ملکی صادق حاکم قدس که به نظر یکتاپرست و با آن حضرت دوست بود اتفاق افتاد. حضرت ابراهیم(ع) پدر پیامبران الهی نقش برجسته‌ای در نشر پیام توحیدی داشت و به نظر می‌رسد که وی در این راه با هیچ‌گونه سرسختی و مانع تراشی از سوی اهالی فلسطین مواجه نشد و در عین حال مجبور هم نشد که به خاطر تبلیغ دین و دعوتگری‌اش این سرزمین را ترک کند، بلکه در این سرزمین اقامت داشت و آزادانه به هر جا که می‌خواست نقل مکان می‌کرد تا اینکه در الخلیل، شهری که به نام مبارک ایشان زینت یافته است، دار فانی را وداع گفت و به دیدار حق شتافت. دیگر پیامبران الهی نیز که از نسل وی و فرزندان آن حضرت بودند راهش را ادامه دادند. فرزند ایشان، حضرت اسماعیل(ع) در مکه و حضرت اسحاق و پسرش حضرت یعقوب در فلسطین زندگی کردند. حضرت یعقوب ۱۲ پسر داشت که همان "اسباط" معروف به بنی‌اسرائیل (اسرائیل لقب حضرت یعقوب بود) هستند که به مصر مهاجرت کرده و در آنجا ساکن شدند. آنها طی قرن‌های متمادی به شدت از ظلم و ستم فراعنه رنج می‌بردند تا اینکه خداوند حضرت موسی(ع) را در قرن ۱۳ قبل از میلاد مسیح مبعوث کرد تا آنها را از ظلم فرعون نجات دهد. خداوند فرعون و سربازان وی را نابود ساخت، اما بنی‌اسرائیل در آن زمان به ذلت و خواری تن داده بودند و حاضر به مهاجرت به سرزمین مقدس

۱. مراجعه شود به الموسوعة الفلسطينية، ج ۳، ص ۲۷۱ الی ۲۷۹ و ۶۶۶ الی ۶۷۰.

نشندند و به حضرت موسی(ع) گفتند: فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبِّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (ما اینجا نشسته‌ایم، تو و پروردگارت بروید نبرد کنید).^۱

حضرت موسی(ع) قبل از اینکه وارد فلسطین شود از دنیا رفت. پس از ۴۰ سال سرگردانی، نسل جدیدی از قوم بنی‌اسرائیل ظهور کرد که حضرت یوشع بن نون(ع) در حدود ۱۱۹۰ سال قبل از میلاد مسیح کار هدایت آنها را به دست گرفت و آنها را از رود اردن عبور داد و تا حدودی بر بخشی از شمال شرقی فلسطین سلطه یافت و بنی‌اسرائیل در آن سکنی گزیدند. بنی‌اسرائیل به مدت ۱۵۰ سال متوالی با مشکلات، هرج و مرج و اختلافات داخلی از یک سو و انحطاط اخلاقی و دینی از سوی دیگر دست و پنجه نرم می‌کردند و این وضعیت تا انتخاب طالوت به عنوان پادشاه ادامه یافت. وی توانست دشمنان را شکست دهد.

ظهور حضرت داود(ع) پس از طالوت سرآغاز مرحله جدیدی از تابش نور توحید در سرزمین پر خیر و برکت فلسطین بود و خداوند در حدود سال ۱۰۰۴ قبل از میلاد حکمرانی را به وی داد و آن حضرت جنگ خود علیه اقوام کافر در سرزمین مقدس فلسطین را ادامه داد و با شکست آنها توانست در سال ۹۹۵ قبل از میلاد پایتخت را به قدس انتقال دهد و بر بخش اعظم سرزمین فلسطین به جز اکثریت مناطق ساحلی سلطه پیدا کند. حکومت وی تا سال ۹۶۳ قبل از میلاد ادامه داشت تا اینکه حضرت سلیمان(ع) در فاصله سال‌های ۹۶۳ - ۹۲۳ قبل از میلاد جانشین وی شد و سرزمین فلسطین عمران و آبادانی و رشد و شکوفایی عظیمی را تجربه کرد. خداوند باد و جن را مسخر آن حضرت کرده و حاکمیتی به وی عطا نمود که بعد از او هیچ‌کس دیگری آن را تجربه نکرد. دوران حکومت حضرت داود و حضرت سلیمان(ع) عصر طلایی فلسطین بود و این سرزمین به مدت ۸۰ سال زیر لوای ایمان و توحید قرار داشت، تا این که پس از فتح آن به دست سپاه اسلام بار دیگر خورشید ایمان و یکتاپرستی بر این سرزمین تابید.

بعد از رحلت حضرت سلیمان، قلمرو حکمرانی وی به دو دولت جدا از هم تقسیم شد که اکثر اوقات هم با یکدیگر در جنگ و نزاع بودند. در نتیجه، مملکت "اسرائیل" در فاصله سال ۹۲۳ - ۷۲۱ قبل از میلاد مسیح(ع) در شمال فلسطین شکل گرفت. دایرة‌المعارف بریتانیکا (انگلیس) به تمسخر از آن به عنوان «مملکت پیرو

و زبردست» یاد کرده است، چرا که مملکتی ضعیف و دارای حاکمانی فاسد بود که در نهایت، سیطره آشوری‌ها به فرماندهی "سرگون" دوم بر این سرزمین به حیات "اسرائیل" پایان داد و پس از نابودی آن، قوم بنی‌اسرائیل از این سرزمین به حران، خابور، کردستان و فارس انتقال داده شدند و گروهی از آرامی‌ها جای آنها را گرفتند. بعد از آن، دیگر اثری از اسباط ده گانه بنی‌اسرائیل که این دولت را تشکیل داده بودند باقی نماند. مملکت "یهودا" در فاصله سال‌های ۹۲۳ - ۵۸۶ قبل از میلاد به حیات خود ادامه داد و قدس را به عنوان پایتخت خود برگزید. مملکت «یهودا» مدتی طولانی از ضعف و نفوذ طرف‌های خارجی در عذاب بود و در نهایت شیشق، فرعون مصر، در اواخر قرن دهم قبل از میلاد آن را شکست داده و پایتختش را تحت تصرف خود درآورد. فلسطینیان نیز در عهد هورام در فاصله سال‌های ۸۴۹ - ۸۴۲ قبل از میلاد این کار را تکرار کردند. ساکنان مملکت یهودا مدتی نیز مجبور به پرداخت جزیه به آشوری‌ها شدند. این مملکت در نهایت به دست بابلی‌ها که فرماندهی سپاه آنها را "بخت نصر" به دست داشت تصرف شد و سپاهیان وی قدس را خراب کرده و معبد سلیمان را به صورت کامل از بین بردند و نزدیک به ۴۰ هزار نفر از یهودیان را اسیر کردند. بدین ترتیب، دوران حکومت آنها در سال ۵۸۶ پیش از میلاد به پایان رسید.

تورات به گناهان بنی‌اسرائیل که موجب نابودی ملک و حکومت‌شان شد اشاره کرده و به نقل از اشعیا، یکی از پیامبران قوم بنی‌اسرائیل آورده است که «وای بر امت خطاکار، ملتی که گناهان سنگینی مرتکب شده است، نسلی شرور با فرزندان فاسد و خدا شناس که به مقدسات اسرائیل اهانت کردند و از آیین اصلی خود بازگشتند.» (کتاب اشعیا، اصحاح نخست) تورات همچنین آورده است که «حرمت این سرزمین زیر پای ساکنان خود پایمال شد و آنها از حد و حدود دینی گذشتند و واجبات را تحریف کردند و عهد ابدی را شکستند.» (کتاب اشعیا، سفر ۲۴)

بدین ترتیب، عمر مملکت بنی‌اسرائیل در فلسطین بیشتر از ۴ قرن به طول نینجامید، ضمن آنکه در اکثر اوقات هم تنها بخش‌هایی از این سرزمین تحت حاکمیت آنان بود. آنها اغلب ضعیف بودند و گاهی هم تحت نفوذ و سلطه کشورهای قدرتمند همجوار قرار داشتند و در عین حال فلسطینیان کنعانی و غیره در سرزمین خود (فلسطین) باقی ماندند و از آنجا مهاجرت نکردند.

کوروش^۱، امپراطور پارس به یهودیان اجازه بازگشت به فلسطین را داد و بدین ترتیب شماری از آنها به فلسطین بازگشته و در کنار دیگر فلسطینیان زندگی کردند. در این میان، منطقه قدس در سایه حاکمیت پارسیان که از سال ۵۳۹ تا ۳۳۲ قبل از میلاد ادامه یافت از نوعی حکومت خودمختار بهره‌مند بود و بعد از آن نوبت به یونانیان رسید تا در فاصله سال‌های ۳۳۲ تا ۶۳ قبل از میلاد، فلسطین را در کنترل خود داشته باشند و "کاهن بزرگ" امور یهودیان را اداره می‌کرد و بدین ترتیب، یهودیان توانستند در سال ۱۶۴ قبل از میلاد مسیح نوعی حکومت خودمختار تشکیل دهند که دامنه حکمرانی آن و مظاهر استقلال آن تحت تأثیر نزاع میان قدرت‌های بزرگ (رومیان، بطلمیوسی‌ان و سلوکیان ...) بر سر فلسطین کم و زیاد می‌شد.

رومی‌ها توانستند در سال ۶۳ قبل از میلاد فلسطین را تحت سلطه خود درآورده و از سال ششم میلادی نیز حکومت خودمختار یهودیان در قدس را از بین ببرند و فلسطین را تحت حاکمیت مستقیم خود درآوردند. یهودیان طی سال‌های ۶۶ تا ۷۰ م. اعتراضاتی را انجام دادند، اما "تیتوس" (Titus) فرمانده نظامی رومی‌ها شورش آنها را سرکوب کرده و معبد سلیمان را تخریب کرد. یهودیان دوباره و برای آخرین بار در فاصله سال‌های ۱۳۲ تا ۱۳۵ م. قیام کردند؛ اما این بار هم "جولیوس سوروس"^۲ قدس را تصرف و تخریب کرد و "هادریان"^۳، امپراطور روم شهر جدیدی بر روی خرابه‌های آن بنا کرد و نام آنرا "ایلیا کاپیتولینا"^۴ گذاشت و بعد از آن فلسطین "ایلیا" نامیده می‌شد که همان نام هادریان اول بود. یهودیان به مدت ۲۰۰ سال متوالی اجازه ورود به قدس را نداشتند^۵ و به مدت ۱۸ قرن متوالی جمعیت آنها نسبت به دیگر ساکنان قدس کمتر بود اما ساکنان اصلی این سرزمین یا همان کنعانی‌ها و قبایل عربی که با آنها آمیخته بودند، قبل از ورود بنی‌اسرائیل یا در مدت حضور آنها در قدس در این شهر اقامت داشتند و این وضعیت تاکنون هم ادامه دارد.

1. Cyrus

2. Julius Serverus

3. Hadrian

4. Ilia Capitolina

۵ درباره تاریخ باستان بنی‌اسرائیل ذکر شده در پاراگراف‌های قبلی مراجعه شود به مثلاً: ظفر اسلام خان، تاریخ فلسطین القدیم منذ ۱۲۲۰ ق.م - ۱۳۵۹ م: منذ أول غزو یهودی حتی آخر غزو صلیبی، ط ۴ (بیروت: دار النفائس، ۱۹۸۴)، الموسوعة الفلسطینیة، ج ۱، ص ۲۲۸، و ج ۲، ص ۱۸۴ - ۱۸۶، و ۲۶۶ الی ۲۶۸ و ج ۴، ص ۲۱۶ الی ۲۱۸.

دولت بیزانس (روم) از سال ۳۹۴ م. بخش شرقی قلمرو روم را در اختیار داشت و به جز دوران کوتاهی که پارسیان بر فلسطین نفوذ و کنترل داشتند، سلطه خود بر این سرزمین حفظ کرد تا اینکه سرزمین فلسطین در سال ۱۵ هجری قمری برابر با ۶۳۶ م. به دست مسلمانان فتح شد.

فلسطین در دوره اسلامی

قبل از تشکیل حکومت اسلامی در مدینه منوره، نگاه‌های تعداد اندک مسلمان ساکن مکه متوجه مسجد مبارک الاقصی و بیت‌المقدس در فلسطین بود، چرا که در جریان معجزه اسراء، پیامبر از مسجدالحرام به مسجدالاقصی رفت و این مسجد قبله‌گاه نخست مسلمانان در نمازها به شمار می‌آمد. فتح خیبر و فدک در سال ۷ ق. و دو غزوه مؤته در سال ۸ هجری و تبوک در سال ۹ ق. و حمله اسامه بن زید در سال ۱۱ ق. مقدمه توجه و اهتمام مسلمانان به سرزمین شام بود.

مهم‌ترین جنگی که منجر به فتح فلسطین شد، جنگ "اجنادین" به فرماندهی خالد بن ولید بود که در ۲۷ جمادی الاولی سال ۱۳ ق. برابر با ۳۰ جولای ۶۳۴ م. در نزدیکی بیت جبرین به وقوع پیوست و منجر به کشته شدن ۳ هزار نفر از سپاهیان روم شد، البته در این میان باید به جنگ "فحل - بیسان" نیز اشاره کرد که در تاریخ ۲۸ ذی القعدة ۱۳ هجری برابر با ۲۳ ژانویه ۶۳۵ م. و در غرب رود اردن تا جنوب منطقه بیسان در گرفت. با این وجود، جنگ یرموک در شمال اردن که در ۵ رجب سال ۱۵ هجری برابر با ۱۲ آگوست ۶۳۶ م. به وقوع پیوست و سپاهیان ۳۶ هزار نفری مسلمانان به فرماندهی ابوعبیده بن جراح و خالد بن ولید با سپاهیان ۲۰۰ هزار نفری روم وارد جنگ شدند، جنگی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز بود که نتیجه‌ای فاجعه‌بار برای روم در برداشت. برخی تاریخ‌نویسان از کشته شدن ۱۳۰ هزار نیروی رومی در آن خبر داده‌اند. جنگ مذکور منجر به فتح بلاد شام شد و پس از محاصره چند ماهه بیت‌المقدس توسط مسلمانان، عمر بن خطاب شخصاً برای گرفتن کلیدهای شهر بیت‌المقدس وارد عمل شد. در حقیقت قدس اولین شهری است که خلیفه در دوران خلفای راشدین، شخصاً کلید دروازه‌های آن را تحویل گرفت. ساکنان این شهر نیز به برقراری صلح به شرط اینکه خلیفه خود مسئولیت آن را بر عهده بگیرد راضی بودند. در این فتح نزدیک به ۴ هزار نفر از صحابه، عمر را همراهی می‌کردند و در

جریان آن بلال بن رباح که بعد از رحلت حضرت رسول (ص) اذان نگفته بود ندای اذان سر داد^۱ عمر بن خطاب در همین راستا عهدنامه‌ای را با اهالی قدس منعقد کرد که به "عهدنامه عمری" شهرت یافت.^۲ در این معاهده آمده است که:

«بسم الله الرحمن الرحيم. این امان نامه‌ای است که بنده خدا برای اهالی ایلیاء نوشته است. حفظ جان و مال، معابد، کلیساها و نیز حفظ سلامتی تمامی اهالی آن اعم از مریض و سالم و غیره را تضمین کرده است و کسی حق ندارد در معابد آن‌ها سکونت یا آن‌ها را تخریب کند و در آن‌ها و یا مناطق اطرافشان دخل و تصرفی کند و به صلیب‌ها آسیبی برساند و به اموال آن‌ها دستی ببرد و ایشان را درباره رجوع از دینشان تحت فشار قرار دهد و نباید به احدی ضرر رساند و هیچ کس از یهودیان حق سکونت با آن‌ها در ایلیاء را ندارد.»

«اهالی ایلیاء هم باید در مقابل مانند اهالی دیگر شهرها جزیه پرداخت کنند و رومی‌ها و دزدان را از این شهر بیرون کنند. هر کس از آنها که از این شهر خارج شود تا زمان یافتن سرپناه برای خود، جان و مالش در امان خواهد بود و هر کس هم که به اقامت خود در این شهر ادامه دهد در امنیت خواهد بود و باید همانند دیگر اهالی این شهر جزیه پرداخت کند.»

آنچه در این عهدنامه آمده است پیمان خدا، رسول و خلفای ایشان و مومنان برای کسانی است که جزیه خود را پرداخت کنند. این عهدنامه در حضور خالد بن ولید، عمرو بن عاص، عبد الرحمن بن عوف، معاویه بن ابی سفیان، در سال ۱۵ هجری نوشته شد.

این متن میزان تسامح دینی و مذهبی مسلمانان در دنیای پر از تعصبات کورکورانه و اجبار دینی را نشان می‌دهد. فتح قدس به احتمال زیاد در ربیع الثانی سال ۱۶ ق. برابر با ماه مه سال ۶۳۷ م. به وقوع پیوسته و قیساریه آخرین شهر فلسطین بوده که در ماه شوال سال ۱۹ ق. برابر با اکتبر سال ۶۴۰ م. فتح شده

۱. درباره فتح فلسطین و سرزمین شام مراجعه شود به مثلاً: الأزدی، تاریخ فتوح الشام، تحقیق عبد المنعم عبد الله عامر (قاهره: مؤسسه کارنامه عرب، ۱۹۷۰) و احمد عادل کمال، الطريق إلى دمشق (بیروت: دار النفاذ، ۱۹۸۰)؛ و محسن محمد صالح، الطريق إلى القدس، چاپ سوم (لندن: فلسطین المسلمه، ۱۹۹۸)، ص ۴۹ الی ۷۷.

۲. مراجعه شود به متن العهدة العمريّة در: محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوك، به تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم (قاهره: دار المعارف، ۱۹۶۹) ج ۳، ص ۴۱۸.

فاطمیان در سال ۳۵۸ ق. که مذهب اسماعیلی داشتند بر فلسطین چیره شدند و جنگ‌های زیادی برای خاموش کردن قیام‌های محلی صورت دادند و با قرمطیان و ترک‌های سلجوقی وارد جنگ شدند تا بر فلسطین سلطه یابند، اما این سلجوقی‌ها بودند که در سال ۴۶۴ ق. (۱۰۷۱ م.) اکثر مناطق فلسطین را در دست گرفتند و سپس جنگ تازه‌ای میان خود سلجوقی‌ها و سلجوقی‌ها با فاطمیان در گرفت و فاطمیان توانستند در سال ۱۰۹۷ م. شهر صور و در فوریه سال ۱۰۹۸ م. بیت‌المقدس را به تصرف خود درآورند. این جنگ در بحبوحه حمله نخست صلیبیان و لشکرکشی نخستین گروه از سپاهیان صلیبی به سرزمین شام روی داد و فاطمیان با نامه‌نگاری‌هایی که با صلیبیان داشتند، به آنها پیشنهاد همکاری برای جنگ با سلجوقیان را دادند و در مقابل پذیرفتند که بخش شمالی سرزمین شام در اختیار صلیبی‌ها و فلسطین تحت کنترل خودشان (فاطمیان) باشد.^۱

در این کتاب قصد نداریم به جزئیات جنگ‌های صلیبی اشاره کنیم^۲، اما ذکر این نکته لازم است که صلیبی‌ها توانستند فلسطین را اشغال کرده و در سال ۴۹۲ ق. (۱۰۹۹ م.) به قیمت راه‌انداختن دریای خون و کشتن نزدیک به ۷۰ هزار مسلمان در قدس این شهر را تصرف کنند، اما امت اسلام با وجود اختلاف، تفرقه، جنگ‌های سیاسی و درگیری‌های داخلی همچنان قدرت و پویایی فراوانی داشت و از نظر علمی و تمدنی از جایگاه برتری نسبت به صلیبی‌های اروپایی بهره‌مند بود. به تدریج مبارزان قهرمانی مانند "آغ ستقر برسقی" (در فاصله سال‌های ۵۰۸ تا ۵۲۰ ق.) و "عماد الدین زنگی"، فاتح امارت صلیبی‌ها (در فاصله سال‌های ۵۲۱ تا ۵۴۰ ق.) و پسرش "نور الدین محمود" (در فاصله سال‌های ۵۴۱ تا ۵۶۹ ق. برابر با ۱۱۴۶ تا ۱۱۷۴ م.) پیدا شدند که حکومت صلیبی‌ها را تضعیف کردند. نورالدین محمود الگویی بی‌نظیر از یک رهبر اسلامی ارائه کرد و به موازات برنامه آزادسازی که در تمامی دوران حکومتش آن را سر لوجه کار خود قرار داده بود، برنامه‌ای انقلابی و فرهنگی را در پیش گرفت و توانست در سایه زعامت خویش زمینه وحدت مسلمانان

۱. درباره فلسطین در دوره خلفای راشدین و امویان و عباسیان و فاطمیان و ایوبی‌ها مراجعه شود به مثلا: الموسوعة الفلسطينية، ج ۳، ص ۲۴۲ الی ۲۶۶ و ۴۲۶ الی ۴۲۸.

۲. در فصل سوم کتاب الطریق الی القدس به صورت مفصل درباره جهاد مسلمانان برای آزادسازی فلسطین از دست صلیبی‌ها و تاتارها بحث کرده‌ایم، مراجعه شود به: راه قدس، ص ۸۹ - ۱۲۸.

را در سرزمین شام فراهم آورد. سپس مصر را به قلمرو تحت حاکمیت خود ملحق کرد و دولت فاطمی را به دست والی خود در آنجا یعنی صلاح‌الدین ایوبی سرنگون ساخت و نزدیک به ۵۰ شهر و قلعه را از اشغال صلیبیان آزاد کرد. این رهبر برجسته اسلامی پس از آنکه توانست گلوی صلیبی‌ها را از دو سمت، یعنی مصر و شام بفشارد به رحمت ایزدی پیوست.

صلاح‌الدین ایوبی پس از نورالدین، پرچم جهاد را در فاصله سال‌های ۵۶۹ تا ۵۸۹ ق. برابر با ۱۱۷۴ تا ۱۱۹۳ م. به دست گرفت و توانست وحدت و یکپارچگی سرزمین شام و مصر را احیا کند. وی در تاریخ ۲۴ ربیع الثانی ۵۸۳ ق. (۴ ژوئیه ۱۱۸۷ م.) وارد جنگ سرنوشت‌سازی به نام جنگ "حطین" شد که ضربه سنگینی به پیکره صلیبیان وارد کرده و بیت‌المقدس را در تاریخ ۲۷ رجب ۵۸۳ ق. (۲ اکتبر ۱۱۸۷ م.) یعنی تقریباً بعد از ۸۸ سال حکومت صلیبیان بر این شهر آزاد ساخت، ولی صلیبیان هم بیکار ننشستند و با ادامه دادن به حملات خود توانستند نوار ساحلی مابین یاقا و صور را به تصرف خود درآورند و بار دیگر به دلیل درگیری‌های داخلی در دولت ایوبی، قدس را در فاصله سال‌های ۶۲۶ تا ۶۴۲ ق. (۱۲۲۹ تا ۱۲۴۴ م.) تحت سیطره خود درآورند تا اینکه این شهر به صورت کامل به دست مسلمان‌ها افتاد و تا زمان اشغال فلسطین توسط اشغالگران انگلیسی در سال ۱۹۱۷ م. به همین وضعیت باقی ماند.

در سال ۶۴۸ ق. (۱۲۵۰ م.) مملوکیان جانشین دولت ایوبی شدند و در جنگ عین جالوت در تاریخ ۲۵ رمضان ۶۵۸ ق. (۶ سپتامبر ۱۲۶۰ م.) با حمله مغول‌ها به سرزمین فلسطین مقابله کردند. "محمود بن ممدود" ملقب به "قطز" فرماندهی سپاهیان مسلمان را در این جنگ عهده‌دار بود که یکی از سرنوشت‌سازترین جنگ‌های تاریخ به شمار می‌رود. مملوکیان پس از آن پروژۀ آزادسازی فلسطین و سرزمین شام از دست بازماندگان صلیبیان را دنبال کردند و "ظاهر بیبرس" تلاش‌های زیادی در این راستا انجام داد و توانست مناطق مختلفی از فلسطین و شام را باز پس گیرد. پس از وی "سیف‌الدین قلاوون" و سپس "اشرف خلیل" پسر قلاوون این راه را ادامه دادند و اشرف خلیل توانست عکا را از دست صلیبیان خارج کرده و به موجودیت آنها در سرزمین شام پایان دهد. عکا در تاریخ ۱۷ جمادی‌الاولی ۶۹۰ ق. (۱۸ ماه مه ۱۲۹۱ م.) آزاد شد. پس از آن خیلی

زود شهرهای صیدا، صور، حیفا و عتلیت را هم به تصرف خود درآورد تا بدین ترتیب، فلسطین و شام بار دیگر تحت سلطه حکومتی اسلامی درآیند.

زمانی که مملوکیان ضعیف شدند، عثمانی‌ها سراسر سرزمین فلسطین و دیگر مناطق شام (سوریه، اردن و لبنان) را در سال ۱۵۱۶ م. به کنترل خود درآوردند و سال بعد از آن هم مصر، حجاز، یمن و الجزایر را تصرف کردند و طی نیمه دوم قرن ۱۵ م. قلمرو خود را گسترش داده و سراسر جهان عرب مانند عراق، شرق جزیره العرب، لیبی و تونس را به زیر سلطه خود گرفتند و تا اواخر جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ م. فلسطین همچنان تحت حاکمیت آنها قرار داشت.

با فتح فلسطین به دست عمر بن خطاب این کشور هویتی اسلامی یافت و اهالی آن دسته دسته به دین اسلام گرویدند و از سوی دیگر، با ادغام دیگر قبایل عربی که زیر لوای تمدن اسلامی از جزیره العرب به این منطقه آمده بودند، مردم این سرزمین زبان عربی را به عنوان زبان خود برگزیدند. واقعیت این است که جنگ‌های صلیبی نتوانسته بود تأثیر چندانی بر روی هویت این سرزمین و ساکنان آن بگذارد، چرا که فلسطینیان از سرزمین خود دفاع می‌کردند و صلیبی‌ها هم اکثر اوقات در وضعیت دفاعی سست و ضعیفی به سر می‌بردند.

به هر حال، عمر حکومت اسلامی در فلسطین ۱۲۰۰ سال به طول انجامید و تا سال ۱۹۱۷ م. ادامه داشت که در مقایسه با حکومت‌های دیگر بیشترین دوره حکمرانی در فلسطین را گذراند. در این دوره هم حکومت اسلامی بود و هم مردم مسلمان بودند و سراسر سرزمین فلسطین تحت کنترل دولت اسلامی قرار داشت. علاوه بر این، مسلمانان بهترین الگوی تسامح دینی و آزادی ادیان را از خود به نمایش گذاشتند و بهترین قومی بودند که به سرزمین مقدس فلسطین خدمت و حرمت آن را حفظ کردند.

با مهاجرت تعدادی از صحابه پیامبر(ص) به فلسطین و سکونت‌شان در این سرزمین، دین اسلام در آنجا تقویت شد. از جمله این صحابه بزرگوار می‌توان به عباده بن صامت، شداد بن اوس، اسامه بن زید بن حارثه، وائله بن اسقع، فیروز دیلمی، دحیه کلبی، عبد الرحمن بن غنم اشعری، علقمه بن مجزر کتانی، اوس بن صامت، مسعود بن اوس بن زید، زنیاغ بن روح، ابو ریحانه شمعون انصاری، سوید بن زید، ذو الأصابع تمیمی، ابو ابی بن أم حرام انصاری، انیف بن ملة جذامی و ابو

روبحه فزعی و دیگران اشاره کرد که در این سرزمین زیسته و در همان جا هم به خاک سپرده شدند.

از جمله تابعان اهل فلسطین هم می‌توان به "رجاء بن حیوه کندی" اشاره کرد که متولد بیسان بود و به سلیمان بن عبد الملک توصیه کرد که عمر بن عبد العزیز را به عنوان خلیفه اسلامی انتخاب کند. از دیگر تابعین می‌توان "عباده بن نسی کندی" و "روح بن زنباع" را نام برد. از جمله تابعانی که در فلسطین زندگی کرده یا به آنجا سفر کردند می‌توان به "مالک بن دینار"، "اوزاعی"، هانی بن کثوم"، "حمید بن عبد الله لخمی"، "سفیان ثوری" و ابن شهاب زهری اشاره کرد. از جمله علما و فقهای بزرگی هم که در فلسطین به دنیا آمده‌اند می‌توان امام شافعی را نام برد که متولد شهر غزه است. در این میان، علمای بزرگی نیز در فلسطین زندگی کرده یا به آنجا سفر کرده بودند که ابراهیم بن ادهم، لیث بن سعد، ابو بکر محمد طرطوشی، ابو بکر جرجانی و ابن قدامه مقدسی از برجسته‌ترین آنها بودند. گفته می‌شود موسی بن نصیر لخمی، فاتح اندلس، عبد الحمید بن یحیی، رئیس دیوان انشا و سرآمد نویسندگان عصر خود و از کاتبان صاحب سبک و خالد بن یزید اموی، نخستین دانشمند شیمی‌دان برجسته در تاریخ اسلامی هم فلسطینی بودند و البته در اینجا فرصت اشاره به تمامی شخصیت‌های برجسته فلسطینی نیست. فلسطین سرزمین مقدس، مهد تمدن اسلامی و قبله‌گاه دل‌های مسلمانان بوده و اهالی این سرزمین نقش فعال و مؤثری در بنای کاخ باشکوه تمدن امت اسلامی و ارتقای آن داشتند.^۱

ادعاهای دینی و تاریخی یهودیان در مورد فلسطین

یهودیان امروز به بهانه برخی ادعاهای دینی و تاریخی فلسطین را اشغال کرده و مدعی هستند که خداوند متعال این سرزمین را به آنها وعده داده است و از سوی دیگر، به حکم اینکه زمانی در این سرزمین حکومت می‌کردند، در آن زندگی

۱. درباره صحابه و تابعین و شخصیت‌های اسلامی که در فلسطین زیسته‌اند، مراجعه شود به مثلاً: ضیاء الدین محمد مقدسی، فضائل بیت‌المقدس به تحقیق محمد مطیع حافظ، مجموعه فضائل شام شماره ۲ (دمشق: دار الفکر، ۱۹۸۵)، ص ۹۰ الی ۹۲؛ و مصطفی مراد دباغ، القبائل العربیة و سلالها فی بلادنا فلسطین (بیروت: دار الطبعة، ۱۹۷۹)، ص ۴۷ - ۴۸، و ۱۱۱ - ۱۱۳، ۱۳۸ - ۱۴۰ و ۱۸۸؛ مصطفی مراد دباغ، من هنا و هناك (بیروت: مؤسسه عربی مطالعات و انتشارات، ۱۹۸۶)، ص ۸۰ - ۸۳ و ۱۱۲.

می‌زیستند، پیوند روحی و روانی با آن داشته‌اند و جایگاه قدسی برایشان داشته است. دم از پیوند تاریخی با فلسطین می‌زنند. ما این مسأله را قبول داریم که یهودیان آزادند به دین و باورهای خود پایبند باشند و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را وادار به تغییر عقیده بکند، اما آنها حق ندارند که به خاطر ادعاهای دینیشان عقاید خویش را بر دیگران تحمیل کرده و ملتی را آواره و سرزمین، املاک و اماکن مقدسه‌اش را غصب کنند.

مسلمانان هیچ حقی برای یهودیان در سرزمین فلسطین قائل نیستند و معتقدند که این سرزمین از لحاظ دینی زمانی به یهودیان واگذار شده بود که آنها لوای توحید را برافراشته بودند و تحت فرماندهی پیامبران و بندگان صالح الهی بر پیمودن راه یکتاپرستی تاکید داشتند، اما بعد از آن دچار انحراف و تغییر شده و دست به قتل پیامبران خود و فساد بر روی زمین زدند و بدین ترتیب مشروعیت خود را از دست دادند. علاوه بر این، مسلمانان خود را وارثان بر حق پرچم توحید و تنها جانشین واقعی یکتاپرستان می‌دانند و معتقدند که دین اسلام در واقع همان ادامه دعوت حضرت ابراهیم، حضرت اسحاق، حضرت یعقوب، حضرت اسماعیل، حضرت موسی، حضرت داود، حضرت سلیمان و حضرت عیسی (ع) است و از همین رو، مسلمانان پس از انحراف دیگر امت‌ها حق بیشتری نسبت به این میراث دارند و این مسأله ربطی به نژاد و نسل و قومیت ندارد، بلکه مسأله اصلی پیروی از راه و روش است و از همین رو، ما مسلمانان عقیده داریم که دستاوردها و اندوخته پیامبران اندوخته ما، تجربه آنها تجربه ما، تاریخ آنها تاریخ ما و مشروعیت اعطائی خداوند به رسولان خویش و پیروان حقیقی آنها برای حاکمیت بر سرزمین مقدس نشانگر مشروعیت و حق ما در این سرزمین و حاکمیت بر آن است. خداوند متعال می‌فرماید: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۶۷) إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ. برخلاف ادعای یهودیان و مسیحیان، ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه او فردی حق‌گرا و تسلیم خدا بود و هرگز از مشرکان نبود. (۶۷) همانا سزاوارترین افراد به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده‌اند. خداوند سرور و سرپرست مؤمنان است. (۶۸)^۱

در آیه ۱۳۲ سوره بقره می‌فرماید: وَ وَصَّيْ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ. (و ابراهیم و یعقوب، فرزندان خود را به همان آئین سفارش نمودند و گفتند: فرزندان من! خداوند برای شما این دین (توحیدی) را برگزیده است. پس تا پایان عمر بر آن باشید و جز در حال تسلیم (مسلمانی و فرمانبرداری) نمیرید).^۱

باز در آیه ۱۲۴ سوره بقره می‌فرماید: وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رُبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من نیز امامانی قرار بده!» خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند.»^۲ بدین ترتیب، خداوند به حضرت ابراهیم(ع) خبر داد که امامت و رهبری به افراد ظالم سلاله و نسل وی نخواهد رسید، چرا که این مسأله به پایداری و مداومت بر سیر فی سبیل‌الله مربوط می‌شود. ضمناً اگر قرار بر آن باشد که این امامت از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا کند، بنی‌اسرائیل نمی‌توانند آن را منحصر به خود بدانند، بلکه حضرت اسماعیل(ع) و قوم وی نیز متسحق بهره‌مندی از وعده‌ای هستند که خداوند به ابراهیم داده است. در واقع، قریش و سرور آن قوم یعنی حضرت محمد که از سلاله اسماعیل، نیای اعراب عدنانی هستند نیز مستحق بهره‌مندی از این وعده‌اند.

اگر بخواهیم از بعد تاریخی هم به این مسأله نگاه کنیم دوران حکومت بنی‌اسرائیل بر فلسطین کوتاه و کمتر از ۴ قرن بود که طی آن هم تنها بر بخش‌هایی از فلسطین و نه سراسر آن حکومت می‌کردند. این در حالی است که حکومت اسلامی در سرزمین فلسطین ۱۲ قرن (از سال ۶۳۶ تا ۱۹۱۷ م.) ادامه داشت و تنها در دوره کوتاه جنگ‌های صلیبی گسستی در این زنجیره افتاد. از سوی دیگر، بیشتر یهودیان طی ۱۸ قرن (از سال ۱۲۵ تا قرن ۲۰ م.) سرزمین فلسطین را ترک کردند و پیوند عملی آنها با این سرزمین قطع شد، اما ساکنان اصلی این سرزمین طی

۱. سوره بقره: آیه ۱۳۲.

۲. سوره بقره: آیه ۱۲۴.

۴۵۰۰ سال گذشته هرگز آنرا ترک نکردند تا اینکه به اجبار گروهک‌های صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ م. مجبور به ترک شهر و دیار خود شدند و با این وجود، همچنان به بازپس‌گیری سرزمین خود و بازگشت به آن امیدوار هستند.

علاوه بر این، به اذعان بسیاری از پژوهشگران و علمای یهودی و در راس آنها "آرتور کوستلر"^۱، مؤلف کتاب قبیله سیزدهم^۲ بیش از ۸۰ درصد یهودیان کنونی



آرتور کوستلر

هیچ‌گونه پیوند نسبی یا تاریخی با بنی‌اسرائیل و یا فلسطین ندارند، چرا که اکثر آنها از یهودیان "خزر" هستند و اصالت آنها به قبایل قدیمی مغولی - ترکی برمی‌گردد که در منطقه شمال قفقاز (جنوب روسیه) سکونت داشتند و در قرن هشتم میلادی تحت پادشاهی "بولان"^۳ (۷۴۰ م.) به دین یهود گرویدند و با سقوط پادشاهی بولان در روسیه و شرق اروپا پراکنده شدند و امروزه از آنها با عنوان یهودیان اشکنازی یاد می‌شود^۴ و اگر حقی در بازگشت به سرزمین قبلی خود داشته باشند باید به جنوب روسیه بازگردند.

زمینه‌های ظهور مسأله فلسطین در تاریخ معاصر

همان‌طوری که قبلاً هم اشاره کردیم یهودیان طی ۱۸۰۰ سال ارتباط خود با فلسطین را به طور کامل از دست داده بودند و جز احساسات دینی چیز دیگری آنها را با فلسطین پیوند نمی‌داد. علماء، خاخام‌ها و رهبران دینی یهود اجازه نمی‌دادند تا این احساسات به برنامه‌ای عملی مبدل شود، زیرا بر این باور بودند که به خاطر اشتباهاتشان مستحق آوارگی و از دست دادن دولت خویش هستند و باید منتظر

1. Arthur Koestler

2. The Thirteenth Tribe: The Khazar Empire & Its Heritage

3. Bulan

۴. درباره یهودیان حوزه دریای خزر مراجعه شود به مثلاً: اسماء فاعور، فلسطین و المزاعم اليهودية (بیروت: دار الأمة، ۱۹۹۵)، ص ۲۳۵ - ۲۴۱.

مسیح یعنی منجی خاص خود باشند که نامش "ماشیح"^۱ یا "مسیا"^۲ است و آن هنگام می‌توانند در فلسطین مستقر شده و دولت خود را در آنجا تأسیس کنند.

یک سری تحولات مهم در تاریخ معاصر اروپا به وقوع پیوست که به نوبه خود بر روی یهودیان و تأسیس پروژه صهیونیسم تأثیرگذار بود. از قرن ۱۶ م. جنبش اصلاح دینی "جنبش پروتستان" ظهور پیدا کرد که باورهایش بیشتر بر مطالب عهد قدیم (تورات) استوار بود و بر اساس دیدگاه توراتی‌اش، یهودیان را "اهالی فلسطین" می‌دانست که در نقاط دیگر پراکنده و آواره شده‌اند. بسیاری از پروتستان‌ها به این پیشگویی عهد قدیم (تورات) مبنی بر فرا رسیدن "هزاره سوم خوشبختی" با بازگشت تمامی یهودیان به فلسطین اعتقاد داشتند و بر این باور بودند که پس از جمع شدن تمامی یهودیان در فلسطین، مسیح منتظر ظهور کرده و همه آنها را به آیین مسیحیت وارد خواهد کرد و در جنگ آرماگدون^۳ آنها را فرماندهی کرده و بر دشمنان پیروز خواهند شد تا پس از آن دوره هزار ساله خوشبختی آغاز شود. پیروان کلیساهای پروتستانی را اکثریت مردم انگلیس، آمریکا، هلند و نیمی از جمعیت آلمان تشکیل می‌داد. بدین ترتیب بود که "صهیونیسم غیریهودی" به ویژه در میان این پروتستان‌ها شکل گرفت که به خاطر مسائل مذهبی از پروژه صهیونیستی دفاع می‌کردند.^۴

از سوی دیگر، اروپا به ویژه در قرن ۱۹ شاهد تحولات سیاسی مهمی بود و پس از انقلاب فرانسه علیه حکومت پادشاهی که در سال ۱۷۸۹ به وقوع پیوست، دولت اروپایی در شکل مدرن خود به تدریج شکل گرفت و ایده ملی‌گرایی و احساسات میهن‌پرستانه گسترش یافت. این تحولات باعث شکل‌گیری رژیم‌های لائیک شد که خواهان جدایی دین از دولت و به حاشیه رانده شدن کلیسا بودند. آزادی یهودیان و احقاق حقوق کامل شهروندی آنها به ویژه در اروپای غربی، روند نفوذ یهودیان در این جوامع، نظام‌های سیاسی آنها و ارتقای جایگاه سیاسی،

1. Mashiah

2. Messiah

3. Armageddon

۴. درباره این موضوع مراجعه شود به: رجینا شریف، الصهیونیه غیر اليهودیه و جذورها فی التاريخ الغربی، ترجمه احمد عبد الله عبد العزیز، مجموعه عالم المعرفة شماره ۹۶ (کویت: شورای ملی فرهنگ و هنر و ادبیات، دسامبر ۱۹۸۵).

اقتصادی و اجتماعی‌شان را تسهیل بخشید و باعث نفوذ بیش‌تر یهودیان در نهادهای سیاسی و اقتصادی و رسانه‌ای شد.

ملی‌گرایی و احساسات میهن‌پرستانه در روسیه و اروپای شرقی که اکثریت یهودیان جهان در آنجا حضور داشتند، شکلی متفاوت از اروپای غربی به خود گرفت و یهودیان روسیه با روند ادغام در جامعه این کشور که با نوعی خود برتری‌نوی و ظلم و تروریسم همراه بود مقابله کردند. بدین ترتیب مشارکت یهودیان در جنبش‌های انقلابی چپ‌گرا باعث افزایش دشمنی نظام تزاری روسیه با آنها شد و با ترور الکساندر دوم، تزار روس در سال ۱۸۸۱ این دشمنی شکل آشکاری به خود گرفت و یهودیان به دست داشتن در این حادثه متهم شدند. حادثه مذکور باعث آغاز موجی از اقدامات خشونت‌آمیز و سخت‌گیرانه علیه یهودیان شد که به "سامی‌ستیزی"^۱ یا دشمنی با یهودیان معروف شد، چرا که این یهودیان اصالت سامی داشتند و در نتیجه "معضل حضور یهودیان" در روسیه شکل گرفت^۲ و میلیون‌ها یهودی در روسیه به دنبال راه خلاص از وضعیت موجود بودند. بسیاری از آنها این راه خلاص را در مهاجرت به اروپای غربی و آمریکای شمالی و جنوبی جستجو می‌کردند. این مسأله فرصتی برای ظهور و فراخوان جنبش صهیونیسم بود حل مشکلات یهودیان را در تأسیس رژیم امن و مستقل برای یهودیان در فلسطین می‌دید و بسیاری از اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها از این فراخوان چه به دلایل دینی چه برای رهایی از مشکلات ناشی از سیل مهاجرت یهودیان به اراضی خود حمایت کردند.

ضعف دولت عثمانی که فلسطین در فاصله سال‌های ۱۵۱۶ تا ۱۹۱۷ تحت حاکمیت آن قرار داشت و تلاش‌های کشورهای غربی برای تقسیم اراضی تحت حاکمیت عثمانی باعث شکل‌گیری بهترین فضای عملی لازم برای کلید زدن پروژه صهیونیستی بود، چرا که غرب به دنبال پر کردن خلأ ناشی از سقوط دولت عثمانی بود و می‌خواست مانع از روی کار آمدن یک قدرت بزرگ اسلامی به جای عثمانی‌ها شود.

f. Anti-Semitism

۲. درباره این موضوع مراجعه شود به: عبد الوهاب مسیری، *الایدئولوجية الصهيونية*، مجموعه خالم المعرفة شماره ۶۰ - ۶۱ (کویت: شورای ملی فرهنگ و هنر و ادبیات، دسامبر ۱۹۸۲ - ژانویه ۱۹۸۳)، ج ۱، ص ۸۹ الی ۱۱۶؛ و اسعد عبد الرحمن، *المنظمة الصهيونية العالمية ۱۸۸۲ - ۱۹۸۲* (بیروت: مؤسسه عربی مطالعات و انتشارات، ۱۹۹۰)، ص ۲۳ - ۲۶.

در زمان فروپاشی عثمانی، ایده تأسیس "یک کشور حایل" در شرق کانال سوئز و غرب سرزمین شام در اواخر قرن ۱۹ مطرح شد که به موجب آن نهال یک کشور نامتجانس در قلب جهان اسلام کاشته می‌شد که بخش‌های آسیایی و آفریقایی جهان اسلام را از هم جدا می‌کرد و نه تنها مانع وحدت و یکپارچگی مسلمانان می‌شد بلکه تضمینی برای ضعف و تفرقه آنها بود، چرا که بقای این رژیم در گرو ضعف همسایگانش است. در کل، رژیم صهیونیستی مأموریت داشت که جلوی هر گونه رشد و خیزش تمدنی و فرهنگی قوی در منطقه را بگیرد و جهان اسلام را مدتی گرفتار مشکلی پیچیده کند که ضمن تضعیف قوایش، تا حد ممکن آن را وابسته، ضعیف و نیازمند جهان غرب نگه دارد. بر اساس این پروژه، جهان اسلام باید همواره منبع تأمین‌کننده مواد خام و در عین حال بازار فروش تولیدات و محصولات غربی باقی می‌ماند. همان طور که رژیم صهیونیستی همواره برای تداوم بقای خود نیازمند کمک‌ها و حمایت‌های غرب بود، در مقابل غربی‌ها هم نیازمند استفاده از آن در زمینه تداوم تضعیف جهان اسلام و تجزیه و وابستگی آن می‌شدند. بدین ترتیب، ائتلافی ناگسستنی میان آنها شکل گرفت. مسلمانان باید این مسأله را درک کنند که پروژه مذکور علیه تمامی مسلمانان و آرمان‌های آنها در زمینه وحدت و پیشرفت و توسعه طراحی شده است و این طرح تنها فلسطینیان را نشانه نگرفته است.

غربی‌ها طی قرن‌های متمادی با مسلمانان در جنگ بودند و طی ۱۱ قرن مسلمانان طرف برتر و غالب بودند و به محض سقوط یک حکومت اسلامی، حکومت اسلامی دیگری جای آن را می‌گرفت تا پویایی امت اسلامی و عزت و کرامت آن حفظ شود. حکومت‌های خلفای راشدین و پس از آنها، بنی‌امیه و بنی‌عباس و مملوکیان از مصادیق این فرآیند بودند و عثمانی‌ها هم که پس از مملوکیان روی کار آمدند توانستند بخش اعظم اروپای شرقی را فتح کرده و جهان عرب را یکپارچه کنند و طی قرن‌های متمادی دژ مستحکم جهان اسلام باشند، اما ضعف دولت عثمانی به ویژه در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ باعث شد اروپایی‌ها به فکر راه چاره‌ای باشند تا دیگر اجازه ظهور و روی کار آمدن حکومت اسلامی جدیدی به جای عثمانی‌ها را ندهند و نگذارند پویایی و بالندگی جهان اسلام احیا شود، لذا به فکر تأسیس دولت حایل افتادند که اتفاقاً با حل مشکل یهودیان و ایده حمایت از بخش شرقی کانال سوئز نیز همسویی داشت.

تحولات سیاسی مسأله فلسطین تا سال ۱۹۱۴

حمله ناپلئون بناپارت^۱ به مصر و اشغال آسان این سرزمین در ماه ژوئیه سال ۱۷۹۸ حجم ضعف دولت عثمانی را آشکار ساخت و انتهای استعمار اروپایی برای



ناپلئون بناپارت

تقسیم میراث این دولت را باز کرد. با وجود اینکه حمله بناپارت به فلسطین با شکست در پشت دیوارهای شهر عکا در سال ۱۷۹۹ خاتمه یافت، اما وی نخستین رهبر سیاسی اروپا بود که در تاریخ ۱۷۹۹/۴/۲۰ و در جریان محاصره عکا رسماً از یهودیان دعوت کرد تا آرمان‌های خود را در سرزمین فلسطین تحقق ببخشند و برای خود در این سرزمین کشور تشکیل دهند.^۲

در همین حال، اهمیت ویژه مصر و سرزمین شام از چشمان انگلیسی‌ها که در آن زمان ابرقدرت برتر جهان بودند مخفی نماند و این کشور در سال ۱۸۳۸ اقدام به افتتاح کنسولگری خود در شهر قدس کرد. وزارت خارجه انگلیس در نخستین نامه‌ای که به کنسول خود در قدس ارسال کرد از وی خواست که از یهودیان حمایت کند، حتی اگر آنها از اتباع انگلیس نباشند. بدین ترتیب، این کنسولگری به مرکزی برای دفاع از منافع یهودیان تا زمان وقوع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ تبدیل شد.^۳ زمانی هم که انگلیسی‌ها توانستند در سال ۱۸۷۸ قبرس و در سال ۱۸۸۲ مصر را تصرف کنند، به تنها دولت استعماری تبدیل شدند که در شرق دریای مدیترانه پایگاه داشت. جدای از انگیزه‌های دینی و تاریخی، دولت انگلیس در سایه رقابت قدرت‌های استعماری در منطقه و با توجه به نیاز خود برای حمایت از بخش شرقی کانال سوئز که به شاهراه عملیات‌های ترانزیتی انگلیس به ویژه به مقصد هند تبدیل شده بود، نگاه ویژه‌ای به فلسطین داشت و زمانی که پروژه صهیونیسم کلید خورد و

1. Napoleon Bonaparte

۲. مراجعه شود به: رجینا شریف، منبع قبلی، ص ۱۰۶ - ۱۱۰؛ و الموسوعة الفلسطينية، ج ۲، ص ۲۷۹.

3. Albert H Hyamson, Palestine Under the Mandate 1920 - 1948 (Great Britain: Methuen, 1950), p. 7.

ایده تأسیس دولت حایل شکل گرفت، بریتانیا دید که این مسأله در راستای منافع و اهداف دینی، تمدنی، سیاسی و راهبردی‌اش است که با توجه به تضعیف روز افزون دولت عثمانی می‌توان آنها را عملی کرد.



اسحاق نیوتن



ژان ژاک روسو



زوی هیر کالیشر



جوزف پرستلی

فراخسوان یهودیان و صهیونیست‌های غیریهودی برای بازگشت به فلسطین تا قبل از سال‌های پایانی قرن نوزدهم رنگ و بوی جدی به خود نگرفته بود. نخستین فراخوان‌ها در این زمینه در قرن ۱۶ مطرح شد و نخستین کتاب در این موضوع در سال ۱۶۲۱ میلادی به قلم "هنری فنچ"^۱، وکیل انگلیسی و با عنوان "خیزش بزرگ جهانی یا بازگشت یهود" نوشته شد. این موضوع در نوشته‌ها و فراخوان‌های دانشمندان مسیحی مانند اسحاق نیوتن^۲ (۱۶۴۳) - ۱۷۲۷) ژان ژاک روسو^۳ (۱۷۱۲) - ۱۷۷۸) ژوزف پرستلی^۴ (۱۷۳۳) - ۱۸۰۴) شافت اسبری^۵ و لورنس اولیوانت^۵ نیز به چشم می‌خورد.

1. Henry Finch
2. Isaac Newton
3. Jaen- Jacques Priestley
4. Shaftesbury
5. Laurence Oliphant



موزیس هس



یهودا قالی

درخواست‌های دیگری هم از سوی یهودیانی مانند "شبتای تزوی"^۱ (۱۶۲۶ - ۱۶۷۶) وزوی هیرش کالیشر^۲ (۱۷۹۵ - ۱۸۷۴) یهودا قالی^۳ (۱۷۹۸ - ۱۸۷۸) و موزیس هس^۴ (۱۸۱۲ - ۱۸۷۵) و دیگران مطرح شد.^۵ اما مهاجرت یهودیان به فلسطین

همچنان در احساسات دینی سنتی برای زیارت اماکن مقدس و سکونت در مجاورت آنها و نیز پروژه‌های به اصطلاح "خیریه" اسکان یهودیان در فلسطین خلاصه می‌شد و شکل یک برنامه سیاسی منظم و آشکار را به خود نگرفته نبود. جمعیت یهودیان در فلسطین در سال ۱۷۹۹ در حدود ۵ هزار نفر بود^۶ و در سال ۱۸۷۶ به ۱۳ هزار و ۹۲۰ نفر رسید.^۷

مهاجرت یهودیان از سال ۱۸۸۲ و به دنبال تشدید "معضل یهودیان" در روسیه شکل سازمان یافته‌تر و شدیدتری به خود گرفت و دولت عثمانی یک سری اقدامات بازدارنده به منظور جلوگیری از اسکان یهودیان در فلسطین اتخاذ کرد و در همین راستا، در سال ۱۸۸۷ "سنجق"، سلطان عثمانی بخش قدس را تحت نظارت مستقیم دولت مرکزی قرار داد تا توجه و اهتمام بیشتری به این منطقه صورت گیرد.^۸ با وجود اینکه نزدیک به دو میلیون و ۳۶۷ هزار یهودی در فاصله سال‌های ۱۸۸۱ تا ۱۹۱۴ شهر و دیار اصلی خود در روسیه و شرق اروپا را ترک کردند اما تنها

۱. Shabbetai Tzvi

۲. Zvi Hirsch Kalischer

۳. Judah Aikawai

۴. Moses Hess

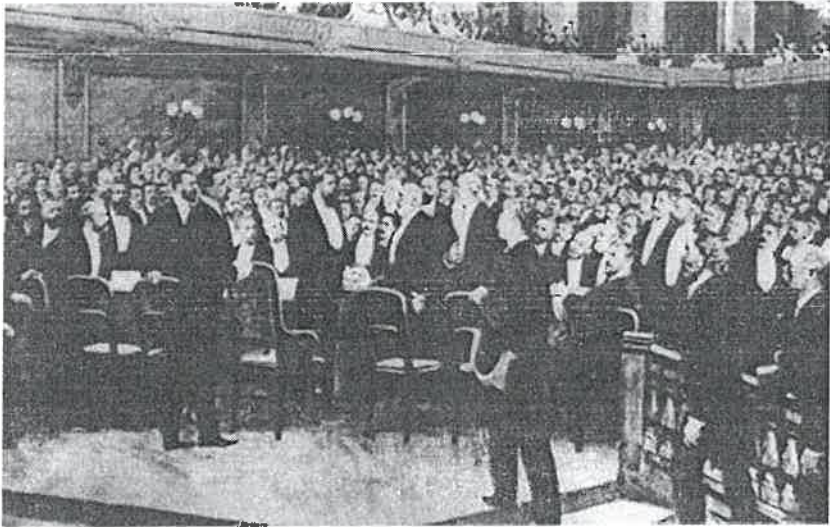
۵. مراجعه شود به رجینا شریف، منبع قبلی، ص ۷۹ - ۸۱؛ و اسعد عبد الرحمن، المنظمة الصهيونية العالمية، ص ۲۷ - ۳۰.

۶. حسان حلاق، موضع الدولة العثمانية من الحركة الصهيونية ۱۸۹۷ - ۱۹۰۹ (بیروت: دار الجامعة للطباعة و النشر، ۱۹۸۰)، ص ۸۲ - ۸۴.

۷. سمیر ایوب، الوثائق الأساسية في الصراع العربي الصهيوني (بیروت: دار الحدائق للطباعة و النشر)، ج ۱، ص ۲۸۰.

۸. حسان حلاق، منبع قبلی، ص ۱۰۱ - ۱۰۵.

۵۵ هزار نفر یعنی ۲.۳۲ درصد از آنها توانستند به فلسطین مهاجرت کنند و اکثریت غالب این مهاجران در آمریکا و اروپای غربی و آمریکای جنوبی ساکن شدند^۱ و این به معنای موفقیت نسبی دولت عثمانی در مقابله با مهاجرت یهودیان به فلسطین بود.



نخستین کنگره صهیونیستی ۱۸۹۷

تأسیس سازمان جهانی صهیونیسم^۲ و برگزاری نخستین کنگره آن در تاریخ ۱۸۹۷/۸/۳۱-۲۹ در شهر بال سوئیس به ریاست "تئودور هرتزل"^۳ نقطه آغاز فعالیت‌های سیاسی تشکیلاتی و سازمان یافته صهیونیستی برای تأسیس کشور یهودی در سرزمین فلسطین بود و هرتزل تلاش‌های زیادی برای تحقق پروژه صهیونیستی صرف کرد و در این راه از روابط دیپلماتیک خود سود جست و قدرت‌های بزرگ جهانی به ویژه انگلیس را به حمایت از این پروژه تشویق می‌کرد و برای آنها از منافع و فوایدی می‌گفت که این پروژه می‌توانست برای استعمار غربی صلیبی به دنبال داشته باشد. هرتزل تلاش‌های بی‌پرده فراوانی کرد تا دولت عثمانی را برای فروش

۱. مراجعه شود به: ولیم فهمی، الهجرة اليهودية إلى فلسطين (مصر: هیات سراسری نویسندگان مصر، ۱۹۸۴) ص ۳۶. منابع دیگر جمعیت مهاجران یهودی به فلسطین در فاصله سال‌های ۱۸۸۲ - ۱۹۱۴ را نزدیک به ۵۵ - ۷۰ هزار برآورد کرده‌اند، مراجعه شود به مثلاً: صبری جریس و احمد خلیفه (نویسندگان)، دلیل اسرائیل (لعمام: بیروت: مؤسسه مطالعات فلسطین، ۱۹۹۶) ص ۴۰.

2. World Zionist Organization (WZO)

3. Theodor Herzl

فلسطین و اعطای خودمختاری به یهودیان در این سرزمین تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی قانع کند و قصد داشت با طرح پیشنهادهای فریبنده مالی که دولت عثمانی نیازی شدیدی به آنها داشت، موافقت عثمانی‌ها با مهاجرت یهودیان به فلسطین را جلب کند، اما این تلاش‌ها بی‌نتیجه بود و سلطان عبد الحمید دوم (۱۸۷۶ الی ۱۹۰۹) همچون سدی محکم در مقابل این خواسته‌های یهودیان ایستادگی کرد و در پاسخ به فردی که پیشنهاد هرتزل را مطرح کرده بود گفت:

به وی توصیه می‌کنم که دنبال چنین مسأله‌ای نباشد. من نمی‌توانم حتی یک وجب از سرزمینم را بفروشم، چرا که متعلق به من نیست، بلکه از آن ملت است و این ملت به بهای ریخته شدن خونس این امپراطوری را به دست آورده و با خون خود نیز آن را حفظ کرده است و هر کس بخواهد آن را از ما بگیرد با جان‌مان در مقابلش می‌ایستیم. یهودیان پول‌های‌شان را برای خودشان نگاه دارند و اگر روزی امپراطوری عثمانی تجزیه شد فلسطین به صورت رایگان به یهودیان خواهد رسید، اما ما حتی به قیمت از دست رفتن جانمان هم حاضر به تقسیم آن نخواهیم شد و یهودیان هر هدفی که داشته باشند، اجازه نمی‌دهیم که سرزمین‌مان را تکه تکه کنند.^۱



سلطان عبد الحمید ثانی

یهودیان با نفوذ زیادی که در انجمن "ترکیه جوان" و کمیته اتحاد و ترقی داشتند نقش مؤثری در براندازی دولت سلطان عبدالحمید ایفا کردند. کمیته اتحاد و ترقی که علیه سلطان عثمانی کودتای نظامی کرده و وی را وادار به کناره‌گیری از قدرت کرده بود، عمداً یکی از رهبران خود به نام "ایمانوئل قره سو"^۲، از رهبران یهودی ماسونی را در قالب یک هیات نزد عبد الحمید فرستاد تا حکم عزلش را به وی ابلاغ کند. قره سو در گذشته تلاش کرده بود تا موافقت سلطان

۱. سمیر ایوب، منبع قلبی، ج ۱، ص ۱۲۸.

عبدالحمید را برای اسکان یهودیان در فلسطین جلب کند که از سوی سلطان عثمانی اخراج شد.^۱

یهودیان در دوره حاکمیت کمیته اتحاد و ترقی در فاصله سال‌های ۱۹۰۹ - ۱۹۱۴ از نفوذ زیادی برخوردار بودند. در حالی که یهودیان در کابینه سال ۱۹۱۳ حزب اتحاد و ترقی که از ۱۳ وزیر تشکیل شده بود ۳ وزیر داشتند، عرب‌ها که بیش از پنجاه درصد ساکنان فلسطین را تشکیل می‌دادند تنها یک وزیر داشتند.^۲



«کشور اسرائیل از نیل تا فرات را شامل می‌شود. ما سعی در تشکیل حکومتی انتقالی با مؤسسات و نهادهای وابسته به خود در این منطقه هستیم و در این دوره باید یک حاکم یهودی بر این منطقه حکومت کند. به محض اینکه ساکنان یهودی هر منطقه‌ای دو سوم جمعیت آن را تشکیل دهند، یهودیان زمام امور سیاسی را نیز به دست خواهند گرفت.»

تئودور هرتزل، بنیانگذار و رئیس انجمن جهانی صهیونیسم. به نقل از اسعد زروق (اسرائیل بزرگ، صفحات ۸۷ الی ۸۹)

اهالی فلسطین خیلی زود فعالیت‌های خود در مقابله با پروژه صهیونیسم را آغاز کردند که نخستین مورد از آنها درگیری‌های مسلحانه میان کشاورزان فلسطینی و مهاجران صهیونیست در سال ۱۸۸۶ بود. آنها همچنین عریضه‌هایی را به مقامات عثمانی تقدیم کردند و روزنامه‌ها و مطبوعات آن زمان مانند الکرمل و فلسطین هم تلاش زیادی برای تبیین خطر صهیونیسم صرف کردند. شیخ محمد رشید رضا، اصلاحگر مسلمان لبنانی که در مصر اقامت داشت، از طریق مجله المنار نقش رهبری در این زمینه ایفا می‌کرد. یوسف ضیاء خالدی، سلیمان تاجی فاروقی و اسعاف ناشیبی و دیگران از جمله افرادی بودند که به آگاهی بخشی درباره خطر صهیونیست‌ها پرداختند. سیاست‌های

۱. مراجعه شود به: صالح ابو بصیر، جهاد شعب فلسطین خلال نصف قرن (بیروت: دار الفتح، ۱۹۷۰) ص ۳۳.

۲. عجاج نوییض، رجال من فلسطین (بیروت: انتشارات فلسطین اشغالی، ۱۹۸۰) ص ۳۲۶ - ۳۲۷.

"ترکی‌سازی" و طرفداری از صهیونیست‌ها که توسط دولت اتحاد و ترقی دنبال می‌شد انگیزه اصلی اهالی فلسطین و عرب‌ها برای پیوستن به جمعیت‌های عربی بود که لوای اصلاح‌طلبی در قالب دولت عثمانی را برافراشته بودند و از جمله آنها می‌توان به حزب «غیر متمرکز» و «عرب جوان» و غیره اشاره کرد.^۱



یوسف ضیا خالدی



اسعاف فشاہیبی

مسأله فلسطین در جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸

با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ جمعیت یهودیان در فلسطین به ۸۰ هزار نفر رسیده بود، اما طرفداری یهودیان از انگلیس و دیگر هم‌پیمانان آن در مقابل دولت عثمانی باعث شد که عثمانی‌ها در طول دوره جنگ (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) آنها را تحت فشار قرار دهند و بدین ترتیب جمعیت آنها در پایان جنگ مذکور به ۵۵ هزار نفر کاهش یابد.

۱. درباره این موضوع مراجعه شود به: عبد الوهاب الکیالی، تاریخ فلسطین الحدیث، چاپ نهم (بیروت: مؤسسه عربی مطالعات و انتشارات، ۱۹۸۵) ص ۳۷ - ۶۷.



حاییم وایزمن



شریف حسین بن علی

جنگ جهانی اول خطر بزرگی برای تمامی طرف‌ها بود، اما در عین حال این فرصت برای طرف‌های شرکت‌کننده در جنگ وجود داشت که در صورت پیروزی از نتایج آن بهره‌مند شوند. این مسأله باعث شد که بازار مذاکره و تماس‌ها و رایزنی‌های سری و مخفیانه و امضای معاهدات برای مرحله بعد از جنگ داغ شود. با وجود اینکه جنبش جهانی صهیونیسم به صورت موقتی از تشتت ناشی از حضور بسیاری از رهبران این جنبش در آلمان رنج می‌برد اما "حاییم وایزمن" توانست به اوضاع این جنبش سر و سامان داده و عملاً رهبری آن را به انگلیس انتقال دهد. لندن هم در عین حال سعی داشت با حرکت در سه جهت معکوس و متناقض، نفوذ خود در سرزمین شام و عراق را نیز تضمین کند و به خاطر تحقق اهداف و پیروزی‌اش در جنگ چندان اهمیتی به این پارادوکس آشکار نمی‌داد.

نخستین مسیر انتخابی دولت بریتانیا مذاکره با شریف حسین بن علی، امیر حجاز بود که تحت عنوان نامه نگاری‌های "حسین - مک ماهون" شناخته می‌شد و از جولای سال ۱۹۱۵ تا مارس ۱۹۱۶ ادامه داشت. انگلیسی‌ها سعی داشتند شریف حسین را به اعلام انقلاب علیه عثمانی‌ها تحریک کنند و در مقابل وعده‌هایی مبنی بر استقلال اکثریت مناطق عربی جزیره العرب، شام و عراق آن هم تحت رهبری وی داده بودند. سیاست‌های دولت اتحاد و ترقی بسیاری از سران و شخصیت‌های عرب را ناامید کرده و اعتبار و وجهه اسلامی دولت عثمانی را از آن سلب کرده بود. اقدام جمال پاشای کوچک والی سوریه در به دار آویختن تعدادی از رهبران عرب در ماه مه سال ۱۹۱۵ نیز باعث خشم عرب‌ها شده بود، چرا که رهبران انجمن‌های عربی در

1. Chaim Weizmann

2. Hussein McMahon Correspondence

آغاز جنگ جهانی اول اعلام کرده بودند که اختلافات خود با دولت عثمانی را فراموش کرده و از آن در مقابل کفار حمایت می‌کنند.

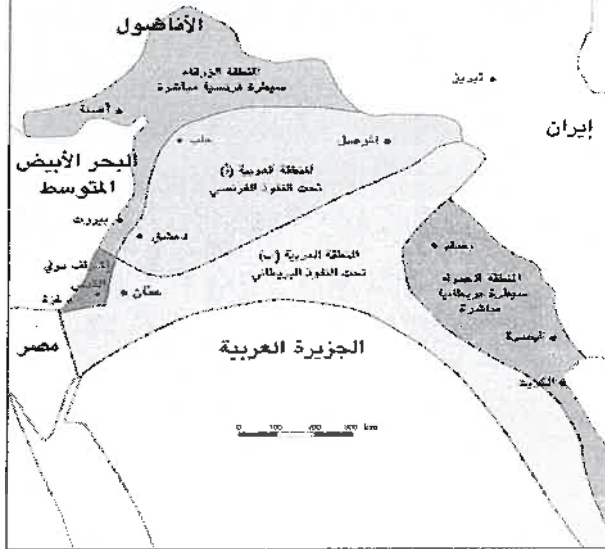
دولت بریتانیا عمداً سیاست مبهمی در قبال تعهدات خود اتخاذ کرده بود و فشارهای شریف حسین علیه این دولت برای تشریح و تبیین موضع خود به ویژه در قبال مرزهای کشور عربی وعده داده شده باعث شد بریتانیا در تاریخ ۱۹۱۵/۱۰/۲۴ طی نامه‌ای برخی ملاحظات را درباره کشور عربی مطرح کند که از جمله آنها می‌توان به عدم الحاق دو منطقه مرسین و اُسنه و نیز مناطق واقع در غرب استان‌های حلب، حمص، حماة و دمشق به دولت عربی اشاره کرد. بریتانیا همچنین بر تداوم استعمار خود در جنوب یمن و امیرنشین‌های عرب حوزه خلیج فارس تأکید کرده و استقرار نظام اداری ویژه در جنوب عراق به منظور تضمین منافع خود را خواستار شده بود. شریف حسین با اینکه خود هم می‌دانست نمی‌تواند وضعیت کشورهای مستعمره عربی را تغییر دهد، برای بحث و بررسی درباره منافع انگلیس در جنوب عراق اعلام آمادگی کرد، اما در عین حال بر هویت عربی مناطق غرب حلب، حمص و دمشق که به نظر همان محدوده لبنان کنونی باشد تأکید کرد. بدین ترتیب توافق شد که در مقابل اعلان فوری آغاز انقلاب، مسائل مورد اختلاف پس از پایان جنگ مورد بررسی قرار گیرد. لذا شریف حسین در تاریخ ۱۹۱۶/۶/۱۰ علناً با بریتانیا ائتلاف کرده و انقلاب در حجاز را اعلام کرد که این مسأله با حمایت جمعیت‌های عربی مانند «عرب جوان»، جمعیت فدرالیته (غیر متمرکز) و حزب عهد مواجهه شد که از نفوذ بالایی به ویژه در سرزمین شام برخوردار بودند.

مسیر دوم انتخاب شده از سوی دولت بریتانیا مذاکره با فرانسه بود که بعداً روسیه هم به این مذاکرات ملحق شد. محور این مذاکرات بحث درباره آینده عراق و سرزمین شام بود که به موجب توافقنامه "سایکس پیکو"^۱ در ماه مه سال ۱۹۱۶ مقرر شد اکثریت خاک عراق (با توجه به مرزهای کنونی آن) به همراه شرق اردن و منطقه حیفاً در فلسطین به انگلیسی‌ها واگذار شود و در مقابل، لبنان و سوریه مستعمره فرانسه شوند. با توجه به تمایل تمامی طرف‌ها برای استعمار فلسطین توافق شد که این سرزمین تحت قیمومیت بین‌المللی قرار گیرد.



جورج بيكو

مارك ساكس



طرح توافقي نامه سايسك بيكو



هربرت ساموئل

سومین مسیر انتخابی دولت بریتانیا مذاکره با سازمان جهانی صهیونیسم درباره آینده فلسطین بود که دلیل اصلی این اقدام نیاز شدیدی بود که به استفاده از نفوذ یهودیان در آمریکا احساس می‌کردند. انگلیسی‌ها می‌خواستند تا یهودیان، ایالات متحده را به سمت شرکت در جنگ جهانی اول و حمایت از انگلیس و دیگر هم‌پیمانانش سوق دهند و این امر عملاً در ماه مارس سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد. یهودیان صهیونیست در خود بریتانیا و دولت آن نیز نفوذ داشتند. آنها این نفوذ را از طریق "هربرت ساموئل"^۱، وزیر کشور وقت انگلیس،

"لوید جرج"^۲، نخست‌وزیر و "آرتور جیمز بالفور"^۳، وزیر خارجه انگلیس که جزء مسیحیان "صهیونیست" بودند اعمال می‌کردند. البته این عوامل در کنار دلایل و انگیزه‌های دینی، سیاسی و استراتژیکی قرار گرفتند که قبلاً به آنها اشاره شد. نتیجه این وضعیت صدور همان بیانیه معروف به "وعده بالفور" در تاریخ ۱۹۱۷/۱۱/۲ شد که طی آن دولت بریتانیا متعهد به تأسیس میهن ملی یهود در فلسطین گشت که این مسأله از عجیب و غریب‌ترین وعده‌های تاریخ بشری بود، زیرا با معاهدات بین‌المللی تعارض داشت. علاوه بر این، انگلیسی‌ها با غرور و تکبر تمام، خواسته‌ها و آرمان‌های ساکنان اصلی سرزمین فلسطین را نادیده گرفتند و متعهد شدند سرزمینی را که به آنها تعلق نداشت و حتی هنوز آن را اشغال هم نکرده بود به افرادی واگذار کنند که هیچ حقی در مورد آن نداشتند. این وعده شوم در حالی صادر شد که دولت بریتانیا داعیه شرافت و دفاع از ارزش‌ها و اصول انسانی را داشت.

1. Herbert Samuel
2. Lloyd Georg
3. Arthur James Balfor

Foreign Office,

November 2nd, 1917.

Dear Lord Rothschild,

I have much pleasure in conveying to you, on behalf of His Majesty's Government, the following declaration of sympathy with Jewish Zionist aspirations which has been submitted to, and approved by, the Cabinet:

His Majesty's Government view with favour the establishment in Palestine of a national home for the Jewish people, and will use their best endeavours to facilitate the achievement of this object, it being clearly understood that nothing shall be done which may prejudice the civil and religious rights of existing non-Jewish communities in Palestine, or the rights and political status enjoyed by Jews in any other country.

I should be grateful if you would bring this declaration to the knowledge of the Zionist Federation.



بیانیه بالفور

توافقنامه سایکس -

پیکو هم در خفا نماند و پس از آنکه انقلاب کمونیستی در ماه اکتبر سال ۱۹۱۷ به حاکمیت تزارها در روسیه پایان داد و این کشور عقب‌نشینی‌اش از میدان جنگ را اعلام کرد، روس‌ها آن را فاش کردند. همان‌طوری که وعده بالفور هم قبل از این فاش شده و بر کسی پوشیده نماند و مطبوعات جهان عرب به ویژه مصر در حالی که کمتر از یک هفته از تاریخ صدور بیانیه بالفور می‌گذشت متن آن را منتشر کردند. این مسأله (ماجرای وعده بالفور) شوک

بزرگی به انقلاب‌های عربی وارد کرد، چرا که انقلابیون هرگز فکر نمی‌کردند که چنین رودستی از بریتانیا بخورند و از همین رو نیروهای انقلابی عرب اعلام کردند که تا روشن نشدن این موضوع فعالیت‌های خود را متوقف خواهند کرد. بریتانیا در ادامه فریبکاری‌های خود یکی از فرستادگانش به نام "دیوید هوگارت" را در ماه ژانویه ۱۹۱۸ به حجاز فرستاد تا به شریف حسین درباره وفاداری این دولت به تعهداتش اطمینان دهد. این فرستاده بریتانیایی مدعی شد که مهاجرت یهودیان به فلسطین با منافع سیاسی و اقتصادی ساکنان این سرزمین مغایرت ندارد. بریتانیا همچنین در ژوئن ۱۹۱۸ به ۷ رهبر سوری اطمینان داد که اراضی اشغال شده در جنوب فلسطین و عراق بر اساس خواست و اراده ساکنان آنها اداره خواهد شد و بریتانیا با استقلال بخش‌های باقی‌مانده از مناطق تحت حاکمیت دولت عثمانی، از شمال فلسطین و شرق اردن تا سوریه و لبنان و شمال عراق موافقت خواهد کرد.

زمانی هم که جنگ جهانی اول پایان یافت بیانیه مشترک انگلیس و فرانسه صادره در تاریخ ۱۹۱۸/۱۱/۷ منتشر شد و در آن بر تعهدات داده شده به عرب‌های تحت سلطه دولت عثمانی برای دستیابی به آزادی و استقلال تاکید شد.^۱



آرتور جیمز بالفور



لورد گورزن

در خصوص فلسطین ما حتی پیشنهاد رایزنی درباره نظر ساکنان کنونی این سرزمین را نمی‌پذیریم. ۴ قدرت بزرگ جهانی خود را در حمایت از صهیونیسم متعهد می‌دانند و تفاوتی نمی‌کند که صهیونیست‌ها حق باشند یا ناحق، خوب باشند یا بد. این مسأله ریشه عمیقی در سنت‌ها و نیازهای عصر حاضر ما و چشم‌اندازهای آینده دارد و اهمیت آن بیش از خواسته‌ها و آرمان‌های ۷۰۰ هزار عرب ساکنان این سرزمین تاریخی است.»

بخشی از یادداشت ارسالی بالفور، وزیر خارجه انگلیس به لرد کورزن (Lord Curzon) در تاریخ ۱۹۱۹/۸/۱۱ که در آرشیو ملی انگلیس با شماره F.O.371/4183 نگهداری می‌شود.

۱. درباره مذاکرات و وعده‌های انگلیس به شریف حسین و فرانسوی‌ها و سازمان جهانی صهیونیسم، مراجعه شود به: منبع قبلیص ۷۲ - ۸۴؛ و تقریر اللجنة الملكية: الكتاب الابيض رقم ۵۴۷۹، نسخه رسمی عربی، انتشارات دولت قیمومیتی انگلیس در فلسطین (قدس ۱۹۳۷)، ص ۲۳ - ۳۱ (این گزارش به نام گزارش بیل معروف است). و همچنین مراجعه شود به:

فصل دوم

فلسطين تحت اشغال انگليس

۱۹۴۸ - ۱۹۱۸



ادموند آلبنی

انگلیسی‌ها در دسامبر ۱۹۱۷ اشغال جنوب و مرکز فلسطین را کامل و در تاریخ ۱۹۱۷/۱۲/۹ هم قدس را اشغال کردند. "آلبنی"، فرمانده ارتش بریتانیادر جشن پیروزی خود در شهر قدس گفت: «اکنون جنگ‌های صلیبی به پایان رسید». گویی حمله به فلسطین آخرین حلقه از زنجیره حملات صلیبی بوده و این جنگ از هشتصد سال پیش تا به آن روز ادامه داشته است. انگلیسی‌ها در سپتامبر سال ۱۹۱۸ شمال فلسطین و از سپتامبر تا اکتبر همان سال شرق اردن، سوریه و لبنان را اشغال کردند. بریتانیا از

همان زمان با جدیت و قدرت طرح یهودی‌سازی سازمان یافته سرزمین فلسطین را کلید زد و پس از آن توانست فرانسه را متقاعد کند که از طرح بین‌المللی کردن فلسطین که در معاهده سایکس - پیکو به آن اشاره شده بود، دست بردارد و در مقابل، انگلیس هم متعهد شد از حمایت‌های خود از دولت عربی شکل گرفته در دمشق به رهبری فیصل بن شریف حسین در دمشق دست بردارد تا فرانسه بتواند سوریه را اشغال کند.

در تاریخ ۱۹۲۲/۷/۲۴ انگلیس توانست با صدور قطعنامه جامعه ملل (سازمان ملل کنونی) به قیومیت خود بر فلسطین مشروعیت بین‌المللی ببخشد. وعده بالفور نیز در سند قیومیت گنجانده شده و به یک تعهد رسمی برای بریتانیا

در مقابل جامعه بین‌المللی تبدیل شد، اما اصل ایده قیومیت که جامعه ملل ابداع کرده بود بر پایه کمک به ملت‌های تحت قیومیت و آماده‌سازی آن‌ها برای دستیابی به استقلال شکل گرفته بود. در سند قیومیت انگلیس بر فلسطین مسئولیت آماده‌سازی نهادهای محلی فلسطین و حفظ حقوق مدنی و مذهبی تمامی ساکنان این سرزمین به بریتانیا سپرده شده بود. در حقیقت، این بدان معنی بود که وعده بالفور نباید مانع از آماده‌سازی مؤسسات فلسطینی جهت تشکیل کشور شود، اما اجرای وعده بالفور عملاً به معنای ضربه زدن به منافع ملت فلسطین و حقوق آن‌ها و نیز جلوگیری از تأسیس نهادهای قانون اساسی در جهت تشکیل کشور فلسطین بود. دولت انگلیس همیشه ترجیح می‌داد که به آن بخش از سند قیومیت پایبند باشد که به وعده بالفور ربط پیدا می‌کرد ولی چشمان خود را به روی حقوق شهروندان عرب بست که در آغاز اشغال فلسطین نزدیک به ۹۲ درصد از جمعیت آن را تشکیل می‌دادند و به آن بخش هیچ اعتنایی نکرد. احتمالاً بریتانیا با صدور بیانیه‌هایی در خصوص حقوق فلسطینیان سعی داشت خود را داوری عادل میان طرف عربی و یهودی نشان دهد و فلسطینیان را تشویق کند تا از راه‌های مدنی، حقوق خود را مطالبه کنند تا به این ترتیب تمامی راه‌ها به روی مردم فلسطین بسته نشود و کار به انفجار سریع اوضاع و انقلاب نرسد. ضمناً انگلستان در عین حال با تعلل در احقاق حقوق فلسطینیان به دنبال تحکیم پایه‌های ایجاد میهن ملی یهود در فلسطین بود.



آرتور واوچوپ

دولت بریتانیا در همین راستا تا اواخر ژوئن سال ۱۹۲۰ یک حکومت نظامی را در فلسطین برقرار ساخت و سپس آن را به یک حکومت مدنی تبدیل کرده و هریرت ساموئل یهودی صهیونیستی را به عنوان نخستین "نماینده ویژه" خود در فلسطین (در فاصله سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۵) منصوب و عملاً اجرای پروژه صهیونیستی را آغاز کرد. نمایندگان بعدی انگلستان در فلسطین

نیز همین راه را ادامه دادند، اما در این میان "آرتور واوچوپ"^۱ (۱۹۳۱ - ۱۹۳۸) بدتر از همه و در عین حال، باهوش تر و موفق تر از دیگر نمایندگان انگلیس بود و پروژه صهیونیستی در دوره وی به خطرناک ترین مراحل خود رسید.

توسعه پروژه صهیونیستی

فلسطین در دوره اشغال انگلیس توطئه هولناکی را تجربه کرد و اهالی آن از تأسیس نهادهای قانون اساسی محروم شدند و تحت حکومت مستقیم بریتانیا قرار گرفتند و نمایندگان ویژه این کشور در فلسطین اختیار نام داشتند. بریتانیا عرصه را بر معیشت و کسب و کار فلسطینیان تنگ کرد و فساد و اختلافات قبیله‌ای و دینی را ترویج داد و سعی کرد فلسطینیان را درگیر مسائل داخلی خودشان کند. انگلیس در مقابل، از مهاجرت یهودیان به فلسطین حمایت کرد و باعث افزایش جمعیت آن‌ها از ۵۵ هزار نفر (۸ درصد از ساکنان فلسطین) در سال ۱۹۱۴ به ۶۴۶ هزار نفر (۳۱.۷ درصد) در سال ۱۹۴۸ شد. یهودیان به رغم تلاش‌های بی‌وقفه یهودی - انگلیسی برای تصاحب اراضی فلسطینی، در سال ۱۹۴۸ تنها ۶ درصد از خاک فلسطین را در اختیار داشتند که اکثر آن‌ها یا اراضی دولتی به شمار می‌آمدند یا توسط فئودال‌های غیرفلسطینی مقیم لبنان و سوریه و غیره به آنها فروخته شده بودند. یهودیان ۲۹۱ شهرک صهیونیست‌نشین را در این زمین‌ها برپا نمودند.

دولت انگلیس سعی در خلع سلاح فلسطینیان داشت و گهگاه فلسطینیانی را که سلاح گرم در اختیار داشتند اعدام کرده و حتی افرادی را که گلوله، خنجر یا چاقویی با تیغه بلند در اختیار داشتند برای سالیان متوالی زندانی می‌کرد، ولی همین دولت چشم خود را به روی سلاح‌های تحت اختیار یهودیان بسته بود و حتی به صورت مخفیانه آنها را به تهیه سلاح، ایجاد نیروی نظامی و آموزش نظامی ترغیب می‌کرد تا جایی که در آغاز جنگ ۱۹۴۸ شمار نیروهای یهودی به بیش از ۷۰ هزار نفر (۶۴ هزار نیرو از هاگانا^۲، ۵ هزار نفر از آرگون و ۲ هزار نفر از اشتیرن و .. غیره) رسید که بیش از ۳ برابر مجموع نیروهای ۷ ارتش عربی شرکت کننده در جنگ بود.

1. Arthur Wauchope

2. Haganah

یهودیان در سال ۱۹۲۹ آژانس یهود را تأسیس کردند که مسئول امور یهودیان در فلسطین بود و با توجه به اختیارات گسترده‌اش در حقیقت "دولتی در دل دولت حاکم" به شمار می‌آمد. یهودیان نهادهای اقتصادی، اجتماعی و آموزشی عظیمی را برای خود برپا کردند که تأسیسات زیربنایی قوی برای دولت آتی یهود به شمار می‌رفت. در ادامه این روند، اتحادیه کارگران "هیستدروت" شکل گرفت. دانشگاه صهیونیستی هم در سال ۱۹۲۵ در قدس ساخته شد. این چنین بیدادگری، تبعیض و جانبداری از خصوصیات بارز استعمار انگلیس در فلسطین بود.



نیروهای هاگانا ۱۹۴۸

I. Histadrut

۲. برای جزئیات بیشتر درباره توسعه پروژه صهیونیستی مراجعه شود به مثلاً: محمد سلامه النحال، سیاست الانتداب البریطانی حول أراضی فلسطین العربية، چاپ دوم (بیروت: منشورات فلسطین المحتلة، ۱۹۸۱)؛ و حرب فلسطین ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ (الروایة الإسرائیلیة الرسمية) ترجمه احمد خلیفه (قبرص: مؤسسة الدراسات الفلسطينية، ۱۹۸۴)، ص ۱۸ و ۲۶؛ صالح ابو بصیر، منبع سابق، ص ۴۶۵ - ۴۸۵؛ محمد عبد الرؤوف سلیم، نشاط الوكالة اليهودية لفلسطین: منذ إنشائها و حتی قیام دولة إسرائيل ۱۹۲۲ - ۱۹۴۸ (بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۸۲).

ظهور جنبش ملی فلسطین

فلسطینیان با ضعف و رخوت از جنگ جهانی اول خارج شدند و کشورهای عرب همسایه آنها و در کل جهان اسلام نیز تحت سلطه و نفوذ استعمار قرار گرفتند. آنها در مقایسه با صهیونیست‌ها که حمایت بین‌المللی یهودیان و پشتیبانی قدرت‌های بزرگ را در اختیار داشتند، از ضعف امکانات مادی و نداشتن اهرم‌های فشار و عدم برخورداری از نفوذ سیاسی رنج می‌بردند، ولی با وجود تمامی این شرایط مشخصه بارز فعالیت‌های سیاسی و جهادی فلسطینیان در طول دوره اشغال فلسطین به وسیله انگلیس، پایبندی به حق کامل خود در مورد فلسطین و پافشاری بر دستیابی به استقلال، آن هم به هر قیمت ممکن بود.

این فعالیت‌های سیاسی بیشتر حول محور خواسته‌هایی مشخص می‌شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- لغو وعده بالفور که ظلم و اجحاف زیادی را متوجه حقوق اکثریت غالب ساکنان فلسطین می‌کرد،

- توقف روند مهاجرت یهودیان به فلسطین،

- توقف فروش اراضی به یهودیان،

- تأسیس دولت ملی منتخب فلسطین از طریق پارلمان (مجلس قانون‌گذاری)

که پزواک اراده واقعی و آزاد اهالی فلسطین است،

- ورود به مذاکرات با بریتانیا برای امضای معاهده‌ای که نهایتاً منجر به

استقلال فلسطین شود.



موسی کاظم الحسینی

بر پایه همین اصول و مبانی، جنبش ملی فلسطین شکل گرفت و فلسطینیان نخستین کنگره خود (کنگره عربی - فلسطینی) را از ۱/۲۷ تا ۱۹۱۹/۲/۱۰ در قدس برگزار کردند که در آن با تقسیم سرزمین شام بر اساس منافع استعماری مخالفت شد و فلسطین بخشی از سوریه (بلاد شام) اعلام و حصار خواستار استقلال سوریه در

چارچوب اتحاد عربی شدند. این کنگره همچنین تصمیم به تشکیل دولت ملی در فلسطین و واگذاری اداره امور به آن گرفت. فلسطینیان تا سال ۱۹۲۸ میلادی ۷ کنگره از این دست برگزار کردند. از جمله رهبران برجسته جنبش ملی فلسطین می‌توان به موسی کاظم‌الحسینی، رئیس کمیته اجرایی کنگره فلسطین اشاره کرد که تا زمان وفاتش در ماه مارس سال ۱۹۳۴ ریاست رسمی این جنبش را بر عهده داشت.

حاج امین الحسینی که در سال ۱۹۲۱

به عنوان مفتی قدس انتخاب شد و از زمان تأسیس شورای عالی اسلامی فلسطین در سال ۱۹۲۲ هم ریاست آنرا بر عهده گرفت در عمل برجسته‌ترین رهبر جنبش ملی شناخته می‌شد. شورای عالی اسلامی مهم‌ترین قلعه و پشتیبان جنبش ملی بود و با درگذشت موسی کاظم الحسینی، حاج امین عملاً رهبر بلامنازع فلسطین تا اواخر استعمار انگلیس در سال ۱۹۴۸ شد.



حاج امین الحسینی

جنبش ملی فلسطین ۱۹۱۸ - ۱۹۲۹

جنبش ملی فلسطین به ویژه در فاصله سال‌های ۱۹۱۸ - ۱۹۲۹ برنامه‌های خود را بر روی مقاومت مسالمت آمیز در برابر پروژه صهیونیسم و تلاش برای متقاعد کردن انگلیس به دست برداشتن از وعده بالفور متمرکز شد و هنوز روزه‌های امید را در استفاده از این راهکار می‌دید، به ویژه آنکه انگلیسی‌ها در جریان جنگ جهانی اول شریک و هم پیمان شریف حسین بودند و از سوی دیگر، پروژه صهیونیسم هنوز به دستاوردهای عملی که ابعادی خطرناک برای اوضاع فلسطین داشته باشد دست نیافته بود. علاوه بر این، رهبران فلسطینی هیچ ابزار جایگزینی را که به آنها اجازه تحمیل اراده و خواسته‌شان به انگلیسی‌ها را بدهد سراغ نداشتند. این رهبران فلسطینی خود نیز عزم و اراده و اتحاد کافی برای مقابله با انگلیسی‌ها با ابزارهای شدیدتر را نداشتند. تجربه سیاسی کم و رقابت قبیله‌ای برای تصدی مسئولیت رهبری میان خانواده‌های حسینی و نشاشیبی که انگلیسی‌ها هم در شعله‌ور کردن آتش آن دست داشتند به تضعیف جنبش ملی فلسطین دامن می‌زد؛ اما این مسأله

تأثیر کلی بر روی موضع اصولی فلسطینیان در قبال پروژه صهیونیسم و استعمارگری انگلیسی‌ها و خواسته‌های سیاسی عمومی جنبش ملی نداشت.



وینستون چرچیل

رهبران فلسطین از بعد سیاسی اولین هیأت خود را در ماه ژوئیه سال ۱۹۲۱ برای دیدار با "وینستون چرچیل"، وزیر مستعمره‌های انگلیس و ملاقات با تعدادی دیگر از مقامات این کشور به لندن اعزام کردند، ولی تلاش‌های این هیأت با وجود موفقیتش در جلب رضایت مجلس اعیان انگلیس برای صدور مصوبه‌ای در مخالفت با وعده بالفور، مثمر ثمر نبود. از سوی دیگر، فلسطینیان طرح انگلیس برای تشکیل مجلس قانون‌گذاری (پارلمان) فلسطین در سال ۱۹۲۳ را

که عملاً اختیارات آن سلب شده بود و نماینده واقعی ملت فلسطین به شمار نمی‌رفت خنثی کردند. سفر بالفور به فلسطین در سال ۱۹۲۵ اعتراضات عمومی را به همراه داشت و فلسطینیان در اعتراض به آن دست به اعتصاب سراسری زدند. در پنجمین کنگره ملی فلسطین که در تاریخ ۲۲ تا ۱۹۲۲/۸/۲۵ برگزار شد، شرکت‌کنندگان منشوری ملی را تدوین و سوگندی بدین شرح یاد کردند: «ما نمایندگان ملت عرب فلسطین در پنجمین کنگره ملی فلسطین در نابلس، در مقابل خداوند، تاریخ و مردم متعهد می‌شویم که به تلاش‌های خود برای استقلال این سرزمین و تحقق اتحاد عربی با استفاده از تمامی راهکارهای قانونی ادامه دهیم و هرگز با تشکیل میهن ملی یهود یا همان مهاجرت یهودیان به فلسطین موافقت ننماییم.»^۲

در همین دوره (در فاصله سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۹) سه مورد قیام به وقوع پیوست که به وضوح خشم فراگیر مردمی نسبت به پروژه صهیونیستی را نشان می‌دادند. نوک بیکان این قیام‌ها متوجه یهودیان بود و فلسطینیان (بنا به دلایلی که قبلاً به آنها اشاره شد) سعی کردند با انگلیسی‌ها درگیر نشوند. با این حال، انگلیسی‌ها نقش اساسی در سرکوب این قیام‌ها داشتند. قیام موسوم به "جشن

1. Winston Churchill

۲. درباره مطالب مذکور مراجعه شود به: عبد الوهاب الکیالی، منبع سابق، ص ۱۰۴ - ۱۰۵ و ۱۲۴ - ۱۹۸.

موسای نبی^۱ که در فاصله روزهای ۴ الی ۱۰/۴/۱۹۲۰ در قدس به وقوع پیوست منجر به کشته شدن ۵ یهودی و زخمی شدن ۲۱۱ تن دیگر شد. در مقابل، ۴ نفر عرب هم در جریان سرکوب این قیام کشته شده و ۲۴ تن دیگر هم زخمی شدند. قیام یافا هم که در بازه زمانی ۱ تا ۱۵/۵/۱۹۲۱ در یافا اتفاق افتاد و بخش‌هایی از شمال فلسطین را هم دربرگرفت منجر به کشته شدن ۴۷ یهودی و زخمی شدن ۱۴۶ تن دیگر شد و در جریان سرکوب آن هم ۴۸ نفر عرب کشته شده و ۷۳ نفر دیگر نیز زخمی شدند. در جریان قیام براق نیز که در فاصله زمانی ۱۵/۸/۱۹۲۹ تا ۲/۹/۱۹۲۹ روی داد و سراسر فلسطین را در بر گرفت، مسلمانان برای دفاع از دیوار براق (دیوار غربی مسجد مبارک الاقصی) در مقابل تجاوزات یهودیان به پا خاستند. این قیام منجر به کشته شدن ۱۳۳ یهودی و زخمی شدن ۳۳۹ نفر دیگر شد و در مقابل ۱۱۶ نفر از ساکنان عرب فلسطین کشته و ۲۳۲ نفر هم زخمی شدند. در این قیام‌های سه‌گانه یهودیان اکثراً به دست عرب‌ها کشته یا زخمی شدند، اما عرب‌ها به دست نیروهای انگلیسی و پلیس وابسته به انگلستان کشته یا مجروح شدند. حاج امین الحسینی، مفتی قدس نقشی اساسی را به صورت مخفیانه در قیام «مراسم موسای پیامبر» و قیام براق داشت، اما مقامات سیاسی رسمی فلسطین همچنان بر استفاده از راهکارهای مسالمت‌آمیز تاکید داشتند و حتی برای مهار احساسات و خشم ملت فلسطین می‌کوشیدند. مسأله مهم در این زمینه آن بود که انقلاب‌های مذکور رنگ و بوی اسلامی به خود گرفته بود و این مسأله در تحریک احساسات ملی و منفجر کردن بمب خشم آنها علیه پروژه صهیونیستی نقش داشت.^۱

جنبش ملی فلسطین ۱۹۲۹ - ۱۹۳۹

قیام براق در سال ۱۹۲۹ سرفصل آغاز یک دهه تشدید مقاومت مسلحانه جهادی علیه پروژه صهیونیستی و استعمار انگلیس بود و این روند در زمان انقلاب بزرگ فلسطین در فاصله سال‌های ۱۹۳۶ - ۱۹۳۹ به اوج خود رسید. در آن زمان، خطر پروژه یهودی - صهیونیستی به ویژه با مهاجرت بیش از ۱۵۲ هزار یهودی در فاصله سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۵ شدت گرفت، چرا که این مسأله باعث افزایش

۱. درباره این قیام‌های سه‌گانه مراجعه شود به: محسن محمد صالح، التیار الإسلامی فی فلسطین و أثره فی حركة الجهاد ۱۹۱۷ - ۱۹۴۸ (الکویت: دفتر الفلاح، ۱۹۸۸)، ص ۱۶۵ - ۱۹۱.

جمعیت یهودیان شد. تعداد یهودیان مقیم فلسطین تا اواسط سال ۱۹۲۹ تنها ۱۵۶ هزار نفر بود و اکثریت آنها را مهاجران جدید آلمانی، بازرگانان، سرمایه داران، تجار و دانشمندان متخصص تشکیل می دادند. یهودیان در فاصله سال های ۱۹۳۰ - ۱۹۳۵ توانستند ۲۲۹ هزار دونم از اراضی فلسطین را تصرف کرده و مقادیر زیادی سلاح وارد فلسطین کنند که دو مورد از این موارد قاچاق سلاح در تاریخ های ۱۹۳۰/۳/۱۵ و ۱۹۳۵/۱۰/۱۶ بر ملا شد.^۱

در نیمه اول دهه ۳۰ فعالیت های سیاسی و واکنش های ملی در قبال حوادث افزایش یافت و این بار نوک پیکان دشمنی ها به صورت مستقیم و گسترده متوجه نیروهای انگلیسی بود و مردم آنها را "مشکل اصلی و منبع تمامی مصیبت ها" می دانستند. در این دوره احزاب فلسطینی شکل گرفتند که حزب استقلال نخستین حزب فلسطینی بود که در ماه آگوست سال ۱۹۳۲ تأسیس شد و نقش زیادی در جهت دهی مبارزات علیه انگلیسی ها داشت، اما این حزب از اواسط سال ۱۹۳۳ ضعیف شد. پس از آن حزب عربی - فلسطینی در ماه مارس سال ۱۹۳۵ به عنوان نخستین حزب مردمی شکل گرفت و از حمایت حاج امین حسینی، مفتی قدس و اقشار مختلف ملت فلسطین بهره مند شد.^۲ در همین سال ها انجمن های جوانان مسلمان و جنبش های پیش آهنگی و نیز تشکیلات سری نظامی جهادی مانند جنبش «الجهادیه» تحت رهبری شیخ عزالدین قسام و سازمان جهاد مقدس به رهبری عبد القادر حسینی و نظارت محرمانه حاج امین تأسیس شدند و در کنار آنها مجموعه های انقلابی کوچکی هم مانند «الکف الأخضر» (دست سبز) شکل گرفتند که خیلی زود وارد نبرد با انگلستان شدند.

در این دوره فلسطینیان امید خود برای آنکه با استفاده از راهکارهای قانونی و مسالمت آمیز به حقوق خویش برسند از دست دادند. حاج امین الحسینی درباره این مرحله می گوید: «ما تا سال ۱۹۳۲ کمی امید داشتیم؛ اما به تدریج این

۱. مراجعه شود به گزارش پیل، ص ۲۶۶؛ و نیز مراجعه شود به:

Palestine Government. A Survey of Palestine, prepared in Dec. 1945 & Jan. 1946 (Jerusalem: Government Printer, 1946), vol. 1, p. 141, 185, 224.

۲. مراجعه شود به: بیان الحوت، القیادات و المؤسسات السیاسیه فی فلسطین ۱۹۱۷ - ۱۹۴۸ (بیروت: مؤسسه الدراسات الفلسطینیة، ۱۹۸۱)، ص ۳۰۱ - ۳۱۴؛ و کامل خلة، فلسطین و الانتداب البریطانی ۱۹۲۲ - ۱۹۳۹ (طرابلس (لیبی): المنشأة العامة للنشر والتوزیع والإعلام، ۱۹۸۲)، ص ۵۱۷ - ۵۲۱.

امیدها رنگ باختند. همه مشکلات و بدبختی‌هایی که ما گرفتارشان بودیم، به صورت تعمدی برای ما ایجاد شده بود و ما راهی جز شهادت نداشتیم.^۱ مدیر اداره اطلاعات پلیس فلسطین نیز در خاطرات خود می‌نویسد: «احساس خشم و انزجاری روز افزون نسبت به قیمومیت انگلیس و دولت حاکمه در میان تمامی طبقات مردم سایه افکنده بود. عرب‌ها که زمانی امید زیادی به تحقق و رعایت عدالت از سوی انگلیس داشتند، دچار حالت یاس و ناامیدی شدند.»^۲

هیأت عربی فلسطینی که در بهار سال

۱۹۳۰ و به ریاست موسی کاظم الحسینی راهی

لندن شده بود در انجام مأموریت خود ناکام

ماند. توصیه‌های "جان هوپ سیمپسون"^۳،

کارشناس اسکان و اراضی که دولت بریتانیا وی

را مأمور بررسی اوضاع فلسطین کرده بود نیز

اجرایی نشد. این ناکامی هیأت اعزامی و عدم

اجرای توصیه‌های کارشناس انگلیسی یادشده

به تشدید احساسات خصمانه فلسطینیان علیه

دولت انگلیس کمک کرد. سیمپسون پس از

بررسی‌های دقیق اعلام کرد که هیچ‌گونه اراضی

اضافی که امکان اعطای آنها به مهاجران یهودی وجود داشته باشد در فلسطین نیست و باید جلوی مهاجرت یهودیان به فلسطین را گرفت و یا حداقل آن را کاهش داد.^۴ دولت انگلیس از اجرای وعده‌های اعلان شده در "کتاب سفید" (صادر در ماه اکتبر سال ۱۹۳۰) مبنی بر کنترل روند مهاجرت یهودیان سر باز زد و "کتاب سیاه" را در ماه فوریه سال ۱۹۳۱ صادر و در آن به تعهدات دولت بریتانیا در قبال پروژه



جان هوپ سیمپسون

۱. زهیر ماردینی، ألف يوم مع الحاج امين الحسيني (بيروت: دن، ۱۹۸۰)، ص ۷۷.

2. Appreciation of Arab Feeling as Affecting Palestine, Memorandum by H.R Rice Submitted to the Chief Secretary, Government of Palestine, 8/9/1933, Secret, Colonial Office (C.O.) 733/257/11

3. John Hope Simpson

4. Palestine: Report on Immigration, Land Settlement and Development, by Sir J.H. Simpson, 1930. Cmd. 3686 (London: His Majesty Stationary Office. 1930). Pp. 141 – 153.

صهیونیستی و حذف عملی وعده‌های ذکر شده در کتاب سفید تصریح کرد که همین امر باعث وخامت بیشتر اوضاع شد.^۱

فلسطینیان در آن دوره توانستند بعد عربی و اسلامی مسأله فلسطین را احیا کنند. گزارش‌های مربوط به ماه مه سال ۱۹۳۱ از وجود طرحی انقلابی - جهادی برای نجات سرزمین‌های عربی و به ویژه فلسطین و سوریه خبر می‌دادند. این گزارش‌ها اعلام کرده بودند که امیر شکیب ارسلان، اسلام‌گرای لبنانی رهبری اجرای این طرح را در دست دارد و حاج امین الحسینی و شوکت علی، رهبر برجسته هندی نیز با وی همکاری می‌کنند و آنها با رهبران جنبش‌های عربی در جزیره العرب، عراق، شام و مصر در ارتباط هستند، اما این طرح به سرانجام نرسید.^۲ طی روزهای ۷ تا ۱۹۳۱/۱۲/۱۷ کنفرانس اسلامی به ریاست حاج امین الحسینی در قدس برگزار شد و نمایندگانی از ۲۲ کشور در آن حضور داشتند. این کنگره باعث نهادینه شدن بعد اسلامی مسأله فلسطین و تبدیل آن به مسأله اصلی جهان اسلام شد. از جمله شرکت‌کنندگان در این کنگره می‌توان به علما و شخصیت‌های بزرگ اسلامی مانند شیخ محمد رشید رضا، محمد اقبال، اندیشمند و شاعر برجسته پاکستانی، شوکت علی، رهبر معروف هندی، عبد العزیز ثعالبی، از رهبران برجسته تونس، ضیاء الدین طباطبائی، نخست‌وزیر وقت ایران و شکری قوتلی، رهبر برجسته سوری .. و دیگران اشاره کرد. در این کنفرانس تصمیمات متعددی مانند احداث دانشگاهی اسلامی در قدس، تأسیس شرکت نجات اراضی و تشکیل کمیته‌های فلسطین در کشورهای مختلف اتخاذ شد^۳، اما از آنجایی که اکثر کشورهای اسلامی تحت سیطره استعمار بودند و انگلیسی‌ها تلاش‌های زیادی برای به شکست کشاندن تمامی پروژه‌های عملی می‌کردند، اکثر این تصمیمات به مرحله اجرا نرسیدند. از جمله مسائلی که باعث تقویت نقش علمای مسلمان در مسئله فلسطین شد برگزاری نخستین کنفرانس علمای مسلمان فلسطینی در تاریخ ۱۹۳۵/۱/۲۵، صدور فتوای

۱. کتاب سفید به کتاب پاسفیلد سفید Passfield White Paper معروف بود و کتاب سیاه نامه مکدونالد R. Mac Donald نخست‌وزیر انگلیس به حاییم وایزمن رئیس سازمان جهانی صهیونیستی بود و وی در تاریخ ۱۹۳۱/۲/۱۲ آنرا در مجلس عوام انگلیس قرائت کرد.

۲. عبد الوهاب الکیالی، منبع سابق، ص ۲۲۹.

۳. مراجعه شود به: بیان الحوت، منبع سابق، ص ۲۱۶ و ۲۴۶ - ۲۴۷ و ۸۷۲ - ۸۷۳.

تحریم فروش زمین به یهودیان، تکفیر متخلفان از این فتوا و نیز فعالیت‌های مؤثر و عظیمی بود که آنان در زمینه آگاهی بخشی به فلسطینیان ایفا می‌کردند.^۱



تصویر نمایندگان حاضر در کنفرانس اسلامی در حدس (از اواخر سال ۱۹۳۱ تا آغاز سال ۱۹۳۲)، به منظور بررسی تحولات اوضاع فلسطین که به ترتیب شماره عبارتند از: ۱- حاج امین حسینی مفتی فلسطین ۲- حوسنی کاکلمه پاشا رهبر فلسطینی ۳- محمد علی علوی پاشا از مصر ۴- محمد زبارة نماینده نجی بن عبدالدین رهبر دینی مردم یمن ۵- بشیر سعداوی ۶- حمید پاشا بن جازی رئیس قبائل حویطی در اردن و شام جزیره عرب ۷- شیخ نعمان اعلمی از عراق ۸- شیخ محمد عبدالطیف دراز رئیس دانشگاه الازهر مصر ۹- رفوف پاشا ۱۰- شیخ مصطفی غلابی از سرود ۱۱- شیخ عبدالوهاب نجار و یسعت آن اسحاق دانشگاه بغداد ۱۲- شیخ ابراهیم اطمینی از الجزائر ۱۳- محمد طاروق ۱۴- علامه امام محمد رشید رحما از لمرانس لبنان ۱۵- ابوالحسن ۱۶- عبدالقهار مذاکر از اندونزی ۱۷- شیخ محمد تفاعه ۱۸- شیخ سعید خطیب ۱۹- حاج مصطفی رحما از مصر ۲۰- حامد حلبی نماینده روزنامه بلاغ از قاهره

۱. همان منبع، ص ۲۹۴ - ۲۹۵؛ و تائق الحركة الوطنية الفلسطينية ۱۹۸۱ - ۱۹۳۹؛ از مقالات اکرم زعیترا، به همت بیان الحوت منتشر شده است، ط ۲ (بیروت: مؤسسة الدراسات الفلسطينية، ۱۹۸۴)، ص ۳۸۱ - ۳۹۱.



محمد اقبال



ضياء الدين طباطبائي



محمد رشيد رضا



عبدالعزيز نعايبى



شكري قونلي



• شوكت علي

از سوی دیگر، در آغاز گروه الکف الاخضر (دست سبز) تنها نماینده جریان مقاومت مسلحانه بود که پس از قیام براق در شمال فلسطین و به رهبری احمد طافش شکل گرفته بود و دست به یک سری عملیات‌ها علیه یهودیان و انگلیسی‌ها می‌زد اما حملات گسترده انگلیسی‌ها علیه این گروه و دستگیری رهبران در فوریه سال ۱۹۳۰ به حیات شان پایان داد.^۱



اشغالگران انگلیسی مشغول سرکوب
راهپیمایی مربوط به حوادث اکتبر ۱۹۳۳



شیخ عزالدین قسام

در اکتبر سال ۱۹۳۳ مخالفت‌های رهبران سیاسی فلسطین با انگلستان افزایش یافت و دو تظاهرات بزرگ در تاریخ‌های ۱۰/۱۳ در قدس و ۱۰/۲۷ در یافا با مشارکت رهبران ملی فلسطین برگزار شد. تظاهرات قدس از مسجد مبارک الاقصی آغاز شد، اما تظاهرات دوم بعد از برگزاری نماز جمعه از شهر یافا به راه افتاد و فلسطینیان در این دو روز دست به اعتصاب سراسری زدند. نیروهای انگلیسی در صدد برآمدند تا با استفاده از ابزار زور مانع برگزاری این راهپیمایی‌ها شوند که در نتیجه آن ۳۵ نفر کشته و ۲۵۵ نفر دیگر هم زخمی شدند. دایره این تظاهرات‌ها به تدریج گسترده‌تر شد و با شدت بیشتر به شهرهای حیفا، قدس، نابلس، بئر السبع، اللد و غیره رسید که این مسأله باعث افزایش تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها و اعتصاب یک هفته‌ای در فلسطین شد. نیروهای انگلیسی به دنبال این حوادث ۱۲ رهبر فلسطینی را بازداشت کردند که ۳ تن از آنها از اعضای کمیته اجرایی بودند. در این حوادث، موسی

۱. مراجعه شود به: محسن محمد صالح، القوات العسكرية والشرطة في فلسطين ۱۹۱۷ - ۱۹۳۹ (عمان: دار النفاذ، ۱۹۹۶)، ص ۴۰۵ - ۴۰۸.

کاظم الحسینی در جریان تظاهرات یافا زخمی شد و در اثر ضرب و شتم شدید توسط سربازان انگلیسی به کما رفت. گفته می‌شود که وی در ماه مارس سال ۱۹۳۴ و در سن ۸۱ سالگی در اثر همین جراحات جان باخت.^۱

جنبش «الجهادیه» که توسط شیخ عزالدین قسام شکل گرفت و ریشه‌های تشکیل آن به سال ۱۹۲۵ برمی‌گشت، یک جنبش جهادی بود که ضمن فعالیت مخفیانه، رویکرد اسلامی داشت و شعار "سرانجام این جهاد پیروزی یا شهادت است" را سرلوحه کار خود قرار داده بود. این جنبش در شمال فلسطین و به ویژه در میان طبقه کارگر و کشاورز نفوذ داشت و حدود ۲۰۰ نفر را به تشکیلات خود جذب کرده بود و ۸۰۰ نفر هم طرفدار داشت. این جنبش جهادی به صورت مخفیانه در قیام براق مشارکت داشت و پس از آن در نیمه اول دهه ۳۰ دست به یک سری عملیات جهادی زد، اما عملاً در نوامبر سال ۱۹۳۵ اعلام موجودیت کرد و در میدان جنگ حاضر شد. شیخ قسام و دو تن از همراهانش در نخستین درگیری با پلیس در نبرد "احراش یعبد" در تاریخ ۱۹۳۵/۱۱/۲۰ به شهادت رسیدند، ولی این پایان کار جنبش جهادی مذکور نبود، بلکه شیخ فرحان سعدی رهبری آن را در دست گرفت و نقش برجسته‌ای را در انقلاب بزرگ فلسطین ایفا کرد که در فاصله سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ به وقوع پیوست.^۲

سازمان جهاد مقدس هم رویکرد اسلامی -

ملی داشت و زیر نظر حاج امین الحسینی فعالیت می‌کرد. بیشتر تشکیلات این سازمان در قدس متمرکز شده بود و رهبری آن را عبدالقادر حسینی در دست داشت. تعداد نیروهای این سازمان جهادی در سال ۱۹۳۵ به ۴۰۰ نفر رسید^۳ و در جریان انقلاب بزرگ فلسطین عملیات‌های جهادی در مناطق قدس و الخلیل را هدایت می‌کرد.



عبدالقادر حسینی

۱. همان منبع، ص ۴۰۸ - ۴۱۸.

۲. درباره اطلاعات مفصل این جنبش مراجعه شود به: محسن صالح، التیار الإسلامی فی فلسطین، ص ۲۲۹ -

۳۲۷.

۳. مراجعه شود به: أمیل النوری، متبع سابق، ص ۲۳۲ - ۲۳۵.

انقلاب بزرگ فلسطین طی سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹

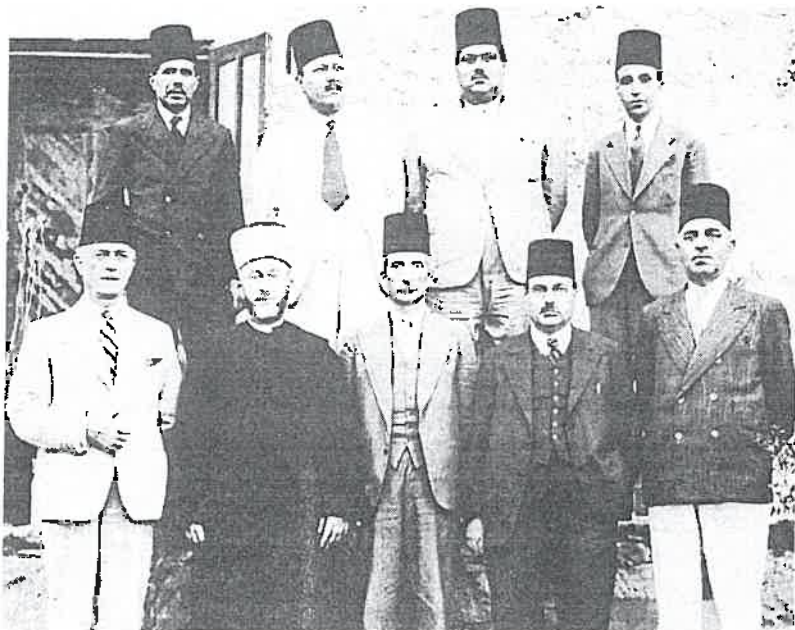
انقلاب بزرگ فلسطین از جمله انقلاب‌های عظیم تاریخ معاصر فلسطین بود که در تاریخ ۱۹۳۶/۴/۱۵ و زمانی آغاز شد که گروهی از مبارزان قسامی به فرماندهی شیخ فرحان سعدی دو صهیونیست را کشتند و متعاقب آن حوادث شدیدتری روی داد و طرف عربی و یهودی واکنش‌های متقابل شدیدی از خود نشان دادند. فلسطینیان در تاریخ ۲۰ آوریل اعلان اعتصاب سراسری کردند و به دنبال اتحاد احزاب عربی، کمیته عالی عربی به ریاست حاج امین الحسینی در تاریخ ۲۵ آوریل تشکیل شد و بر تداوم اعتصاب تا تحقق کامل خواسته‌های فلسطینیان تأکید شد. این خواسته‌ها شامل توقف روند مهاجرت یهودیان به فلسطین، ممانعت از فروش اراضی به یهودیان و ایجاد یک دولت فلسطینی می‌شد که در مقابل پارلمان منتخب مردم مسئول باشد.



انقلاب فلسطین ۱۹۳۶-۱۹۳۹

اعتصاب مذکور، ۱۷۸ روز (نزدیک به ۶ ماه) ادامه داشت و به طولانی‌ترین اعتصاب تاریخ تبدیل شد که همه اقشار یک ملت در آن مشارکت داشتند. این اعتصاب با قیام سراسری در فلسطین همراه شد. مرحله اول انقلاب بزرگ فلسطین در تاریخ ۱۹۳۶/۱۰/۱۲ و به درخواست پادشاهان و حکام عربی متوقف شد تا مقدمه ای برای

اعزام کمیته تحقیق پادشاهی انگلیس موسوم به "کمیته پیل"^۱ به فلسطین به منظور بررسی اوضاع و ارائه پیشنهادات لازم باشد. این کمیته در اوایل ماه ژوئیه سال ۱۹۳۷ توصیه‌های خود را ارائه داد و خواستار تقسیم فلسطین میان عرب‌ها و یهودیان شد.



کمیته عالی عربی

این مسأله باعث تحریک مجدد احساسات انقلابی و ترور سرتیپ "لویس آندروز"^۲، حاکم انگلیسی فلسطین شد که در تاریخ ۱۹۳۷/۹/۲۶ توسط مبارزان قسامی به هلاکت رسید. به دنبال این حادثه، نیروهای انگلیسی دست به سرکوبگری شدیدی زده و شورای عالی اسلامی، کمیته عالی عربی و کمیته‌های ملی را منحل کردند و قصد بازداشت حاج امین الحسینی را داشتند، ولی او توانست در اواسط ماه اکتبر ۱۹۳۷ به لبنان بگریزد و از آنجا انقلاب فلسطین را رهبری کند. انگلیسی‌ها توانستند ۴ نفر از اعضای کمیته عالی عربی را بازداشت و به مجمع الجزایر "سیشل"^۳ تبعید کنند.

1. Peel Commission
2. Louis Anderws
3. Seychelles



طرح کمیته پیل ۱۹۳۷

انقلاب فلسطین در تابستان سال ۱۹۳۸ به اوج خود رسید و انقلابیون توانستند مناطق روستایی فلسطین را تحت کنترل خود درآوردند و موفق شدند کنترل تعدادی از شهرها را نیز برای مدت کوتاهی به دست بگیرند، از این رو دولت مدنی انگلیسی حاکم بر فلسطین از هم پاشید. اگر این مسأله تنها به رویارویی یک ملت تحت اشغال با طرف اشغالگر مربوط می‌شد، شاید این طرف اشغالگر از اراضی مذکور عقب‌نشینی می‌کرد و حقوق مردم فلسطین را به آنها می‌داد، اما وجود طرف یهودی - صهیونیستی و نفوذ آن و نیز ماهیت پروژه صهیونیستی باعث می‌شد که انگلیسی‌ها سرسختی و لجاجت بیشتری از خود به خرج دهند و نیروهای کمکی زیاد به فرماندهی برترین فرماندهان نظامی این کشور مانند "دیل"^۱، "ویول"^۲، "هینینگ"^۳ و "مونتگمری"^۴ به این مناطق فرستاده و دوباره تک تک روستاهای فلسطین را اشغال کنند. در جریان این عملیات از انواع شیوه‌های سرکوب و تخریب و مدرن‌ترین تجهیزاتی که بزرگترین ابرقدرت جهان در آن زمان در

اختیار داشت استفاده کردند. این حمله باعث شهادت بسیاری از رهبران انقلاب فلسطین مانند فرحان سعدی، محمد صالح حمد، عبد الرحیم حاج محمد و یوسف

1. Dill
2. Wavell
3. Haining
4. Montgomery

ابو دره شد^۱ و انقلاب فلسطین به ویژه از آوریل سال ۱۹۳۹ - رو به ضعف و قهقرا رفته و شعله‌های آن به تدریج تا اواخر سال ۱۹۳۹ رو به خاموشی گرایید.



فرحان سعدی



یوسف ابودره



محمد صالح حمد

بر اساس آمارهای انگلستان، مجموع عملیات‌هایی که انقلابیون فلسطین در فاصله سال‌های ۱۹۳۶ - ۱۹۳۹ اجرا کردند، بدین ترتیب بود:^۲

سال	۱۹۳۶	۱۹۳۷	۱۹۳۸	۱۹۳۹
کل عملیات‌ها	۴۰۷۶	۵۹۸	۴۹۶۹	۹۵۲

منابع انگلیسی اعلام کرده‌اند که در مرحله اول انقلاب فلسطین ۸۰ یهودی کشته و ۲۸۸ نفر دیگر زخمی شدند. از نیروهای ارتش و پلیس انگلیس نیز ۳۵ نفر کشته و ۱۶۴ دیگر زخمی شده بودند و در مقابل، ۱۹۳ فلسطینی هم در جریان این

۱. درباره انقلاب بزرگ، مراجعه شود به: عبد الوهاب الکیالی، منبع سابق، ص ۲۶۰ - ۳۰۰ و محسن صالح، القوات العسكرية والشرطة في فلسطين، ص ۴۲۷ - ۶۱۸.

۲. مراجعه شود به رجب رضیعی، ثورة ۱۹۳۶ في فلسطين: دراسة عسكرية (بیروت: مؤسسة الأبحاث العربية، ۱۹۸۲)، ص ۶۱ - ۶۲ و ۶۹ و ۷۳ و ۷۸.

انقلاب جان خود را از دست دادند و ۸۰۳ نفر دیگر زخمی شدند. البته "محمد عزه دروزه" شمار کشته‌های فلسطینیان را بیش از ۷۵۰ نفر و شمار زخمی‌ها را ۱۵۰۰ تن اعلام کرده است. طبق آمار دروزه، در مرحله دوم انقلاب ۱۵۰۰ یهودی کشته و زخمی شدند که اگر نگوئیم یک سوم، به طور قطع یک چهارم آنها را کشته‌ها تشکیل می‌دادند. این آمار تقریباً با آمارهای رسمی یهودیان همخوانی دارد. بر اساس آمارهای منابع یهودی شمار کشته‌ها و مجروحان ارتش و پلیس انگلیس در این مرحله نیز ۱۸۰۰ نفر برآورده شده و درباره آمار کشته‌های عرب‌ها رقم ۳ هزار نفر و درباره مجروحان رقم ۷ هزار نفر ثبت شده است.^۱



عبدالرحیم حاج محمد رهبر گروهی از مجاهدین

۱. محمد عزه دروزه، فلسطین و جهاد الفلسطینیین (القاهره، دار الکتب العربی، ۱۹۵۹)، ص ۴۳ و ۲۲۰.



منفجر کردن قطار در یکی از عملیات‌های مجاهدان فلسطینی

از سوی دیگر، انگلیس سعی در پیدا کردن یک برون رفت سیاسی داشت و در عین حالی که انقلاب فلسطین را سرکوب می‌کرد طرح تقسیم فلسطین را لغو و بازداشت‌شدگان در "سیشل" را آزاد نمود. این کشور در ادامه خواستار برگزاری اجلاس "میزگرد لندن" با حضور هیأت‌های فلسطینی و یهودی و هیأت‌هایی از دیگر کشورهای عربی شد اما این کنفرانس در فوریه سال ۱۹۳۹ شکست خورد و نتوانست به نتیجه خاصی دست یابد. این مسأله راه را برای انگلیسی‌ها هموار ساخت تا به تنهایی راه حل مورد نظر خود را اعلام و تاکید کنند که بدون توجه به رضایت طرفین فلسطینی و یهودی آن را اجرا خواهند کرد. در همین راستا، دولت انگلیس در ماه مه سال ۱۹۳۹ "کتاب سفید" را منتشر کرد که تا حدودی یک پیروزی سیاسی برای فلسطینیان بود. بریتانیا قاطعانه اعلام کرد که سیاستش مبتنی بر تبدیل فلسطین به یک کشور یهودی نیست، بلکه به دنبال تشکیل کشور مستقل فلسطینی و تقسیم حکومت میان عرب‌ها و یهودیان است. بریتانیا اعلام کرد که قصد دارد طی ۱۰ سال زمینه را برای تشکیل کشور فلسطین آماده سازد و تا ۵ سال آینده اجازه مهاجرت بیش از ۷۵ هزار یهودی به فلسطین را ندهد و پس از آن هم

جز با رضایت و مجوز خود عرب‌ها چنین مهاجرتی صورت نگیرد. در این سند همچنین فروش اراضی به یهودیان در برخی مناطق فلسطینی ممنوع و در برخی مناطق دیگر مشروط اعلام شده بود. بیشتر رهبران فلسطینی با این طرح مخالفت کردند، چرا که اساساً به وعده‌ها و مقاصد انگلیس اطمینانی نداشتند و از سوی دیگر، این کشور استقلال فلسطین را به موافقت و همکاری یهودیان منوط کرده و وعده‌ای درباره صدور عفو عمومی درباره انقلابیون یا آشتی با حاج امین، رهبر برجسته فلسطینی نداده بود. علاوه بر این، فلسطینیان معتقد بودند مادامی که بریتانیا بر اجرای طرح خویش اصرار دارد، عقل اقتضا می‌کند تا در اعلام موافقت خود با این طرح که متضمن برخی امتیازات است، عجله‌ای به خرج ندهند، چرا که گذشت زمان میزان جدیت انگلیس را نشان می‌داد. یهودیان شدیداً و قاطعانه با کتاب سفید مخالفت کردند.^۱

تحولات سیاسی ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۷

در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ جنگ جهانی دوم روی داد و فلسطینیان هم درگیر آن شدند و در نتیجه قوایشان تضعیف شد. ضمناً انقلاب هم باعث پراکنده شدن رهبران سیاسی فلسطینی شد، به طوری که حاج امین مجبور شد در اکتبر سال ۱۹۳۹ به عراق فرار کند و پس از سقوط حکومت ملی مخالف انگلیس در عراق که حاج امین نقش اساسی در تشکیل آن داشت از آنجا به ایران و سپس ترکیه رفت و در نوامبر سال ۱۹۴۱ به آلمان نقل مکان کرد. وی در آلمان چاره‌ای جز همکاری با آنها نیافت که دشمن انگلیسی‌ها بودند. او با این کار به دنبال آن بود تا به نوعی به دستیابی عرب‌ها به حقوقشان کمک کند. در آن زمان پیش‌نویس بیانیه‌ای تدوین شد که در آن دو کشور مخالف انگلیس، یعنی آلمان و ایتالیا متعهد می‌شدند که به کشورهای عرب تحت اشغال و استعمار بریتانیا کمک کرده و استقلال آنها را به رسمیت بشناسند و در نابودی طرح میهن ملی یهود کمک کنند، اما آلمان‌ها اصرار داشتند که این بیانیه تنها بعد از رسیدن نیروهای آلمانی به منطقه قفقاز به صورت رسمی صادر شود.

۱. مراجعه شود به: عبد الوهاب الکیالی، منبع سابق، ص ۳۰۰ - ۳۰۲؛ و کامل‌خه، منبع سابق، ص ۷۲۳ - ۷۴۳.



حییم ویزمن



ایوان مایسکی

حییم ویزمن، (Chaim Weizmann) رئیس جنبش صهیونیسم در دیداری محرمانه با "ایوان مایسکی"، (Ivan Maisky) سفیر اتحاد جماهیر شوروی سابق در لندن به وی پیشنهاد داد که میلیون‌ها فلسطینی از سرزمین خود اخراج شده و در عوض ۴ الی ۵ میلیون یهودی از شرق اروپا جایگزین آنها شوند. سفیر گزارش مربوط به این پیشنهاد را به دولت متبوعش ارسال کرد. وزارت خارجه روسیه گزارش مذکور را در آرشیوش نگهداری و از انتشارش خودداری می‌کرد تا اینکه روزنامه صهیونیستی زبان یدیعوت أحرونوت (Yedioth Ahronoth) در ماه مه سال ۱۹۹۳ آنرا منتشر کرد و روزنامه‌های "القدس" و "الرأی" اردن هم در تاریخ ۱۹۹۳/۵/۲۹ آنرا انعکاس دادند.

به هر حال، حاج امین عملا از حضور خود در آلمان برای تشکیل ارتش آموزش دیده عربی به دست آلمانی‌های عرب تبار استفاده کرد. صدها نفر از جوانان عرب در قالب این ارتش آموزش دیدند و در تاریخ ۱۹۴۳/۱۱/۲ تشکیل این ارتش به طور رسمی اعلام شد. آلمان‌ها سلاح‌های سبک و مهمات زیادی در اختیار این ارتش گذاشتند و نزدیک به ۳۰ هزار قبضه سلاح در لیبی مخفی شد تا در آینده مورد استفاده ارتش مذکور قرار گیرد.^۱ پیروزی انگلیس و هم پیمانان آن در جنگ عرصه را بر فلسطینیان و رهبران آنها تنگ‌تر کرد و نیروهای فرانسوی حاج امین را دستگیر کردند، اما وی در ماه ژوئن سال ۱۹۴۶ موفق به فرار شد و خود را به مصر رساند.

۱. مراجعه شود به فلاح خالد علی، فلسطین و الانتداب البریطانی ۱۹۳۹ - ۱۹۴۸ (بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۸۰)، ص ۱۰۷ - ۱۱۱؛ و زهیر الماردینی، منبع سابق، ص ۱۵۷ - ۱۶۲ و ۱۷۱ و ۲۰۰ و ۲۰۲ و ۲۴۱ و ۲۴۲.

فرار حاج امین شور و شادی زیادی در میان فلسطینیان به دنبال داشت و سراسر فلسطین غرق در سرور بود و هیأت‌های متعددی برای عرض تبریک و شادباش به راه افتاد^۱ که این خود از محبوبیت مردمی گسترده حاج امین حکایت داشت.



ارنست بونین



کلمنت اتلی



هری ترومن

اتحادیه عرب در تاریخ ۱۹۴۶/۶/۱۲ دستور تشکیل هیأت عالی عربی در فلسطین را صادر کرد و زمانی که حاج امین بازگشت ریاست آن را بر عهده گرفت. این هیأت به نماینده رسمی فلسطینیان تبدیل شد اما اختلافات حاج امین با دولت‌های اردن و عراق قدرت مانور و کارآیی وی را کاهش داد و علاوه بر این، وی در مصر حضور داشت که هنوز به نوعی تحت نفوذ انگلیسی‌ها بود. از سوی دیگر، جنبش صهیونیسم حداکثر استفاده را از حوادث روی داده علیه یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم کرد و با بزرگنمایی حوادث روی داده در آلمان و اروپای شرقی در صدد جلب حمایت افکار عمومی و تحریک احساسات آنها به نفع خود برآمد و مدعی شد که یهودیان هیچ جای امنی ندارند و در این شرایط چاره ای جز تشکیل میهن ملی برای آنها در فلسطین نیست. جنبش صهیونیسم به ویژه از زمان برگزاری کنفرانس "بلتمور"^۲ در سال ۱۹۴۲ بیشترین توجه خود را به قدرت بزرگ در حال رشد یعنی آمریکا معطوف کرد و با حمایت دو حزب جمهوری خواه و دموکرات آمریکا موفق به لغو کتاب سفید دولت انگلیس شد. "هری ترومن"^۳ پس از به قدرت رسیدن در آمریکا توجه و اهتمام بیشتری به صهیونیست‌ها

۱. خلیل ساکینی، کذا أنا با دنیا، ط ۲ (دمشق: الاتحاد العام للكتاب والصحفین الفلسطينيين، ۱۹۸۲)، ص ۳۶۷.

2. Biltmore

3. Harry Truman

مبذول داشت و در تاریخ ۱۹۴۵/۸/۳۱ از "کلمنت اتلی" ^۱، نخست‌وزیر انگلیس خواست که ۱۰۰ هزار یهودی را به فلسطین انتقال دهد. پس از آن یهودیان در صدد تجهیز نظامی خود برآمدند و در جریان جنگ جهانی ۲۶ هزار نفر از یهودیان به عضویت یگان‌های یهودی ارتش انگلیس در آمدند که اکثریت آنها از اعضای سازمان "هاگانا" بودند. آنها با استفاده از این تجربه نظامی به هسته اصلی ارتش دولت یهود تبدیل شدند. در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ نزدیک به ۹۲ هزار یهودی به فلسطین مهاجرت کردند و ۶۱ هزار نفر دیگر نیز در فاصله سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ به این جمع اضافه شدند. یهودیان در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۷ نزدیک به ۲۷۰ هزار دونم زمین مصادره کردند و از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۸ توانستند ۷۳ شهرک جدید احداث کنند. در فضای آکنده از فشارهای یهودی - آمریکایی و ضعف جهان عرب، "ارنست بوین" ^۲، وزیر خارجه وقت انگلیس با صدور بیانیه‌ای در تاریخ ۱۹۴۵/۱۱/۱۴ رسماً "کتاب سفید" را ملغی اعلام کرد. این بیانیه همچنین خواستار تشکیل کمیته انگلیسی - آمریکایی برای تحقیق درباره مسأله فلسطین و ارائه توصیه‌های لازم شد. این کمیته در سال ۱۹۴۶ خواستار مهاجرت ۱۰۰ هزار یهودی به فلسطین و آزادی نقل و انتقال اراضی و فروش آنها به یهودیان شد. ^۳

انگلیس در تاریخ ۱۹۴۷/۴/۲، از سازمان ملل خواست تا مسأله فلسطین را در دستور کار خود قرار دهد. به این ترتیب، مسئله فلسطین بعدی بین‌المللی به خود گرفت و سپس کمیته ویژه حقیقت‌یاب سازمان ملل (یونسکوپ) ^۴ برای بررسی اوضاع فلسطین و ارائه گزارش در این زمینه تشکیل شد. این کمیته گزارش خود را در تاریخ ۱۹۴۷/۸/۳۱ ارائه داد و در توصیه‌های جانبدارانه خود خواستار موارد زیر شد:

- پایان یافتن قیمومیت انگلیس بر فلسطین،

- تقسیم فلسطین به دو کشور مستقل عربی و یهودی و قرار دادن قدس تحت قیمومیت بین‌المللی. ^۵

1. Clement Attlee

2. Ernest Bevin

۳. درباره این پاراگراف مراجعه شود به: فلاح علی، منبع سابق، ص ۱۴۱، ۱۸۱، ۱۹۵ - ۱۹۷، ۲۰۲ - ۲۰۵ و حرب فلسطین ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ (الروایة الإسرائیلیة الرسمية)، ص ۲۶ و ۸۷.

4. UNSCOP

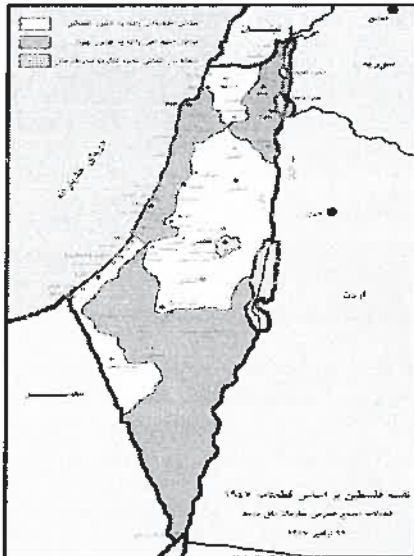
۵. فلاح علی، منبع سابق، ص ۲۴۸ - ۲۵۰.

در کنفرانس‌های صوفر در تاریخ ۱۹۴۷/۹/۶ و عالیه در ۷ تا ۱۵/۱۰/۱۹۴۷ کشورهای عربی تصمیم به مقابله با طرح‌های کمیته حقیقت‌یاب بین‌المللی و ارائه کمک‌های تسلیحاتی و انسانی به فلسطین گرفتند و در عین حال خواستار ایجاد نیروی ذخیره نظامی و ساماندهی "فعالیت‌های نظامی" شدند.

درخواست صهیونیست‌ها برای تشکیل کشور یهودی کاملاً مغایر اصول و مبانی حقوق بشر و تاریخ معاصر بود. برگرفته از مقاله ناحوم گلدمن، رئیس سازمان جهانی صهیونیسم در فاصله سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۶۸. عنوان مقاله: Nahum Goldman, "The Psychology of Middle East Peace," Foreign Affairs magazine, October 1975, p. 114.



ناحوم گلدمن



در تاریخ ۱۹۴۷/۱۱/۲۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد قطعنامه شوم شماره ۱۸۱ خود مبنی بر تقسیم فلسطین به دو کشور عربی و یهودی را صادر کرد و بیش از دو سوم کشورهای عضو تحت فشار آمریکا و با حمایت شدید روسیه به آن رای موافق دادند. به موجب این قطعنامه ۵۴.۷ درصد از سرزمین فلسطین (۱۴۴۰۰ کیلومتر مربع) به کشور یهودی و ۴۴.۸ درصد (۱۱۷۸۰ کیلومتر مربع) آن به کشور عربی اختصاص داده شد و ۰.۵ درصد آن هم به عنوان منطقه قدس تعریف شد.

قدرت‌های بزرگ نمی‌توانستند بیش از دو سوم آراء را جمع کنند و وقتی در روز ۲۶ نوامبر دیدند که در صورت رأی‌گیری قطعنامه مذکور رد خواهد شد،

رئیس برزیلی مجمع عمومی حکم به تعویق رأی‌گیری درباره این قطعنامه داد. پس از آن یهودیان و آمریکایی‌ها تلاش‌های زیادی را برای کسب آرای بیشتر به کار گرفتند و عملاً هم موفق به این کار شدند. همسران نمایندگان کشورهای آمریکای لاتین هدایای متعددی مانند الماس و پالتوهای چرم گران قیمت گرفتند و دولت‌هایی که علیه قطعنامه مذکور رأی داده بود پس از دریافت وعده کمک اقتصادی آمریکا به نماینده خود دستور داد که رأی موافق به این قطع نامه دهد. "رابرت ناتان"^۱ بازرگان برجسته آمریکایی هم از نفوذ اقتصادی خود برای خرید رأی گواتمالا استفاده کرد و شرکت فایرستون لیبریا را هم تهدید اقتصادی کرد که باید رأی ممتنع خود را به رأی مثبت تبدیل کند. فیلیپین هم یکی دیگر از کشورهای بود که تحت فشارهای شدید قرار گرفت و رئیس‌جمهور این کشور تحت همین فشارها به نماینده فیلیپین در مجمع عمومی دستور داد که با قطعنامه تقسیم فلسطین موافقت کند. در این شرایط و تحت تأثیر این بازی‌های کثیف بود که سرنوشت یکی از مقدس‌ترین و متبرک‌ترین سرزمین‌ها رقم خورد. این چه منطقی است که سرنوشت یک ملت مسلمان و سرزمین مقدس آن تحت تأثیر سرویس‌های الماس و پالتوهای چرم هدیه داده شده به همسر فلان نماینده آمریکای لاتین رقم بخورد یا به خاطر اینکه لیبریا از نفوذ شرکت آمریکایی حساب می‌برد رأی مثبت به طرح تقسیم بدهد. به هر حال، قطعنامه تقسیم فلسطین در تاریخ ۱۹۴۷/۱۲/۲۹ با اکثریت ۳۳ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع تصویب شد.

در اینجا باید به این مسأله هم اشاره کرد که قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل الزام‌آور نیستند و حتی در قالب منشورهای خود سازمان ملل هم الزامی ایجاد نمی‌کنند. این قطعنامه (۱۸۱) اساساً با اصول شکل‌گیری سازمان ملل متحد که مبتنی بر احقاق حقوق ملت‌ها در زمینه برخورداری از آزادی و تعیین سرنوشت‌شان به دست خویش بود، مغایرت داشت. علاوه بر این، رأی و نظر خود ملت فلسطین که این قطعنامه به آنها مربوط می‌شد، در نظر گرفته نشد و در عین حال در جزئیات این قطعنامه ظلم‌های آشکاری علیه فلسطینیان روا شد که از جمله آنها می‌توان به اعطای ۵۵ درصد از سرزمین فلسطین به اقلیت یهودی مهاجر اشاره کرد که تنها ۳۱.۷ درصد

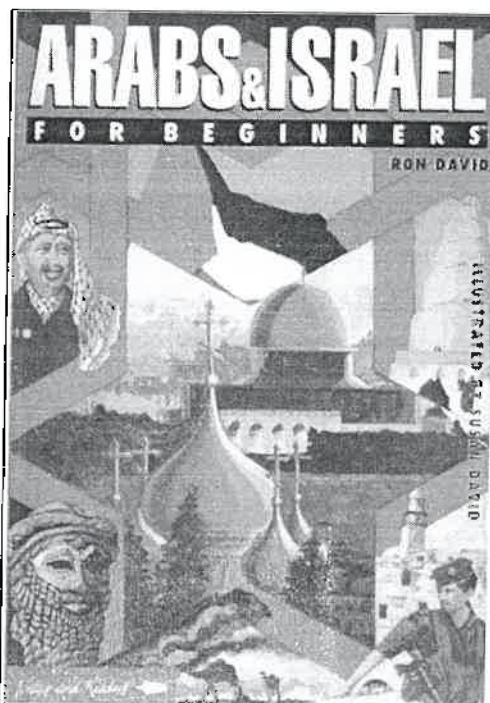
از جمعیت آن را تشکیل می‌دادند و تا زمان صدور قطعنامه یاد شده تنها اختیار ۶ درصد اراضی فلسطین را در اختیار داشت.

تغییرات آماری جمعیت فلسطین در دوره اشغالگران انگلیسی

سال	جمعیت عرب‌ها	نسبت آن به کل جمعیت (درصد)	جمعیت یهودیان	نسبت آن به کل جمعیت (درصد)
۱۹۱۸	۶۰۰۰۰۰	٪۹۱٫۶	۵۵۰۰۰	٪۸٫۴
۱۹۴۸	۱۳۹۰۰۰۰	٪۶۸٫۳	۶۴۶۰۰۰	٪۳۱٫۷

تغییرات تملک اراضی در فلسطین در دوره اشغالگری انگلیس

سال	عرب‌ها	یهودیان
۱۹۱۸	٪۹۸	٪۲
۱۹۴۸	٪۹۴	٪۶



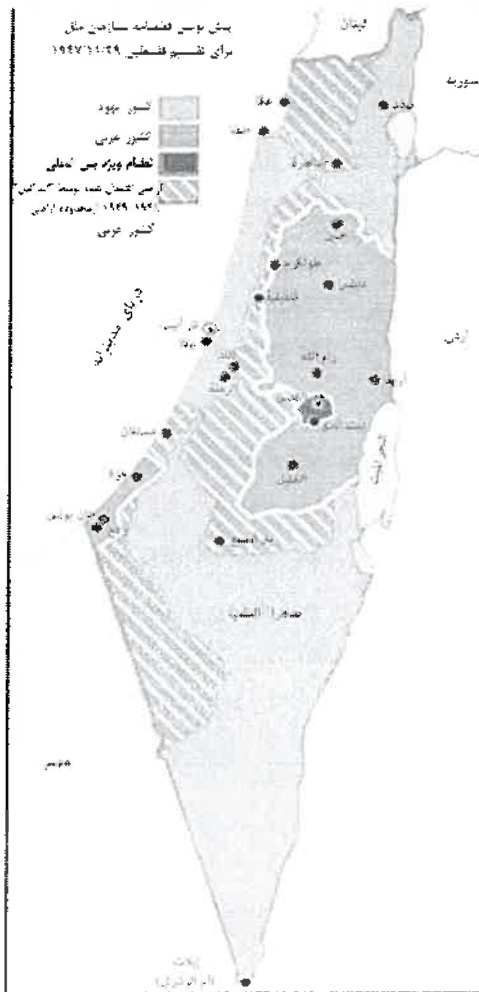
من فقط به تعداد کمی از یهودیان سرشناس آمریکایی نیاز دارم، به ویژه افرادی که از نظر من قابل احترام هستند. آنهایی که همه چیز را به من یاد دادند. از آنها می‌خواهم که از فریب خود و افکار عمومی جهانیان دست بردارند.

ما فلسطین را سرقت کردیم، ما آنجا را دزدیدیم. حتی اگر به فلسطین اجازه داشتن دولت خودمختار یا تعیین سرنوشت خودشان را بدهیم یا کرانه باختری را به آنها

واگذار کنیم یا امکان تشکیل کشور را برای آنها فراهم کنیم باز هم بخش اعظم این سرزمین را سرقت کرده ایم. پس حداقل حقیقت را بگوییم.

رون دیوید (Ron David)، نویسنده یهودی کتاب "عرب‌ها و اسرائیل" برای نوآموزان Arabs & Israel for Beginners (ص ۲۱۰).

جنگ سال ۱۹۴۸ و بازتاب آن



به محض صدور قطعنامه تقسیم فلسطین جنگ آغاز شد و فلسطینیان در شش ماه اول با کمک تعداد معدودی از نیروهای داوطلب به جنگ با اشغالگران صهیونیست پرداختند. کشورهای عربی حاضر به اعزام ارتش‌های خود نشدند تا اینکه انگلیس در تاریخ ۱۹۴۸/۵/۱۵ نیروهای خود را از فلسطین خارج کرد. همان طوری که اتحادیه عرب ارتش نجات بخش را با حضور نیروهای داوطلب کشورهای عربی و اسلامی تشکیل می‌داد، فلسطینیان هم برای خود ارتش موسوم به «جهاد مقدس» راه انداختند و رهبری آن را به عبد القادر حسینی سپردند. فلسطینیان در این جنگ از نبود کمک‌های تسلیحاتی و تجهیزاتی رنج می‌بردند و با این وجود

توانستند باعث رعب و وحشت و نگرانی یهودیان شوند. کار به آنجا رسید که آمریکا به صورت جدی قصد عقب‌نشینی از ایده تقسیم فلسطین در ماه مارس سال ۱۹۴۸ را داشت. هر چند که فلسطینیان در مقایسه با یهودیان با کمبودهایی شدید در تمامی بخش‌ها مواجه بودند و انگلیسی‌ها نیز هنگام خروج از فلسطین با یهودیان همکاری می‌کردند، ولی مردم فلسطین تا زمان ورود ارتش‌های عربی توانستند ۸۲ درصد از اراضی سرزمین‌شان را حفظ کنند.

ورود هفت ارتش عربی هم به نوبه خود تراژدی دیگری بود، چرا که کل نیروهای آنها از ۲۴ هزار نفر فراتر نمی‌رفت و این در حالی بود که نیروهای یهودی بیش از ۷۰ هزار نفر بودند. علاوه بر این، میزان هماهنگی ارتش‌های عربی با هم در سطح پایینی قرار داشت و اطلاعات کافی از خصوصیات سرزمینی فلسطین نداشتند و از سلاح‌های قدیمی و بعضاً خراب استفاده می‌کردند. برخی از این ارتش‌ها به جای توزیع سلاح در میان فلسطینیان اقدام به خلع سلاح آنها می‌کردند. برخی از این ارتش‌ها هم با مشکل ضعف فرماندهی مواجه بودند و در یکی از آنها از بین ۵۰ افسر کهنه کار و عالی رتبه، ۴۵ نفر انگلیسی بودند. در کنار این مشکلات، مسائل دیگری هم وجود داشت که می‌توان به تازه استقلال بودن برخی کشورهای عربی و تجربه کم ارتش‌های آنها اشاره کرد و در عین حال برخی از این کشورها همچنان عملاً تحت نفوذ استعمار انگلیسی قرار داشتند.^۱ جدول زیر میزان قدرت نظامی طرف صهیونیستی و فلسطینی را از نظر تعداد نیرو نشان می‌دهد:

نیروهای یهودی (به هزار)	نیروهای عربی (به هزار)	
۶۰	۱۲	مرحله قبل از ورود ارتش‌های عربی (دسامبر ۱۹۴۷ تا مه ۱۹۴۸)
۶۷	۲۱	مرحله اول جنگ (همزمان با ورود ارتش‌های عربی)
۱۰۶	۴۰	مرحله دوم جنگ (روزهای پایانی آن)

۱. درباره وضعیت ارتش‌های عربی و عملکرد آنها در جریان جنگ سال ۱۹۴۸ مراجعه شود به مثلاً: عارف العارف، النکبة؛ نکبة بیت المقدس والفردوس المفقود ۱۹۴۷ - ۱۹۵۱ (صيدا - بیروت: المكتبة العصرية، ۱۹۵۴)، ج ۲ ص ۲۴۲، و ج ۶ ص ۲۲۵؛ و محمد عزه دروزه، منبع سابق، ص ۸۰ - ۸۹، همچنین صالح ابو بصیر نیز در کتاب جهاد شعب فلسطین به تفصیل در این باره بحث کرده است.



شیخ حسن بنا

اهالی فلسطین و دیگر ملت‌های عربی و اسلامی شور و شوق زیادی برای مشارکت در جهاد و جان‌فشانی داشتند، اما رهبران سیاسی و ارتش‌های آنها باعث ناامیدی شان می‌شدند. به عنوان مثال، اخوان المسلمین مصر برای نجات فلسطین کوشش فراوانی کرد و شهید حسن البنا و ده هزار نفر از اعضای جماعت اخوان المسلمین در اکتبر ۱۹۴۷ برای حضور در جنگ اعلام آمادگی کردند، اما دولت مصر آنها را تحت فشار قرار دارد و جز به تعداد محدودی از آنها به دیگران اجازه سفر به فلسطین را نداد. صدها نفر از آنهايي که موفق به شرکت در جنگ شده و رشادت‌های زیادی از خود نشان داده بودند

قبل از بازگشت به مصر بازداشت و زندانی شدند و قبل از اینکه آتش جنگ در دسامبر ۱۹۴۸ فروکش کند، جماعت اخوان المسلمین متحل شد و سازمان اطلاعات مصر در تاریخ ۱۹۴۹/۲/۱۱ و مدتی قبل از امضای توافقنامه آتش‌بس با رژیم صهیونیستی حسن البنا را ترور کرد. فعالان جماعت اخوان المسلمین در کشورهای اردن، سوریه و عراق نیز در این جنگ مشارکت کردند تا تصویر درخشانی از گرایش ملت‌های عربی به فداکاری و جهاد در راه فلسطین را به نمایش بگذارند. این مسأله ارزش رشادت‌های طرف‌های دیگر مانند نیروهای سازمان «جهاد مقدس» را کم نمی‌کرد. از سوی دیگر، بسیاری از عرب‌ها در قالب ارتش نجات‌بخش حضور داشتند و حتی حدود ۲۵۰ شهروند بوسنیایی برای دفاع از فلسطین وارد این جنگ شده بودند. از جمله صحنه‌های دردناک برای فلسطینیان این بود که برخی ارتش‌های عربی به جای توزیع سلاح در میان فلسطینیان، اقدام به خلع سلاح آنها می‌کردند و مسأله زجرآور برای یک سرباز عرب هم این بود که سلاح‌های خراب و قدیمی در اختیار آنها قرار می‌گرفت که در برخی موارد به هنگام استفاده منفجر می‌شدند.



**احمد حلمی عبدالباقی رئیس
دولت سراسری فلسطین**

به هر حال، جنبش صهیونیسم در شامگاه ۱۴/۵/۱۹۴۸ تشکیل "اسرائیل" را اعلام کرد و توانست ارتش‌های عربی را در جنگ شکست داده و ۷۷ درصد از سرزمین فلسطین را به اشغال خود درآورد. در فلسطین هم، هیأت عالی عربی تصمیم به تأسیس یک دولت فلسطینی گرفت تا خلاً ناشی از عقب نشینی نیروهای انگلیسی از فلسطین را پر کند و طی ماه‌های مارس، آوریل، و نیمه اول ماه مه سال ۱۹۴۸ تلاش کرد دولت‌های عربی را برای موافقت با این مسأله متقاعد کند، اما کاری از پیش نبرد و در تاریخ ۲۳/۹/۱۹۴۸ هیأت مذکور

از تشکیل «دولت سراسری فلسطین» در غزه به ریاست "احمد حلمی عبد الباقی" خبر داد و دولت‌های عربی به استثنای اردن این دولت را به رسمیت شناختند و با تشکیل آن موافقت کردند. دولت مذکور و هیأت عالی عربی در راستای تحکیم مشروعیت خود در تاریخ ۱/۱۰/۱۹۴۸ خواستار تشکیل شورای ملی فلسطین به ریاست حاج امین شدند. کنگره ملی، استقلال فلسطین و ایجاد یک کشور آزاد دموکراتیک را خواستار شد، کشوری که دارای حق حاکمیت باشد و در همان مرزهای بین‌المللی و متعارفی پا گیرد که در دوره حضور اشغالگران ترسیم شده بود. شورای ملی فلسطین به «دولت سراسری فلسطین» متشکل از ۱۰ وزیر به نخست وزیری احمد حلمی عبد الباقی رای اعتماد داد.^۱

۱. حسین ابو النمل، قطاع غزّة از ۱۹۴۸ - ۱۹۶۷: تطورات اقتصادی و سیاسیة واجتماعیة وعسکریة (بیروت: مرکز الأبحاث (م.ت.ف.)، ۱۹۷۹)، ص ۲۲ - ۲۳.



دیوید بن گوریون در حال قرائت اعلامیه تشکیل رژیم صهیونیستی

زمانی که «دولت سراسری فلسطین» در صدد استفاده از اختیارات خود در باریکه غزه برآمد، دولت مصر وارد ماجرا شد و حاج امین الحسینی را با زور به قاهره برد و تعدادی از اعضای شورای ملی را هم مجبور به ترک غزه و اقامت در قاهره کرد. دیری نپایید که نخست‌وزیر و اعضای کابینه «دولت سراسری فلسطین» هم به همین سرنوشت گرفتار شدند و دولت‌های عربی گذرنامه‌های صادره از سوی این دولت را نپذیرفتند. علاوه بر این، نیروهای سازمان «جهاد مقدس» وابسته به هیأت عالی عربی هم منحل شدند و دولت مصر اقدام به تعیین حاکم اداری برای مناطق تحت کنترل نیروهای مصری، یعنی همان نوار غزه کرد.^۱

۱. مراجعه شود به: الموسوعة الفلسطينية، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۴، و ج ۴، ص ۳۷۷ - ۳۷۹، و ۵۵۶ - ۵۶۱؛ و حسین ابو النمل، منبع سابق، ص ۲۵.



کشتار دیر یاسین



کوجاندن اجباری فلسطینیان سال ۱۹۴۸

از جمله نتایج مستقیم جنگ سال ۱۹۴۸ اقدام گروهک‌های یهودی - صهیونیستی در آواره کردن ۵۸ درصد از ملت فلسطین بود که از جمعیت یک میلیون و ۳۹۰ هزار نفری فلسطین، نزدیک به ۸۰۰ هزار نفر آواره شدند. ترانسفر آنها به خارج از مناطقی بود که یهودیان در آنها رژیم خود را تشکیل داده بودند. ۳۰ هزار عرب هم به مناطقی دیگر در داخل اراضی اشغالی ۴۸ منتقل شدند. صهیونیست‌ها از مجموع ۵۸۵ روستای فلسطینی موجود در دوره قبل از جنگ ۴۷۸ روستا را تخریب کردند. آنها در جریان جنگ ۱۹۴۸ هم دست به ۳۴ مورد نسل‌کشی و جنایت علیه فلسطینیانی زدند که در حال ترک خانه و کاشانه خود بودند. از مهمترین آنها می‌توان به جنایت دیر یاسین در تاریخ ۹/۴/۱۹۴۸ اشاره کرد که خود صهیونیست‌ها به کشتار ۲۵۴ مرد و زن و کودک فلسطینی در جریان آن اعتراف کرده‌اند.^۱

۱. مراجعه شود به ابراهیم ابو جابر، المجتمع العربي فی اسرائیل، در جواد الحمد، المدخل إلى القضية الفلسطينية، مجموعة مقالات شماره ۲۱ (امان: مرکز دراسات الشرق الأوسط، ۱۹۹۷)، ص ۴۲۷؛ و همچنین مراجعه شود به: Salman Abu Sitta, Palestinian Right to Return (London: The Palestinian Return Center, 1999), p. 16,27.

جنگ ۱۹۴۸ باعث از هم پاشیده شدن شیرازه بافت اجتماعی و اقتصادی مردم فلسطین و آواره شدن آنها پس از ۴۵۰۰ سال زندگی امن و آرام در سرزمین‌شان شد. این ملت باید با کشته شدن و تخریب خانه و کاشانه‌اش بهای حماقت‌های اروپاییان علیه یهودیان را پرداخت می‌کرد و به منظور تحقق خواسته‌های قدرت‌های استکبار جهانی حامی جنبش صهیونیسم از سرزمین خود رانده می‌شد. صهیونیست‌ها که رژیم جعلی خود را بر روی دریای خون فلسطینیان و درد و رنج‌های آنها بنا کرده بودند هرگز دچار عذاب وجدان و احساس گناه نشدند، هر چند که آنها (یهودیان) باید درد و رنج ملت فلسطین را بهتر از هر طرف دیگری درک می‌کردند، زیرا مدعی آن بودند که تحت ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و هنوز زخم‌های ناشی از نسل‌کشی‌های آلمان‌ها و یهودی ستیزی روس‌ها در بدنشان التیام نیافته است و به خاطر همین ادعاها سر و صدا در دنیا به پا کردند. موشه دایان^۱ که سمت‌های ریاست ستاد رژیم صهیونیستی، وزارت جنگ و وزارت خارجه رژیم صهیونیستی را بر عهده داشته و خود یک باستان‌شناس است اذعان می‌کند که «هیچ روستای یهودی در این سرزمین (فلسطین) نیست، مگر اینکه بر روی خرابه‌های روستای عربی بنا شده باشد.»^۲ این یک جنایت سازمان‌یافته و هدفمند بود و تصویب بیش از ۱۲۰ قطعنامه در سازمان ملل مبنی بر لزوم بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین خود هم افاقه‌ای نکرد. بر اساس آمارهای سال ۲۰۱۱ م. نزدیک به ۶ میلیون و ۲۵۰ هزار آواره فلسطینی که در اصل ساکنان اصلی اراضی اشغالی سال ۴۸ بودند در آوارگی به سر می‌برند و یک میلیون شهروند فلسطینی اهل کرانه باختری و باریکه غزه هم از بازگشت به خانه و کاشانه خود محروم هستند.

I. Moshe Dayan

۲. کلیوورد رایت، حقائق و اباطیل فی الصراع العربی والإسرائیلی، ترجمه عبد الله عریقات و عبد الله عیاد (امان: دار الناصر، ۱۹۹۲)، ص ۸۵، به نقل از روزنامه گاردین The Guardian انگلیس در شماره ۱۹۷۳/۱۱/۱۴.



کوچ اجباری فلسطینیان در سال ۱۹۴۸

فکر می‌کنم همگان متوجه شده‌اند که این سرزمین جای دو ملت نیست و پس از آنکه عرب‌ها از اینجا (فلسطین) رفتند جای کافی برای همه وجود خواهد داشت. تنها راه حل این منازعه فلسطینی - صهیونیستی این است که این سرزمین به اسرائیل واگذار شود و یا حداقل بخش غربی آن از وجود عرب‌ها پاکسازی شود. هیچ راه حل دیگری نیست. تفکر صهیونیسم پاسخگوی تمامی مشکلات یهودیان در سرزمین اسرائیل است و پاکسازی کامل این سرزمین از غیر یهودیان و واگذاری آن به ملت یهود تنها راه حل است.



• یوسف ویتز

یوسف ویتز (Yosef Weitz)، مدیر بخش شهرک سازی در صندوق ملی یهود بود. عبارات فوق برگرفته از خاطراتی است که در تاریخ ۱۹۴۰/۱۲/۲۰ و ۱۹۴۱/۳/۲۰ نوشته شده و در بایگانی مرکزی رژیم صهیونیستی (CZA) با شماره A246/7 نگهداری می‌شوند. نقل شده از:

NurMasalha, *The Expulsion of the Palestinians (USA: Institute for Palestine Studies, 1993)*, pp. 131-132.

فصل سوم

مسأله فلسطین ۱۹۴۹ - ۱۹۶۷

مقدمه

پس از جنگ سال ۱۹۴۸، فلسطینیان و حتی عرب‌ها و مسلمانان نوعی احساس تحقیر و سرخوردگی می‌کردند. ملت فلسطین برای اولین‌بار خود را آواره و تحت حاکمیت نظام‌های مختلفی می‌دید که هر کدام از این نظام‌ها در حد و حدود متفاوتی آزادی و حقوق مدنی آنها را رعایت می‌کردند یا امکاناتی در اختیارشان می‌گذاشتند تا به منظور آزاد سازی سرزمینشان خود را در قالب نهادهای سیاسی و جهادی ساماندهی کنند. ملت فلسطین که به تلاش و پویایی شهرت دارد، تعامل مثبتی با وضعیت به وجود آمده داشت و سعی کرد با این وضعیت سخت و دشوار کنار بیاید. به عنوان مثال، هنوز چند سال از این وضع نگذشته بود که ملت فلسطین در مقایسه با دیگر ملت‌های عربی بیشترین تعداد افراد تحصیلکرده را داشت، زیرا آموزش و تحصیل یکی از ابزارهای احیای یک جامعه و آماده شدنش برای آینده و چالش‌های آن است.

سرزمین‌های عربی و فلسطین

در این مرحله، استعمارگران از بیشتر کشورهای عربی و اسلامی خارج شدند، اما نظام‌های مستقل جایگزین آنها از شیوه حکومت غربی استفاده کردند و رویکردهای سکولار با پوشش‌های لیبرالیستی - سوسیالیستی یا محافظه‌کاری در پیش گرفتند و حکومت‌های نظامی در آنها روی کار آمدند. هر کدام از این نظام‌ها به جای حرکت در راستای وحدت، عملاً در جهت تحکیم نفوذ خویش و بسط هویت ملی و کشورگرایانه شان تلاش می‌کردند و این مسأله باعث افزایش تشست و تفرقه در جهان عرب و اسلام شد، با این وجود، گفتمان و شعارهای قومیتی همچنان در جهان عرب حاکم بود. در این مرحله، فلسطینیان بیشتر به نظام‌های عربی به ویژه

مصر به رهبری جمال عبد الناصر دل بسته بودند و چشم امیدشان به ماهیت عربی نبرد پیش آمده بود.

شعار پرطمطراق این مرحله "اتحاد، رمز آزادی" بود که هر چقدر بیشتر درباره آن صحبت می‌شد حالت یاس و ناامیدی نسبت به تحقق آن بیشتر به چشم می‌آمد، به ویژه پس از آنکه اتحاد مصر و سوریه در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ شکست خورد و ورشکستگی رهبران این دو کشور پس از فاجعه جنگ سال ۱۹۶۷ آشکار شد، رهبرانی که خط مشی درست و جدیت و ثبات و پایداری خود را از دست دادند و در عین شکست در تحقق وحدت عربی و آزادسازی اراضی اشغال شده، بقیه اراضی فلسطین، صحرای سیناء و منطقه جولان را نیز از دست دادند. در این مرحله، جریان قومیتی و چپ‌گرا قدرت یافت و در مقابل، موقعیت سیاسی، مردمی و جهادی جریان اسلام‌گرا به خصوص پس از حمله شدید و سازمان‌یافته عبدالناصر و طرفدارانش رو به ضعف گذارد.

به هر حال، فضای دشمنی با رژیم صهیونیستی بر نظام‌های سیاسی در این مرحله حاکم بود، اما خط مشی نظام‌های عربی عملاً در جهت تحکیم شرایط موجود بود نه تغییر آن. به عبارت دیگر، آنها بنا به دلایلی خاص به جای پیمودن مسیر آزادسازی، راه سازش با اشغالگران را پیش گرفتند، دلایلی که از وجود حس عجز و ناتوانی حقیقی در میان نظام‌های عربی حکایت داشت. در عین حالی که رژیم غدار صهیونیستی به تحکیم موجودیت و قدرت خود ادامه می‌داد، نظام‌های عربی با عواطف و احساسات اقشار مختلف مردم که بی‌صبرانه منتظر شروع جنگ بودند بازی می‌کردند.

از همین رو، نظام‌های عربی به خاطر دلایل تاکتیکی و مقطعی، نه در چارچوب یک راهبرد فراگیر به حمایت از مقاومت ملت فلسطین می‌پرداختند. کشورهای درگیر منازعه با رژیم صهیونیستی در تعامل خود با مقاومت فلسطین دو رویکرد را در پیش گرفتند:

- نخست: تأمین امنیت و بقای نظام خود، پیش‌گیری از قرار گرفتن در معرض اقدامات انتقام‌جویانه رژیم صهیونیستی، ممانعت از آشکار شدن ضعف‌شان در میدان مقابله با رژیم مذکور، کنترل فعالیت‌های جهادی فلسطینیان و اعمال نظارت بر این فعالیت‌ها، ممانعت از انجام عملیات‌های مسلحانه در نقاط مرزی‌شان با رژیم اشغالگر قدس. این سیاست کلی تمامی کشورهای هم‌جوار فلسطین بود.

- دوم: موافقت موقتی با حضور گروه‌های مقاومت مسلحانه در خاک خود به منظور تحقق منافع سیاسی و مردمی یا ممانعت از وقوع ناآرامی‌های داخلی و کاهش خشم مردم. به این ترتیب، مرزهای کشورهای درگیر منازعه با دشمن صهیونیستی بسته مانده و این کشورها به گروه‌های مقاومت فلسطین جز در موارد استثنائی که شرایط مشخصی آن را ایجاب می‌کرد اجازه استفاده از مرزهای‌شان را برای انجام عملیات‌های جهادی نمی‌دادند. از مهم‌ترین موارد استثنائی می‌توان به وضعیت جنوب لبنان اشاره کرد که پس از جنگ سال ۱۹۶۷ پایگاهی قوی برای مقاومت به شمار می‌رفت و این وضعیت تا سال ۱۹۸۲ ادامه داشت، اما این مسأله ناشی از رغبت و تمایل نظام حاکم بر این کشور نبود، بلکه از ضعف آن و قدرت انقلاب و پایگاه گسترده مردمی‌اش نشأت می‌گرفت.

فعالیت ملی فلسطینی

رفتار مردم فلسطین این ویژگی‌ها را داشت:

- تلاش برای هضم غافلگیری ناشی از شکست در جنگ سال ۴۸ و سازگاری با واقعیت‌های جدید و تأکید بر آموزش و شیوه‌های خوداتکایی،
 - گرایش به سمت تشکل‌ها و احزاب قومی مانند ناصریون، بعث و... احزاب کمونیست و چپ‌گرا (مانند حزب کمونیست و ناسیونالیسم عربی...) و احزاب اسلامی (مانند جماعت اخوان المسلمین و حزب التحریر در نیمه اول این دوره)،
 - آغاز شکل‌گیری هویت ملی فلسطینی که در سایه نفوذ جریان ناسیونالیسم عربی و چپ‌گرایی (مانند جنبش فتح و سازمان آزادی‌بخش فلسطین) فرصت ظهور نیافت،
 - مهاجرت بسیاری از شهروندان فلسطینی به بخش شرقی رود اردن و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس به ویژه عربستان سعودی و کویت برای کسب معیشت،
 - دور شدن تدریجی مردم از حاج امین الحسینی.
- پس از برگزاری برخی کنفرانس‌ها که شخصیت‌های سرشناس فلسطینی حامی اردن در آن مشارکت داشتند و بر الحاق فلسطین به اردن تأکید می‌کردند، منطقه کرانه باختری با مساحت ۵۸۷۸ کیلومتر مربع (۲۱.۷۷ درصد از کل خاک فلسطین) که بخش اعظم اراضی اشغال نشده فلسطینی را شامل می‌شد به صورت

کامل تحت سیطره حقوقی و قانونی امان درآمد. طی کنفرانسی هم که در تاریخ ۱۹۴۸/۱۰/۱ به ریاست شیخ سایمان تاجی فاروقی در امان و به صورت همزمان با باریکه غزه برگزار شد، به ملک عبد الله اختیار تام و کامل داده شد تا به نمایندگی از طرف عرب‌های فلسطینی تصمیم‌گیری کند.^۱ در تاریخ ۱۹۴۸/۱۲/۱ کنفرانسی به ریاست محمد علی النجعبری، شهردار الخلیل در اریحا برگزار شد و در جریان آن، یکپارچگی اراضی اردن و فلسطین اعلام شد و فلسطینیان با ملک عبد الله به عنوان پادشاه فلسطین بیعت کردند. پس از آن، دولت اردن با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که «تمایل و علاقه ملت فلسطین را ارج می‌نهد و از آن حمایت می‌کند.» مجلس امت (پارلمان) اردن هم طی نشستی که در تاریخ ۱۹۴۸/۱۲/۱۳ برگزار کرد، از نتایج کنفرانس اریحا و موضع دولت اردن حمایت کرد و تصمیم گرفت که کار یکپارچه‌سازی دو بخش شرقی و غربی رود اردن اجرایی شود. در اواخر دسامبر همان سال، کنفرانس سوم در شهر رام الله و کنفرانس چهارم در نابلس برگزار شد و مصوبات کنفرانس اریحا مورد تأیید قرار گرفت. این موضع دولت اردن مخالفت شدید محافل رسمی و مردمی را در فلسطین و جهان عرب به دنبال داشت اما کنترل نیروهای اردنی بر بخش اعظم مناطق اشغال نشده فلسطین (کرانه باختری) به امان این امکان را داد تا مانع از استفاده «دولت سراسری فلسطین» از اختیارات خود شود. دولت اردن در سال ۱۹۴۹ دست به یک سری اقدامات جهت الحاق فلسطین زد و در دسامبر ۱۹۴۹ پادشاه اردن اعلام کرد که تمامی ساکنان دو بخش شرقی و غربی رود اردن تابعیت اردنی دریافت خواهند کرد و طی دستور دیگری از برگزاری انتخابات پارلمانی در تاریخ ۱۹۵۰/۴/۲۰ در هر دو منطقه خبر داد. در تاریخ ۱۹۵۰/۴/۲۴ هم مجلس جدید با حضور نمایندگان هر دو بخش شرقی و غربی رود اردن تشکیل شد و با یکپارچگی دو بخش رود اردن موافقت کرد.^۲

۱. اسعد عبد الرحمن، منظمة التحرير الفلسطينية (نیقوسیا: مركز الأبحاث (م.ت.ف.)، ۱۹۸۵)، ص ۳۳.

۲. مراجعه شود به الموسوعة الفلسطينية، ج ۴، ص ۳۷۷ - ۳۷۹ و اسعد عبد الرحمن، منظمة التحرير

الفلسطينية، ص ۳۴.



حاج امین حسینی

در همان زمان دولت مصر منطقه باریکه غزه با مساحت ۳۶۳ کیلومتر مربع یعنی ۱.۳۴ درصد از خاک فلسطین را تحت‌الحمایه خود قرار داد و اداره امور این منطقه را در دست گرفت. حاج امین و دوستانش در هیات عالی عربی و دولت سراسری فلسطین اجازه زندگی یا فعالیت سیاسی در هیچ یک از دو منطقه باریکه غزه و کرانه باختری را پیدا نکردند و دولت سراسری فلسطین عملاً در مصر به حیات خود ادامه می‌داد بدون اینکه بتواند هیچ یک از مسئولیت‌های خود را اجرا

کند. دولت مصر ساختمان هیات عالی عربی در قاهره را به شدت تحت محاصره قرار داده بود و اجازه فعالیت و تردد آزادانه به اعضای آن را نمی‌داد. بدین ترتیب دولت سراسری فلسطین به شدت تحت محاصره و بی‌توجهی و اعمال محدودیت‌ها رنج بود تا جایی که اعضای آن عملاً هیچ تأثیر عملی بر اوضاع فلسطین نداشتند. حاج امین دید که بیشتر مانند یک گروگان در مصر زندگی می‌کند و مجبور شد پس از تحمل مشکلات و مصائب محاصره و تحریم در سال ۱۹۵۸ خاک این کشور را به مقصد لبنان ترک کند و در همین حال، هیات عالی عربی و دولت عموم فلسطین نیز به شدت در انزوا قرار گرفته بودند و در یک یا دو ساختمان در قاهره تحت نظر قرار داشتند. از سال ۱۹۵۲ نقش دولت سراسری فلسطین به نمایندگی فلسطین در اتحادیه عرب محدود شد. بدین ترتیب، ستاره حاج امین به تدریج افول کرد. صرف‌نظر از اینکه حاج امین تا اواسط دهه ۵۰ از محبوبیت بالایی برخوردار بوده است یا نه و بدون در نظر گرفتن این مسأله که عده‌ای وی را مسئول تضييع فلسطین می‌دانستند یا نه، ایشان فردی با صلابت و مخلص بود و در مدت بیش از سی سال پیشگام فعالیت‌های ملی به شمار می‌آمد.

در محافل مردمی هم جماعت اخوان المسلمین گوی سبقت را از دیگران ربوده بود و به خاطر وجهه و اعتبار جهادی در جنگ ۱۹۴۸ و برنامه‌های اسلامی و ملی‌گرایانه‌ای که ارائه داده بود، در فاصله سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۵۴ پایگاه مردمی گسترده‌ای را در هر دو منطقه کرانه باختری و باریکه غزه در اختیار داشت. این جماعت تا سال ۱۹۵۴ آزادی نسبی در مصر داشته و در اردن نیز فضای مناسبی در اختیار داشت. حزب اسلام‌گرای "التحریر" در اواسط دهه ۵۰ پدیده‌ای مهم و برجسته در اردن به شمار می‌رفت و بیشتر در زمینه فعالیت‌های سیاسی و برپایی خلافت اسلامی تلاش می‌کرد. در همین حال، کمونیست‌ها به ویژه در میان دانشجویان و اصناف رقیبی جدی برای اسلام‌گراها به شمار می‌رفتند و ضمن متهم کردن نظام‌های عربی به خیانت و مزدوری، وعده‌ها و شعارهای آنچنانی درباره مشکلات ملت‌ها مطرح می‌کردند، اما این جریان و دیگر جریان‌های ناسیونالیستی و چپگرا قدرت رقابت با اسلام‌گراها را نداشتند مگر پس از آنکه عبد الناصر ضربه شدیدی به جماعت اخوان وارد آورد و دست به بازداشت گسترده اعضا و فعالان آن زد و با بهره‌گیری از ماشین تبلیغاتی قوی خود به تخریب وجهه این جریان مبادرت ورزید. بدین ترتیب، جماعت اخوان و دیگر جریان‌های اسلام‌گرا رویکرد محافظه‌کارانه در پیش گرفته و به امید فراهم شدن شرایط بهتر بر حفظ موجودیت خود متمرکز شدند. یکی از مصادیق قدرت اسلام‌گرایان، انتخابات انجمن دانشجویان فلسطینی در مصر بود که تا سال ۱۹۵۷ در دست اسلام‌گراها و تشکل‌های تحت حمایت آنها بود و ریاست آن را یاسر عرفات بر عهده داشت که در آن زمان از دانشجویان نزدیک به جماعت اخوان‌المسلمین به شمار می‌رفت.

در این مرحله، مقاومت فلسطین شکلی ساده و تأثیری محدود داشت. در نیمه اول دهه ۵۰، موارد نفوذ به داخل مرزهای فلسطین اشغالی به منظور گرفتن اموال و دارایی‌های خانواده‌های آواره شده و یا وارد کردن ضربات انتقام‌جویانه به دشمن افزایش یافت که این یکی از اشکال مقاومت به شمار می‌آمد. جماعت اخوان‌المسلمین یک تشکیلات سری با ماهیت نظامی در باریکه غزه تشکیل داده بود که با همکاری بادیه‌نشینان النقب دست به یک سری عملیات‌ها می‌زد. این گروه از حضور عبد المنعم عبد الرؤوف، افسر اخوانی ارتش مصر در باریکه غزه در دوره پس از پیروزی انقلاب مصر استفاده کرد. این افسر مصری شرایط را برای آموزش نیروهای

مذکور فراهم کرده بود. عملیات "آتوبوس" در تاریخ ۱۹۵۴/۳/۱۷ یکی از مهم‌ترین عملیات‌هایی بود که بر حسب شواهد و قرائن، بادیه‌نشینان النقب با همکاری جماعت اخوان آن را اجرا کردند. در این عملیات ۱۱ اسرائیلی در نزدیکی بئر السبع واقع در مجاورت شهرک "معالی اکریم"^۱ به هلاکت رسیدند.^۲



• مصطفی حافظ

صهیونیست‌ها عملیات‌های مقاومت را با واکنش‌های خشونت‌بار و بیدادگرانه خود در کرانه باختری و نوار غزه پاسخ می‌دادند که از جمله آنها می‌توان به جنایت "قبیه" در روزهای ۱۴ و ۱۵/۱۰/۱۹۵۳ اشاره کرد که در جریان آن ۶۷ فلسطینی شهید شدند.^۳ در تاریخ ۱۹۵۵/۲/۲۸ هم نظامیان صهیونیستی دست به جنایت دیگری در غزه زدند که در اثر آن ۳۹ فلسطینی شهید و ۳۳ تن دیگر هم

زخمی شدند. این حادثه ساکنان باریکه غزه را به سمت انتفاضه و تأکید بر لزوم مبارزه علیه دشمن صهیونیستی سوق داد. مقامات مصری با درخواست اهالی نوار غزه برای انجام عملیات‌های جهادی موافقت کردند و مأموریت هدایت این عملیات‌ها را به یک افسر مصری به نام "مصطفی حافظ" واگذار کردند که به خوبی از عهده کار برآمد. در پی موافقت دولت مصر با انجام عملیات‌های جهادی، هزاران نفر خود داوطلب مشارکت شدند، اما از میان آنها افرادی انتخاب شدند که از مهارت‌های جنگی برخوردار و به جغرافیای فلسطین آشنا بودند. تعداد داوطلبان انتخاب شده از هزار نفر فراتر رفت. این افراد هر روز دست به عملیات‌های کوتاه و برق‌آسایی دست زدند و گاهی هم به انجام عملیات‌های گسترده روی می‌آوردند. این عملیات‌ها از سپتامبر سال ۱۹۵۵ تا اکتبر سال ۱۹۵۶ ادامه داشت تا اینکه مصطفی حافظ در

1. MaaleAkrabim

2. See Public Record Office (The National Archives), Kew Gardens, Files: Foreign Office (F.O.) 371/111077, 111098-111100.

۳. الموسوعة الفلسطينية، ج ۲، ص ۵۰۲ - ۵۰۴.

تاریخ ۱۹۵۶/۷/۱۱ و در اثر انفجار بسته بمب‌گذاری شده که عناصر سازمان موساد اسرائیل از طریق یک مزدور دوجانبه برای وی فرستاده بودند به شهادت رسید.^۱



تجاوز سه جانبه به مصر - سال ۱۹۵۶

دیوید بن گوریون^۲، نخست وزیر وقت اسرائیل بیانیه‌ای را در ماه مارس ۱۹۵۶ در کنست^۳ قرائت کرد که آمار کشته‌ها و مجروحان اسرائیلی در جریان درگیری‌های مرزی سال ۱۹۵۱، ۱۹۵۲، ۱۹۵۳، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ را به ترتیب ۱۳۷ نفر، ۱۴۷ نفر، ۱۶۲ نفر، ۱۸۰ نفر و ۲۵۸ نفر اعلام کرد^۴، ولی بر اساس آمارهایی که "حسین ابو النمل" ذکر کرده، آمار کشته‌های اسرائیل از زمان امضای توافقنامه آتش بس در ماه مارس سال ۱۹۴۹ تا آغاز جنگ رژیم صهیونیستی علیه باریکه غزه و منطقه سیناء در اواخر اکتبر ۱۹۵۶ نزدیک به ۱۱۷۶ نفر بوده است.^۵

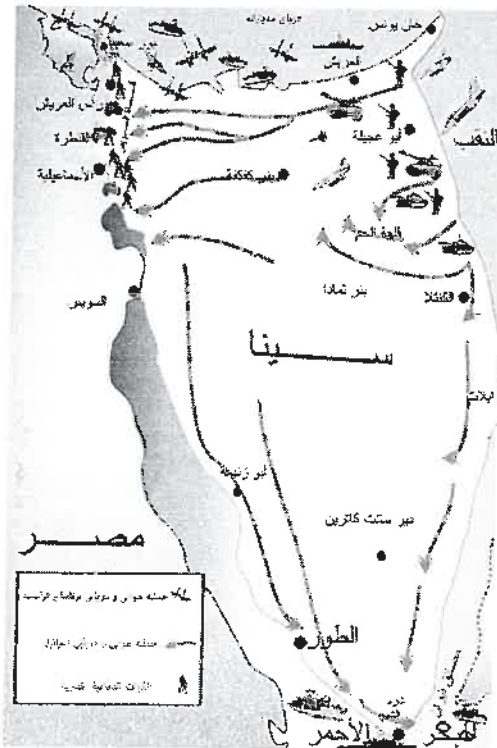
۱. همان منبع، ج ۳، ص ۳۹۳ - ۳۹۸، حسین ابو النمل، منبع سابق، ص ۱۰۱ - ۱۲۳.

2. David Ben Gurion

3. Knesset

4. Dispatch, British Embassy, Tel Aviv, to Lloyd. London, 10/3/1956, F.O. 371/121773

۵. حسین ابو النمل، منبع سابق، ص ۶۶.



در تاریخ ۲۹/۱۰/۱۹۵۶
 حمله سه جانبه اسرائیل، انگلیس و
 فرانسه به مصر آغاز شد.
 صهیونیست‌ها قصد داشتند به
 عملیات‌های فلسطینیان در باریکه
 غزه پایان دهند و راه کشتی‌های خود
 در دریای سرخ را خواه از طریق باز
 کردن کانال سوئز یا لغو محاصره بندر
 ایلات باز کنند و البته در کنار آنها،
 اهداف توسعه‌طلبانه‌ای را هم در سر
 می‌پروراندند. این اهداف با مقاصد
 استعمار انگلیس در تداوم سیطره بر
 کانال سوئز همسو و هماهنگ بود.

تجاوز سه جانبه به مصر - سال ۱۹۵۶

از سوی دیگر، این مقاصد صهیونیست‌ها با تلاش‌های فرانسه برای وارد کردن
 ضربه به مصر همخوانی داشت. پاریس می‌خواست به خاطر حمایت قاهره از انقلاب
 الجزایر به مصر ضربه بزند. در نهایت صهیونیست‌ها باریکه غزه و منطقه سیناء را به
 اشغال خود درآوردند و انگلیس و فرانسه هم در حمله به فرودگاه‌های مصر و اشغال
 بنادر این کشور مشارکت کردند. اشغال سریع این دو منطقه توسط صهیونیست‌ها
 ضعف ارتش مصر و کوتاهی رهبران سیاسی این کشور در انجام وظایفشان را آشکار
 کرد، اما رسانه‌های مصری همچنان بر پایداری و ایستادگی رهبران این کشور در مقابل
 امتیازدهی‌ها مانور می‌دادند و از عقب‌نشینی نیروهای انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی از
 نوار غزه و سینا که در تاریخ ۱۹۵۷/۳/۶ و تحت فشارهای آمریکا انجام گرفت نهایت
 استفاده را کردند. بدین ترتیب، آبروی از دست رفته عبد الناصر احیا شد. در پی این
 حمله سه جانبه و تصمیم دولت مصر برای بستن مرزها به روی شهادت‌طلبان
 فلسطینی عملیات‌های آنها از طریق باریکه غزه متوقف شد.

شکل‌گیری جنبش فتح

فشارهایی که در آن برهه به جریان اسلام‌گرا به ویژه در مصر و نوار غزه می‌آمد پرسش‌هایی را در میان جوانان پرشور فلسطینی عضو اخوان المسلمین ایجاد کرد. سوال آنها این بود که در چنین شرایطی دیگر چه ابزار و وسایلی برای آزادسازی فلسطین در اختیار دارند؟ با وجود اینکه اکثر فعالان جماعت اخوان المسلمین بر صبر و حوصله و ابعاد تربیتی و ایمانی تأکید داشتند، ولی یک



ياسر عرفات

جریان خاص برای آغاز فعالیت‌های مسلحانه سازمان یافته می‌کوشید و از اینکه با یک هویت آشکار اسلام‌گرایانه خود را معرفی کند اجتناب می‌ورزید و با برجسته کردن ابعاد ملی‌گرایانه سعی داشت تا گروه‌های بیشتری از جوانان را جذب کرده و مانع از آن شود که اعضای اخوان المسلمین هدف خصومت و دشمنی نظام‌های عربی قرار گیرند یا تحت تعقیب واقع شوند. تجربه "انقلاب الجزایر" در آن زمان یکی از مشوق‌ها برای فعالیت‌های مسلحانه جهادی بود. این وضعیت نخستین زمینه‌ها

را برای شکل‌گیری جنبش فتح (جنبش آزادی‌بخش فلسطین که بعداً جنبش آزادی‌بخش ملی فلسطین نامیده شد) فراهم کرد و بدین ترتیب این جنبش در سال ۱۹۵۷ به ریاست یاسر عرفات که در اصل فارغ التحصیل مکتب اخوان المسلمین و از اهالی باریکه غزه بود، در کویت تشکیل شد.



خلیل الوزیر و یاسر عرفات

خلیل الوزیر، ملقب به ابو جهاد که طی ۳۰ سال مرد شماره دو جنبش فتح بود، ابتدا پیشنهاد ایجاد تشکیلاتی مشابه جنبش فتح را به رهبران جماعت اخوان در نوار غزه ارائه کرد که با پاسخ منفی آنها روبرو شد، ولی این مسأله مانع آن نشد که تعداد زیادی از رهبران برجسته و مورد اعتماد اخوانی مانند سعید المزین، غالب الوزیر، سلیم زعنون، صلاح خلف، اسعد صفطای، محمد یوسف النجار، کمال عدوان، رفیق النتشه، عبد الفتاح حمود و یوسف عمیره به این جنبش نپیوندند، تا جایی که افراد مذکور مناصب مهمی را در جنبش عهده‌دار شدند. جنبش فتح که تا سال ۱۹۶۳ بیشتر بر جذب فعالان اخوانی تأکید داشت، درهای خود را به روی دیگر جریان‌ها و اقشار مردمی باز کرد، به ویژه پس از آنکه رهبران جماعت اخوان در نوار غزه از مردم خواستند که موضع خودشان را مشخص کنند یعنی یا با جنبش فتح باشند یا با اخوان^۱. بدین ترتیب، جنبش فتح رنگ و بوی ملی‌گرایانه و سکولاریستی به خود گرفت و تا به امروز نیز همین رویکرد و هویت را برای خود حفظ کرده است. در ادامه جنبش فتح شاخه نظامی خود را با نام "العاصفه" تشکیل داد و نخستین عملیات نظامی‌اش را در اوایل سال ۱۹۶۵ اجرا کرد و توانست از آن زمان تا جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ نزدیک به ۲۰۰ مورد عملیات نظامی انجام دهد.^۲

۱. مراجعه شود به: عبد الله أبو عزة، مع الحركة الإسلامية في الدول العربية (کویت: دار القلم، ۱۹۸۶)، ص ۷۱ -

۹۶؛ و محسن صالح، الطريق إلى القدس، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

۲. صلاح خلف، فلسطین بلا هویة، ط ۲ (عمان: دار الجلیل، ۱۹۹۶) ص ۷۵ - ۸۳.

جنبش "ناسیونالیسم عربی" که اکثر اعضای مؤسس آنرا دانشجویان فلسطینی دهه پنجاه دانشگاه آمریکایی بیروت تشکیل می‌دادند و جرج حبش یکی از معروف‌ترین آنها بود، شعار وحدت قومی و آزادسازی فلسطین را سر لوحه کار خود قرار داده و در کل حامی سیاست‌های عبد الناصر بود. در سال ۱۹۵۸ کمیته فلسطین شکل گرفت و بعد از شکست تجربه اتحاد مصری - سوری این بار تفکرات سوسیالیستی را برای خود برگزید. در ماه مه سال ۱۹۶۴ "جبهه ملی برای آزادی فلسطین" تشکیل شد که شاخه نظامی آن "جوانان انتقام" نام داشت و از نوامبر سال ۱۹۶۴ عملیات‌های نظامی‌اش را آغاز کرد. در سال ۱۹۶۶ این جنبش رویکرد مارکسیستی را برای خود انتخاب کرد^۱ و در دسامبر سال ۱۹۶۷ از طریق ائتلاف با گروه‌های دیگر، جبهه خلق برای آزادی فلسطین را تشکیل داد.

۱. فوزی تیم، "القوى السياسية الفلسطينية"، در جواد الحمد، المدخل إلى القضية الفلسطينية، مجموعه مقالات شماره ۲۱ (عمان: مرکز دراسات الشرق الأوسط، ۱۹۹۷)، ص ۳۵۷ - ۳۵۸.



صلاح خلف



سليم زعنون



كمال عدوان



محمد يوسف نجار



عبدالفتاح حمود



سعيد حزين



رفيق التمشه

تأسیس سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف)

نظام‌های عربی متوجه فعالیت‌های زیرزمینی و تحرکات جنبش‌ها و سازمان‌های فلسطینی شده بودند، با این وجود عبد الناصر تلاش می‌کرد که زمام امور از دستش خارج نشود به ویژه در شرایطی که نظام‌های عربی با هم اختلافاتی داشتند. گروهی خواهان گردآمدن فلسطینیان در داخل یک نظام رسمی مورد قبول جامعه بین‌المللی بودند که بتوان به راحتی آن را تحت کنترل داشت. در سال ۱۹۵۹ اتحادیه عرب طی مصوبه‌ای خواستار ساماندهی مجدد ملت فلسطین و معرفی آن به عنوان یک پیکره اجتماعی واحد و یکپارچه شد و تأکید کرد که افرادی نماینده فلسطینیان باشند که مردم انتخاب‌شان کرده‌اند، اما این طرح هم دست‌خوش تأخیر و تعلل‌ها قرار گرفت تا اینکه احمد حلمی عبد الباقی، نماینده «دولت سراسری فلسطین» در اتحادیه عرب در سال ۱۹۶۳ درگذشت.



احمد شفیق

بعد از عبد الباقی، احمد الشقیری به پشتوانه حمایت‌های عبد الناصر به عنوان نماینده فلسطین در اتحادیه عرب انتخاب و مامور بررسی مسأله فلسطین و راه‌های فعال‌سازی آن شد. در نخستین اجلاس سران عرب که در تاریخ ۱۹۶۴/۱/۱۳ به میزبانی قاهره برگزار شد، اتحادیه عرب الشقیری را مکلف کرد تا به منظور دستیابی به اصول و مبانی لازم جهت ساماندهی ملت فلسطین و توانمند کردن این ملت برای آزادسازی میهن خویش و تعیین سرنوشتش با کشورهای عضو و ملت فلسطین در تماس باشد، اما وی هیچ گزارشی به این اتحادیه درباره راهکارهای پیشنهادی خود ارائه

نداد، چرا که اعتقاد داشت این مسأله نیاز به بررسی و زمان بیشتری دارد. لذا تصمیم گرفت کشورهای عربی را در مقابل کار انجام شده قرار دهد و از همین رو با حمایت مصر، سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) را تشکیل داد و اولین شورای ملی فلسطین در تاریخ ۱۹۶۴/۵/۲۸ با حضور ۴۲۲ نفر از نمایندگان ملت فلسطین و با حضور ملک

حسین، پادشاه اردن در قدس تشکیل جلسه داد و رسماً تأسیس سازمان آزادی‌بخش را اعلام کرد. در این نشست منشور ملی فلسطین هم که بر مبارزه مسلحانه برای آزاد سازی تمام خاک فلسطین و عدم چشم‌پوشی از یک وجب خاک آن تأکید داشت به تصویب رسید و الشقیری به عنوان رئیس این سازمان انتخاب شد. سازمان آزادی‌بخش تصمیم گرفت تا ارتش خود با عنوان "ارتش آزادی‌بخش فلسطین" را تشکیل دهد. ساف فعالیت‌هایی را برای جذب نیرو و تبلیغات آغاز کرد. تأسیس ساف با استقبال عامه ملت فلسطین روبرو شد و این سازمان به عنوان نماینده فلسطین و هویت ملی آن شناخته می‌شد که قبلاً اثری از آن وجود نداشت، هر چند که برخی طرف‌ها مانند جنبش فتح شک و تردیدهایی را درباره اهداف پشت پرده تأسیس این سازمان و قدرت آن برای انجام مسئولیت‌هایش مطرح می‌کردند.^۱



اولین دوره شورای ملی فلسطین در قدس ۱۹۶۴

جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ و تبعات آن

در تاریخ ۱۹۶۷/۶/۵ و پس از یک سری درگیری‌ها، جنگ اعراب و اسرائیل درگرفت و مصر تنگه "نیران" در دریای سرخ را بست و از ناظران سازمان ملل متحد در مرزهای خود خواست که خاک این کشور را ترک کنند. در واقع کشورهای عربی

۱. درباره سازمان آزادی‌بخش فلسطین، مراجعه شود به: اسعد عبد الرحمن، منظمة التحرير الفلسطينية؛ و

آمدگی خود را برای نبرد جهت تعیین سرنوشت فلسطین و آزادسازی آن اعلام کردند، اما نیروهای صهیونیستی صبح روز پنجم ژوئن، هواپیماهای مصری، اردنی و سوری را در فرودگاه‌ها منهدم کردند و طی ۶ روز فاجعه عربی جدیدی به وقوع پیوست و رژیم صهیونیستی علاوه بر اشغال باقی‌مانده اراضی فلسطینی (کرانه باختری با مساحت ۵۸۷۸ کیلومتر مربع و باریکه غزه با مساحت ۳۶۳ کیلومتر مربع)، صحرای سینای مصر (با مساحت ۶۱۱۹۸ کیلومتر مربع) و بلندی‌های جولان سوریه را (با مساحت ۱۱۵۰ کیلومتر مربع) نیز تحت سیطره خود درآورد.

بر اساس آنچه از زبان مردم فلسطین بیان شده، نظامیان یهودی با سر دادن شعارها و سرودهایی مانند «زردآلو روی سیب بریزید... دین محمد(ص) نابود شد» و «محمد مرد ... و از او دختر به جای ماند» و فریادهای «ای انتقام‌گیرندگان خیبر بپا خیزید» وارد قدس و مسجد مبارک‌الاقصی شدند.

ملت‌های عربی و اسلامی به یکباره با فاجعه‌ای مواجه شدند که فکرش را نمی‌کردند. آنها به حجم دروغ‌ها، نیرنگ‌ها و خیالبافی‌هایی پی‌بردند که نظام‌های عربی طی ۱۹ سال به خوردشان داده بودند، پی‌بردند. هواپیماهای مصر، اردن و سوریه در



همان پایگاه‌های هوایی‌شان نابود شدند و به آنها اجازه یک لحظه پرواز داده نشد. علاوه بر این، ۸۰ درصد تجهیزات نظامی ارتش مصر نابود شد و نزدیک به ۱۰ هزار نیروی مصری، ۶۰۹۴ نفر نیروی اردنی و هزار نیروی سوری هم شهید و صدها تن دیگر زخمی شدند.

**سربازان رژیم صهیونیستی اشغال
قدس را جشن گرفتند**



جنگ افزارهای منهدم شده مصری در جنگ ۱۹۶۷

از جمله نتایج فاجعه بار این جنگ می توان به آواره شدن ۳۳۰ هزار شهروند فلسطینی دیگر، افول ستاره محبوبیت جمال عبد الناصر، از بین رفتن اعتماد مردم به نظام های عربی، تلاش فلسطینیان برای به دست گرفتن ابتکار عمل و رشد و گسترش



ورود موشه دایان وزیر جنگ اسرائیل به قدس

در سال ۱۹۶۷

بیش از پیش جنبش ملی فلسطینیان اشاره کرد، اما اسفبارترین نتیجه جنگ مذکور این بود که نظام های عربی و سازمان آزادی بخش فلسطین بعد از آن تمام تلاش خود را بر روی باز پس گیری اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ (کرانه باختری و باریکه غزه) یعنی ۲۳ درصد از خاک فلسطین متمرکز کردند و عملاً چشم پوشی خود از اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ را اعلام کردند که تمامی این جنگ ها و تشکل ها در اصل برای آزادسازی آنها راه اندازی شده بود.



نتایج جنگ ژوئن ۱۹۶۷

فصل چہارم
مسألہ فلسطین ۱۹۶۷ – ۱۹۸۷

مقدمه

مهم‌ترین تحول در بازه زمانی میان سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۷ شکل‌گیری یک هویت ملی فلسطینی و به رهبری گروه‌های فلسطینی عضو سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود. این سازمان توانست خود را به عنوان تنها نماینده قانونی ملت فلسطین مطرح کرده و یک کرسی برای خود به عنوان عضو ناظر در سازمان ملل کسب کند. در این دوره بعد عربی مسأله فلسطین رنگ باخت و کشورهای همجوار فلسطین مرزهای خود را به روی فعالیت‌های گروه‌های مبارز فلسطینی بستند. در برهه یادشده، دوره جنگ‌های رسمی جهان عرب با "اسرائیل" پایان یافت و مصر در راه روند مسالمت‌آمیز سازش با این رژیم گام گذاشت.

خروج گروه‌های مقاومت فلسطین از اردن، غرق شدن این گروه‌ها در باتلاق جنگ داخلی در لبنان و سپس اخراج‌شان از این کشور در سال ۱۹۸۲ با افزایش تمایل و گرایش مقامات فلسطینی به فعالیت‌های سیاسی و دستیابی به راه‌حل‌های مقطعی همراه شد. آنها برای تشکیل کشور فلسطینی بر روی بخش‌های آزاد شده فلسطین تمرکز کرده بودند.

در همین حال، دوره مذکور شاهد قدرت گرفتن جریان اسلام‌گرای فلسطینی در میان فلسطینیان داخل و خارج بود، به طوری که این جریان به قدرت مردمی مهم و تأثیرگذاری تبدیل شد که نخستین آثار و نشانه‌های تکوین آن در مساجد، مدارس، دانشگاه‌ها، اتحادیه‌های شغلی و صنفی و جمعیت‌های خیریه پدیدار شد و هسته‌های اولیه فعالیت‌های نظامی «اسلامی - مقاومتی» علیه اشغالگران را تشکیل می‌داد.

بروز هویت فلسطینی

جنگ سال ۱۹۶۷ ضربه سنگینی به کرامت امت عربی وارد کرد و نظام‌های عربی در راستای تلاش برای رفع و جبران این شوک و اعتمادسازی مجدد در میان ملت‌های خود، اجلاس سران عرب را در تاریخ ۱۹۶۷/۸/۲۹ تا ۱۹۶۷/۹/۱ به میزبانی خارطوم، پایتخت سودان، برگزار کرده و اعلام کردند که هرگز حاضر به صلح و مذاکره با رژیم صهیونیستی نیستند و این رژیم را به رسمیت نمی‌شناسند. کشورهای عربی در عین حال متعهد شدند که حمایت‌های لازم را از کشورهای همجوار فلسطین برای بازسازی نیروهای مسلح‌شان انجام دهند. بدین ترتیب، مصر و سوریه در بازه زمانی میان آگوست سال ۱۹۶۸ تا آگوست سال ۱۹۷۰ وارد جنگ فرسایشی با رژیم صهیونیستی شدند که تا حدی توانست اعتماد از دست رفته را به آنها بازگردانده و روحیه ارتش‌های مصر و سوریه را بالا ببرد.

نظام‌های عربی برای مقابله با موج خشم مردمی و رهایی از سرخوردگی ناشی از جنگ سال ۱۹۶۷، مجبور شدند تا بستر را برای فعالیت گروه‌های مبارز فلسطینی فراهم کنند که پایه‌های محکم و گسترده‌ای را برای خود در اردن و لبنان بنا نهاده بودند. گروه‌های مبارز فلسطینی به رهبری جنبش فتح توانستند سازمان آزادی بخش را تشکیل دهند که یاسر عرفات از فوریه سال ۱۹۶۹ ریاست آن را بر عهده داشت. بدین ترتیب بود که رویکرد مبارزات مسلحانه مردمی و جنگ‌های چریکی شکل برجسته‌ای به خود گرفت و هویت ملی فلسطینی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد. در جریان اجلاس سران عرب در شهر رباط پایتخت مراکش که در اکتبر ۱۹۷۴ برگزار شد، ساف از سوی کشورهای عربی به عنوان تنها نماینده قانونی ملت فلسطین به رسمیت شناخته شد و یک ماه بعد از آن هم توانست پیروزی سیاسی دیگری را رقم زند که همان دعوت از یاسر عرفات برای ایراد سخنرانی در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک آمریکا و پذیرش ساف به عنوان عضو ناظر این سازمان بود. حال دیگر سازمان ملل بر خلاف ۲۰ سال گذشته به مسأله فلسطین تنها به عنوان مسأله جماعتی آواره نگاه نمی‌کرد، بلکه از تاریخ ۱۹۶۹/۱۲/۱۰ موجودیت ملت فلسطین را به رسمیت شناخت و در سال‌های دهه ۷۰ قطعنامه‌هایی را در حمایت از حق ملت فلسطین در زمینه تعیین سرنوشت خود و استفاده از تمامی راهکارهای مشروع، از جمله مبارزه مسلحانه برای احقاق حقوقش صادر کرد.



یاسر عرفات در سازمان ملل ۱۹۷۴

از سال ۱۹۷۴، مسأله فلسطین دیگر به جزء ثابت دستور کار سازمان ملل متحد مبدل شد که این موضوع از دهه ۴۰ تا آن زمان سابقه نداشت. یکی از مهمترین قطعنامه‌های سازمان ملل، قطعنامه شماره ۳۲۳۶ این سازمان بود که در تاریخ ۱۹۷۵/۱۱/۲۲ صادر شد و عنوان "قطعنامه حقوق ملت فلسطین" را به خود گرفت. این قطعنامه بر اساس اهداف منشور سازمان ملل متحد و اصول این سازمان از حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت خود بدون مداخله طرف‌های خارجی دفاع و تأکید کرد که برخورداری از استقلال و حاکمیت ملی بازگشت به وطن و بازپس‌گیری حقوق از دست رفته حق فلسطینیان بوده و آنها می‌توانند در این راه به تمامی ابزارها متوسل شوند. صهیونیست‌ها با تداوم روند صدور قطعنامه‌های سازمان ملل در حمایت از حقوق ملت فلسطین، خود را در برابر یک انزوای سیاسی دیدند، به ویژه آنکه این سازمان از سال ۱۹۷۵ قطعنامه‌هایی صادر کرد که از صهیونیسم به عنوان یکی از اشکال تبعیض‌نژادی یاد می‌کرد، اما آمریکا همواره آماده حمایت از رژیم صهیونیستی و وتوی قطعنامه‌های بین‌المللی الزام‌آوری بود که علیه رژیم صهیونیستی صادر می‌شد.^۱

۱. درباره مسأله فلسطین در سازمان ملل، مراجعه شود به مثلاً: الموسوعة الفلسطينية، ج ۱، ص ۲۶۰ - ۲۶۲ و

بدین ترتیب، مبارزات مسلحانه فلسطینیان جامعه جهانی را واداشت تا صدای فرزندان این ملت را شنیده و به ملت فلسطین احترام بگذارد، اما ضربات وارد شده به مقاومت فلسطین ضعف و چند دستگی در جهان عرب و اسلام فرصت استفاده جدی از این حمایت‌های جامعه بین‌المللی را کاهش داد.

اگر چه دستاوردها و موفقیت‌های سیاسی فلسطینیان در جهان عرب و عرصه بین‌المللی افزایش می‌یافت ولی فعالیت‌های مسلحانه جهادی علیه اشغالگران و حمایت‌های مؤثر جهان عرب از فلسطینیان که در آغاز برهه یاد شده سیر صعودی به خود گرفته بود رو به کاهش می‌گذاشت و در نیمه دوم این مرحله به سطح پایینی رسید و این مسأله بر روی دستاوردها و موفقیت‌های سیاسی‌شان هم تأثیر منفی داشت.



یاسر عرفات بعد از نبرد الکرامه

مبارزات مسلحانه فلسطینی‌ها

بازه زمانی میان سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ دوران طلایی فعالیت‌های مبارزاتی فلسطینیان بود، به طوری که مرزهای اردن با فلسطین اشغالی به طول ۳۶۰ کیلومتر مربع و با لبنان به طول ۷۹ کیلومتر مربع به روی فعالیت‌های مسلحانه گروه‌های فلسطینی باز بود و نبرد "الکرامه" در تاریخ ۱۹۶۸/۳/۲۱ با مشارکت مبارزان فلسطینی و نیروهای اردنی انجام گرفت و خسارت‌های سنگینی را به اشغالگران وارد کرد. این یک پیروزی مادی و معنوی برای مقاومت فلسطین بود و باعث شد که دهها هزار نفر داوطلب شرکت در نبرد با دشمن شوند و فعالیت‌های مبارزاتی فلسطینیان از ۱۲ مورد در هر ماه طی سال ۱۹۶۷ به ۵۲ مورد در سال ۱۹۶۸، ۱۹۹ مورد در سال ۱۹۶۹ و بالاخره ۲۷۹ مورد در ماه‌های نخست سال ۱۹۷۰ افزایش یابد^۱



ملک حسین روی تانک منهدم شده صهیونیستی بعد از نبرد الکرامه



حادثه انفجار اتوبوس در سال ۱۹۷۵ که باعث جنگ داخلی در لبنان شد



محل ترور کمال ناصر سال ۱۹۷۳

اختلافات و درگیری‌های شدیدی که میان ارتش اردن و مقاومت فلسطین در سپتامبر سال ۱۹۷۰ و ژوئیه سال ۱۹۷۱ صورت گرفت منجر به اخراج گروه‌های میسارز فلسطینی از اردن و محرومیت مقاومت از مهم‌ترین حامیان خود شد، با این وجود، مقاومت فلسطین توانست پایگاه نفوذ خود در لبنان را استحکام بخشد هر چند که برای این منظور مجبور شد وارد چالش شدیدی با ارتش لبنان شود. این نهاد نظامی لبنانی نهایتاً در نوامبر سال ۱۹۶۹ مجبور به امضای توافقنامه قاهره شد و بود که به این گروه‌ها حق انجام عملیات‌های مسلحانه از طریق خاک لبنان را می‌داد. طولی نکشید که گروه‌های مبارز فلسطینی خود را در باتلاق جنگ‌های داخلی لبنان گرفتار

دید، به طوری که ائتلاف کتائب (متعلق به مارونی‌های لبنان) که آغازگر جنگ داخلی در تاریخ ۱۳/۴/۱۹۷۵ بود، نوک پیکان حملات خود را به سمت حضور گروه‌های مبارز فلسطینی در لبنان نشانه رفت. این مسأله تا حد زیادی قدرت مقاومت فلسطین را تحلیل برد و باعث ریخته شدن خون مبارزان فلسطینی، از دست رفتن منابع حمایتی آن و کاسته شدن از توان گروه‌های مبارز فلسطینی در تمرکز بر موضوع مقابله با دشمن صهیونیستی در دوره مورد بحث ما شد. این مشکلات در ادامه به حد جنگ و نبرد با همپیمانان سابق مانند جنبش شیعی "أمل" رسید و این جنبش بیش از دو

سال (۱۹۸۵ - ۱۹۸۷) اردوگاه‌های فلسطینی را به محاصره خود درآورده بود. مصر و سوریه هم مرزهای خود را به روی مقاومت فلسطین بستند و این مسأله انجام فعالیت‌های مبارزاتی مسلحانه علیه رژیم صهیونیستی در خارج از مرزهای فلسطین را تقریبا غیرممکن ساخت.



کمر بند امتیعی جنوب لبنان



حمله به لبنان سال ۱۹۸۲



هواپیمای اسرائیلی در حال بمباران بیروت



خروج نیروهای مقاومت فلسطینی از لبنان

از سوی دیگر، رژیم صهیونیستی از شیوه‌هایی انتقام‌جویانه و وحشیانه علیه مناطقی از اردن و لبنان استفاده می‌کرد که به گروه‌های مبارز فلسطینی پناه می‌دادند، و در کنار کشتار شهروندان بی‌گناه، اقدام به تخریب زیرساخت‌هایی مانند کارخانه‌ها، پل‌ها، نیروگاه‌های برق و محصولات کشاورزی و غیره می‌نمود. صهیونیست‌ها در فاصله سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۷۲ حملات گسترده‌ای را علیه منطقه العرقوب لبنان صورت داده و سه تن از رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین به نام‌های محمد یوسف النجار، کمال عدوان و کمال ناصر را در تاریخ ۱۰/۴/۱۹۷۳ ترور کردند.

اشغالگران قدس در مارس سال ۱۹۷۸ تجاوز گسترده‌ای را علیه جنوب لبنان آغاز کردند و در پی آن موفق به ایجاد کمربند امنیتی در داخل مرزهای لبنان شدند. صهیونیست‌ها این کار را از طریق سعد حداد، فرمانده ارتش جنوب لبنان انجام دادند، ارتشی که مزدور و وابسته رژیم صهیونیستی در جنوب لبنان به شمار می‌آمد.

در نبرد الشقیف در تاریخ ۱۹/۸/۱۹۸۰ مقاومت فلسطین توانست به موفقیت‌های بزرگی در مقابله با حملات صهیونیست‌ها دست پیدا کند و جلوی پیشروی نظامیان صهیونیستی را بگیرد که تعداد آنها ۱۵ برابر مبارزان فلسطینی بود، بگیرد و ضمن وارد

کردن خسارت‌های سنگین به نیروهای دشمن، آنها را وادار به عقب نشینی کند.^۱ در بازه زمانی ۷/۱۰ تا ۱۹۸۱/۷/۲۴ جنگنده‌ها و توپخانه ارتش صهیونیستی حملات وحشیانه‌ای را علیه شهرها و روستاها و پایگاه‌های گروه‌های مبارز فلسطینی در منطقه النبطیه صورت داد و ۴۶ شهر و روستا را زیر آتش خود گرفت که در نتیجه آن ۱۵۰ نفر به شهادت رسیده و ۶۰۰ تن دیگر هم زخمی شدند. مقاومت فلسطین در واکنش به این حملات، ۳۰ پایگاه نظامی و شهرک صهیونیست نشین در شمال فلسطین اشغالی را هدف حملات موشکی و خمپاره‌ای قرار داد.

حمله ارتش صهیونیستی به لبنان در تابستان سال ۱۹۸۲ شدیدترین و گسترده‌ترین حمله این رژیم به لبنان بود و نظامیان صهیونیستی توانستند خیلی آسان و با سرعت نسبتاً بالایی جنوب این کشور را اشغال کنند، ولی نزدیک به ۸۰ روز پشت دیوارهای بیروت ماندند و مقاومت فلسطین به همراه هم‌پیمانان خود با تمام توان خود در برابر صهیونیست‌ها ایستادند و رشادت‌های فراوانی از خود نشان دادند. این در حالی بود که جهان عرب و اسلام و جامعه بین‌المللی نقش تماشایی را در این حوادث ایفا می‌کردند. ارتش اشغالگر قدس حمله خود به لبنان را در تاریخ ۱۹۸۲/۶/۴ و با مشارکت ۱۲۵ تا ۱۵۰ هزار نیرو (از مجموع ۱۷۰ هزار نظامی عضو ارتش) و با حمایت ۱۶۰۰ تانک آغاز کرد. در روز ۹ ژوئن، نظامیان صهیونیستی به نزدیکی‌های بیروت رسیدند و ۶۵ روز (از ۱۹۸۲/۶/۹ تا ۱۹۸۲/۸/۱۲) جنگ در این منطقه ادامه داشت و در نهایت رژیم صهیونیستی را پس از آن به ناکامی در اشغال غرب بیروت تواقفنامه آتش بس را در تاریخ ۱۹۸۲/۸/۱۲ امضا کرد، اما واقعیت این بود که رژیم صهیونیستی اهداف کلی خود را محقق ساخته بود چرا که بر اساس توافق امضا شده، مقاومت فلسطین و مقامات ساف باید از لبنان خارج می‌شدند که این امر منجر به خروج نزدیک به ۱۱ هزار مبارز فلسطینی از لبنان شد. این افراد به پادگان‌هایی در سوریه، عراق، تونس، یمن شمالی و جنوبی، الجزایر و سودان منتقل شدند.

ارتش صهیونیستی به تعهدات خود پایبند نماند و دو هفته بعد از خروج مقاومت فلسطین از لبنان به غرب بیروت حمله کرد و مستقیماً بر جنایت گروه‌های جدایی طلب و متعصب مسیحی در صبرا و شتیلا (فالانژها) نظارت داشت. این

جنایت که در روزهای ۱۶ تا ۱۹۸۲/۹/۱۸ انجام گرفت، به شهادت نزدیک به ۳۵۰۰ زن و کودک و پیر و جوان فلسطینی و لبنانی انجامید.



کشتار صبرا و شتیلا

جنگ سال ۱۹۸۲ عامل شهادت و زخمی شدن نزدیک به ۵۵ هزار فلسطینی و لبنانی بود. هر چند که مبارزان فلسطینی شجاعت و توانایی خود را به خوبی نشان دادند و صهیونیست‌ها نتوانستند مبارزان و فرماندهان آنها را نابود کنند، اما اشغالگران قدس موفق شدند تا اکثر زیرساخت‌های لازم برای فعالیت‌های مبارزاتی فلسطینیان را نابود کنند تا جایی که دیگر خطری جدی برای رژیم صهیونیستی به شمار نمی رفتند و ساف نیز خود را دور از فلسطین و محروم از انجام هر گونه فعالیت نظامی علیه رژیم صهیونیستی در کشورهای همجوار فلسطین می دید.^۱

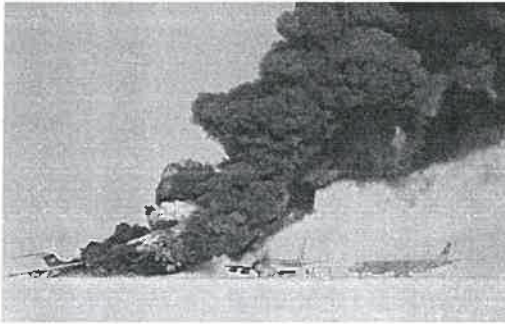
۱. بر اساس منابع صهیونیستی، خسارت‌های وارده به سازمان آزادی بخش فلسطین تا اواسط ژوئیه سال ۱۹۸۲ هزار شهید و ۳ هزار اسیر بود و سوریه هم متحمل شهادت ۲۷۰ نفر و زخمی شدن ۱۰۰۰ تن دیگر و همچنین اسارت ۲۵۰ نفر شد و علاوه بر این، ۳۵۰ - ۴۰۰ دستگاه تانک، ۸۶ فروند هواپیمای نظامی و ۵ فروند هلیکوپتر و ۱۹ سکوی پرتاب موشک سوریه هم منهدم شدند. در مقابل، ۳۵ - ۴۰ دستگاه تانک، یک فروند جنگنده و ۲ فروند بالگرد رژیم صهیونیستی نیز منهدم شده و ۳۰۰ صهیونیست کشته و ۱۶۰۰ نفر دیگر مجروح شدند. مراجعه شود به:

Chaim Herzog, *The Arab-Israeli Wars: War & Peace in the Middle East* (New York & London: Random House, 1982), p. 353.



مجریان عملیات سافوی ۱۹۷۵

در نتیجه شرایط مذکور، میزان عملیات‌های مسلحانه فلسطینیان علیه رژیم صهیونیستی که از خارج فلسطین انجام می‌گرفت در دهه هفتاد کاهش یافت و در دهه ۸۰ هم بسیار کمتر شد، اما در عین حال مبارزان فلسطینی توانستند یک سری عملیات‌های بی‌نظیر و قابل توجه را اجرا کنند که از جمله آنها می‌توان به عملیات "سافوی" اشاره کرد که جنبش فتح آن را به تاریخ ۱۹۷۵/۳/۶ در تل‌آویو انجام داد که منجر به کشته شدن ۱۰۰ صهیونیست شد. عملیات کمال عدوان که توسط جنبش فتح در تاریخ ۱۹۷۸/۳/۱۱ انجام گرفت و منجر به کشته شدن ۳۷ صهیونیست و زخمی شدن ۸۲ نفر دیگر شد دیگر عملیات مهم و قابل ذکر در این دوره بود.



عملیات هواپیما ربایی به دست جبهه خلق ۱۹۷۰



مجریان عملیات الخامسه ۱۹۷۴

در همین حال جبهه خلق برای آزادی فلسطین هم در سال ۱۹۷۰ در زمینه هواپیما ربایی فعالیت می‌کرد. ضمناً در جریان عملیاتی که این گروه در تاریخ ۱۹۷۲/۵/۳۰ و در فرودگاه اللد انجام داد ۳۱ صهیونیست به هلاکت رسیدند و ۸۰ نفر دیگر زخمی شدند. جبهه خلق - شاخه فرماندهی کل - در تاریخ ۱۹۷۴/۴/۱۱ عملیات الخالصه را اجرا کرد که در آن ۱۸ اسرائیلی به هلاکت رسیدند و ۱۵ نفر دیگر زخمی شدند.^۱ این گروه در نوامبر سال ۱۹۸۷ عملیات گلایدر را اجرا کرد. جبهه دموکراتیک نیز عملیات‌های مهمی مانند عملیات ترشیحاً را انجام داد که در تاریخ ۱۹۷۴/۵/۱۵ اتفاق افتاد و به

کشته شدن ۲۷ اسرائیلی و زخمی شدن شماری دیگر انجامید. عملیات‌های بیسان، طبریا، عین زیف و قدس از دیگر عملیات‌های جبهه دموکراتیک بود.

بدین ترتیب، از سال ۱۹۸۲ و با تضعیف فعالیت‌های نظامی ساف، وضعیت سیاسی این سازمان نیز تضعیف شد و طرفداران جریان "واقعگرایی" علاقه‌مند به سازش، انگیزه‌های بیشتری برای حرکت به سمت راهکارهای مسالمت‌آمیز پیدا کردند. واقعیت این بود که ساف از مدتی قبل روند تغییر گفتمان سیاسی خود را آغاز کرده بود و در اواخر دهه ۶۰ خواستار تشکیل یک کشور سکولار - دموکرات

۱. درباره این عملیات، مراجعه شود به: الموسوعة الفلسطينية، ج ۲، ص ۲۱۳ - ۲۱۴ و ۵۶۷ و ج ۳، ص ۶۶۱ -

شده بود که فلسطینیان و یهودیان بتوانند در کنار هم زندگی کنند و از شرط بازگشت مهاجران یهودی به کشورهایشان چشم‌پوشی شود. در ادامه این روند، دوازدهمین اجلاس ملی فلسطین طی روزهای ۱ تا ۱۹۷۴/۶/۸ با برنامه ده ماده‌ای موافقت کرد که اجازه فعالیت سیاسی به عنوان یکی از ابزارهای آزادسازی فلسطین را می‌داد و این در حالی بود که تا قبل از این، مبارزات مسلحانه تنها راه آزادسازی فلسطین شناخته می‌شد. علاوه بر این، برنامه ده ماده‌ای زمینه اتخاذ راهکارهای مقطعی و تشکیل کشور فلسطین در هر بخش آزاد شده فلسطین یا بازپس گرفته شده را هم فراهم می‌کرد. موافقت ساف با طرح سازش عربی (طرح فاس) که در سال ۱۹۸۲ ارائه شد، یک عقب‌نشینی بزرگ از سوی این سازمان به شمار می‌رفت، چرا که ساف با موافقت خود با حق تمامی کشورهای منطقه، از جمله رژیم صهیونیستی برای زندگی مسالمت‌آمیز و آغاز مذاکرات به منظور دستیابی به صلح و سازش، به صورت ضمنی رژیم صهیونیستی و اقدام این رژیم در اشغال بخش اعظم اراضی فلسطینی در سال ۱۹۴۸ را به رسمیت شناخت.^۱ این سازمان در فاصله سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ دوران سختی را پشت سر گذاشت که این مسأله منجر به کاهش فعالیت‌های مبارزاتی مسلحانه و کاهش تأثیر و کارآمدی تلاش‌های سیاسی آن حتی در خود جهان عرب شد.

۱. درباره طرح‌های صلح مراجعه شود به مثلا: منیر الهور و طارق العیسی، مشاريع التسوية للقضية الفلسطينية ۱۹۴۷ - ۱۹۸۵، چاپ دوم (امان: دار الجلیل، ۱۹۸۶).

کشورهای عربی و مسأله فلسطین



عبور ارتش مصر از کانال سوئز اکتبر ۱۹۷۳



به اهتزاز در آمدن پرچم مصر در جنگ اکتبر ۱۹۷۳

نهادینه شدن هویت ملی فلسطینی و به رسمیت شناخته شدن سازمان آزادی بخش فلسطین به عنوان تنها نهاد مشروع فلسطینی عملاً منجر به این شد که کشورهای عربی از زیر بار مسئولیتشان در قبال مسأله فلسطین شانه خالی کرده و آنرا به خود فلسطینیان واگذار کنند. به عبارت دیگر، صدای "قومیتی بودن منازعه" با رژیم صهیونیستی خاموش شد تا این مسأله صرفاً به یک منازعه فلسطینی - صهیونیستی محدود شود و در این شرایط، فلسطینیان باید به تنهایی در مقابل متجاوزترین قدرت جهانی می ایستادند. با مرور زمان و به ویژه پس از سال ۱۹۷۳ مسئولیت کشورهای عربی در قبال فلسطینی‌ها به حمایت سیاسی و اقتصادی از آنها محدود شد و حتی

حجم همین کمک‌های اقتصادی نیز از دهه ۸۰ رو به کاستی گذارد و کشورهای عربی بیشتر مسائل داخلی خود را در اولویت قرار دادند و کشورهای نفت خیز هم سرگرم مشکلات ناشی از کاهش قیمت نفت شدند. در ادامه همین روند، حتی مشکلات و اختلافاتی هم میان ساف و کشورهای عربی به وجود آمد که باعث شد تا این سازمان در انجام وظایف خویش هر چه ضعیف‌تر عمل کند. مشکلات ساف با اردن، مهم‌ترین کشور همجوار فلسطین در دهه هفتاد تداوم داشت و در همین سال‌ها آتش مشکلات ساف با لبنان نیز همچنان شعله‌ور بود. مشکلات ساف با سوریه اگر چه در

سال ۱۹۷۶ کاهش یافت، اما بار دیگر از سال ۱۹۸۳ به بعد این مشکلات و اختلافات با اخراج یاسر عرفات از دمشق تشدید شده و شمال لبنان به ویژه اردوگاه‌های نهر البارد و البداوی در همان سال از حضور طرفداران یاسر عرفات تخلیه شد. روابط ساف با مصر، بزرگترین قدرت جهان عرب به ویژه در فاصله سال‌های ۱۹۷۷ - ۱۹۸۳ و پس از گام نهادن قاهره در مسیر سازش مسالمت‌آمیز و امضای توافقنامه صلح "کمپ دیوید"^۱ تیره شده بود و در همین حال، عراق نیز در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۸ درگیر جنگ علیه ایران شده و عملاً کارآیی خود را در عرصه مسئله فلسطین از دست داده بود.

پس از مخالفتی که سران عرب در اجلاس ۱۹۶۷ خود در خارطوم با شناسایی رژیم صهیونیستی به نمایش گذاشتند و همچنین ورود مصر و سوریه به یک جنگ فرسایشی علیه رژیم صهیونیستی، جهان عرب نشان داد که موضع محکمی را در قبال مسئله فلسطین دارد. در ۶ اکتبر سال ۱۹۷۳ جنگ عربی - اسرائیلی موسوم به جنگ اکتبر آغاز شد که طی آن مصر و سوریه در مقابل رژیم اشغالگر قدس قرار گرفته و توانستند به یک سری موفقیت‌ها دست یابند. مصری‌ها

در ابتدای این جنگ توانستند خود را به بخش شرقی کانال سوئز رسانده و از سوی دیگر به قلب منطقه سینا وارد شوند. سوری‌ها هم توانستند وارد منطقه اشغالی جولان شوند، اما طولی نکشید که رژیم صهیونیستی توانست با استفاده از کمک‌های آمریکا که از



حرکت آریل شارون به سوی تنگه دورسوار در سال ۱۹۷۳

طریق پل‌های ارتباطی هوایی در اختیارشان قرار می‌گرفت، ابتکار عمل را در دست گیرد و به بخش شرقی کانال سوئز (تنگه دورسوار) نفوذ کرده و علاوه بر آن بخش‌های آزاد شده منطقه جولان و ۳۹ روستای جدید سوری که از آنها به نام

"جیب سمسع" یاد می‌شود را هم اشغال کند. چنین می‌گویند که موافقت مصر با قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل برای توقف جنگ در تاریخ ۲۲ اکتبر سوری‌ها را متعجب و مجبور به توقف جنگ کرد. پس از آن جنگ فرسایشی دوباره از سر گرفته شد و نزدیک به ۸۰ روز (از ۲/۱۳ الی ۱۹۷۴/۵/۳۱) به طول انجامید و با امضای توافقنامه ترک مخاصمه به پایان رسید.^۱



نتایج جنگ اکتبر ۱۹۷۳

۱. درباره جنگ در سوریه مراجعه شود به: هشتم کیلانی، الاستراتیجیات العسکرية للحروب العربية الإسرائيلية (بیروت: مرکز مطالعات الوحدة العربية، ۱۹۹۱)، ص ۳۶۸ - ۳۷۲ و الموسوعة الفلسطينية، ج ۲، ص ۱۸۸ - ۱۹۱؛ و محمد بن عبد الغنی النولوی، رؤیة إسلامیة فی الصراع العربي الإسرائيلي (د. م. دن، ۱۹۸۳) ج ۱، ص ۴۵۲؛ و مراجعه شود به:

به موجب توافقنامه ترک مخاصمه‌ای که در تاریخ ۱۹۷۴/۱/۱۸ میان مصر و رژیم صهیونیستی امضا شد، نظامیان صهیونیستی از غرب کانال سوئز عقب‌نشینی کرده و در ۲۰ - ۳۰ کیلومتر شرق آن مستقر شدند. بدین ترتیب، مصر توانست تعداد محدودی از نیروهای امنیتی خود را در مناطق آزاد شده شرق کانال سوئز، در عمق ۸ الی ۱۲ کیومتری این منطقه حفظ کند. در تاریخ ۱۹۷۴/۲/۲۱ نظامیان صهیونیستی از غرب تنگه "دورسوار" عقب‌نشینی کردند و توافقنامه ترک مخاصمه میان طرف صهیونیستی و سوری در تاریخ ۱۹۷۴/۵/۳۱ امضا شد که به موجب آن، نظامیان صهیونیستی از منطقه جیب سسع (۵۵۱ کیلومتر مربع) که در جنگ سال ۱۹۷۳ اشغال شده بود، عقب‌نشینی کردند و شهر القنیطره و برخی مناطق اطراف آن را هم (با مساحت ۱۱۲ کیلومتر مربع) که در سال ۱۹۶۷ اشغال شده بود، تخلیه کردند.^۱



سفر انور سادات به رژیم صهیونیستی سال ۱۹۷۷



امضای قرار داد کمپ دیوید

بهبود نسبی عملکرد کشورهای عربی و خسارت‌های سنگین وارده شده به رژیم صهیونیستی در جنگ اکتبر باعث شکسته شدن اسطوره ارتش شکست‌ناپذیر صهیونیستی و بازسازی روحیه و اعتماد از دست رفته در جنگ سال ۱۹۶۷ شد و از جنگ اکتبر تصویر یک پیروزی درخشان برای طرف‌های عربی در اذهان شکل گرفت و مقامات سوری و مصری مانند یک قهرمان معرفی شدند. انور سادات، رئیس جمهور وقت مصر از این مسأله برای سوق دادن اوضاع به سمت دستیابی به صلح و سازش استفاده کرد و با نشان

۱. هیثم کیلانی، منبع سابق، ص ۴۴۸ - ۴۵۲.

دادن خود به عنوان "قهرمان جنگ اکتبر" و ادعای اینکه مصر به وظایف و مسئولیت‌هایش در قبال فلسطین عمل کرده است کوشید تا مانع از این شود که بعداً کسی وی را در موضع اتهام قرار داده و به کوتاهی محکوم کند. سادات در همین راستا در نوامبر سال ۱۹۷۷ سفری به فلسطین اشغالی داشت و در سپتامبر سال ۱۹۷۸ نیز توافقنامه صلح مصر با اسرائیل با عنوان توافقنامه "کمپ دیوید" را امضا کرد تا جنگ و درگیری میان طرفین متوقف و شبه جزیره سینا آزاد شود. بدین ترتیب، مسأله فلسطین یکی از مهم‌ترین طرف مؤثر در منازعه با رژیم صهیونیستی را از دست داد و این مسأله باعث کاهش احتمال درگیری نظامی فراگیر علیه رژیم صهیونیستی در آینده شد.

شاید ذکر این نکته هم خالی از لطف نباشد که حادثه به آتش کشیده شدن مسجد مبارک الاقصی باعث تأسیس سازمان کنفرانس اسلامی در سال ۱۹۶۹ شد که روزنه‌امیدی برای تشریک مساعی میان مسلمانان به منظور حمایت از مسأله فلسطین به شمار می‌رفت. این سازمان نشست‌های متعددی برگزار کرده و دهها مورد مصوبه را در حمایت از مسأله فلسطین در عرصه‌های سیاسی، مالی، نظامی و اعلان جهاد صادر کرد، اما این مصوبات به مرحله اجرا در نیامد زیرا ساز و کار واقعی برای اجرایی شدن را نداشتند. به نظر می‌رسد که بسیاری از کشورهای اسلامی به جای اینکه برنامه عملی مؤثری ارائه دهند، از این سازمان به عنوان تریبونی برای تخلیه احساسات ملت‌های خویش که مشتاق و شیفته وحدت و آزادسازی اماکن مقدسه اسلامی بودند استفاده کردند. برخی کشورهای اسلامی مانند ترکیه هم روابط خود با رژیم صهیونیستی را حفظ کردند و اکثر این کشورها نیز طرف فلسطینی یعنی سازمان آزادی‌بخش که تنها نماینده قانونی فلسطینیان بود را مسئول می‌دانستند و صرفاً به «آرزوی موفقیت برای این سازمان» بسنده می‌کردند، البته اگر در این مسیر سنگ نمی‌انداختند. این وضعیت باعث شد تا دایره منازعه با رژیم صهیونیستی منحصر به فلسطین شود و مسئله فلسطین عملاً بعد عربی و اسلامی خود را از دست دهد. درگیری‌های میان خود مسلمانان هم تأثیر منفی بر روی نقش جهان اسلام در مسئله فلسطین داشت که از آن جمله می‌توان به جنگ عراق علیه ایران در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ - ۱۹۸۸ اشاره کرد که باعث به هدر رفتن دارایی‌ها و انرژی دو کشور شد.

ظهور جریان اسلام‌گرای فلسطینی

در این مرحله پدیده اسلام‌گرایی در میان فلسطینیان احیا شده و پس از اینکه مردم شاهد شکست ایدئولوژی‌های قومیت‌گرا، سکولار و چپ‌گرا برای حل مسأله فلسطین بودند، تمایل آنها به سمت اسلام‌گرایی افزایش یافت. مشارکت اخوان المسلمین با جنبش فتح در اجرای فعالیت‌های مبارزاتی در فاصله سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۰ در قالب "اردوگاه‌های الشیوخ" در اردن، یکی از مصادیق همین پویایی و احیای اسلام‌گرایی بود، به طوری که آنها تحت لوای جنبش فتح و ضمن حفظ استقلال اداری و تشکیلاتی خود دست به فعالیت‌های مبارزاتی مشترک می‌زدند. در همین راستا، ۳۰۰ نیروی مبارز در قالب ۷ پایگاه مبارزاتی آموزش دیدند و با وجود امکانات و مشارکت محدودشان توانستند در عملیات بزرگی مانند "کمر بند سبز" در تاریخ ۱۹۶۹/۸/۳۱ و دیر یاسین در تاریخ ۱۹۶۹/۹/۱۴ الگوی موفق از مقاومت را به ثبت برسانند. ۱۳ نفر از آنها شهید شدند.^۱



شیخ احمد یاسین

در سال ۱۹۸۰، از وجود تشکیلات موسوم به "کانون جهاد" در اراضی اشغالی سال ۴۸ پرده برداشته شد و نزدیک به ۶۰ نفر از اعضای آن پس از اجرای یک سری عملیات‌ها بازداشت شدند.

نخستین نشانه‌های تأسیس شاخه نظامی جماعت اخوان وقتی ظاهر شد که رهبران این جماعت در سال ۱۹۸۰ شماری از اعضای خود را برای فرا گرفتن آموزش نظامی به خارج اعزام کردند. در همین حال، شیخ احمد یاسین تشکیلات نظامی را در باریکه غزه تأسیس کرد که در مراحل اولیه مسئولیت فرماندهی آن بر عهده "عبد الرحمن

تمراز" و سپس صلاح شحاده بود. درز خبر ایجاد تشکیلات نظامی در سال ۱۹۸۴، ضربه سنگینی به این تشکیلات زد و باعث بازداشت شیخ یاسین به همراه تعدادی از دوستانش شد. این تشکیلات بار دیگر در سال ۱۹۸۶ با نام "مجاهدان فلسطین" بازسازی شد و در دوره قبل از انتفاضه سال ۱۹۸۷ فعالیت خود را از سر گرفت. در

۱. مراجعه شود به: محسن صالح، الطريق إلى القدس، ص ۱۹۶ - ۱۹۸.

سال ۱۹۸۱ هم تشکیلات امنیتی اخوان در باریکه غزه و با عنوان "مجد" تشکیل یافت که بخشی از فعالیت‌های نظامی اخوان به شمار می‌آمد. این تشکیلات امنیتی در سال ۱۹۸۵ بازسازی و گسترش یافت. در تابستان سال ۱۹۸۵ یعنی دو سال قبل از آغاز انتفاضه اول رهبران جماعت اخوان المسلمین تصمیم گرفتند تا از هر فرصتی برای مشارکت در نبرد با رژیم صهیونیستی استفاده کنند.



شهید فتحی شقاقی

در سال ۱۹۸۰ جنبش جهاد اسلامی به رهبری فتحی شقاقی در فلسطین شکل گرفت و بنیان‌گذاران آن از اعضای سابق جماعت اخوان المسلمین بودند. این جنبش دست به یک سری عملیات‌های نظامی زد که عملیات باب المغاربه در تاریخ ۱۶/۱۰/۱۹۸۶ که منجر به زخمی شدن نزدیک به ۸۰ نظامی صهیونیستی شد، از جمله عملیات‌های "گروهان‌های جهاد" بود که در جنبش جهاد اسلامی ادغام شده بود.

در کل، فعالیت‌های جهادی جریان‌های اسلام‌گرا در طول این دوره در مقایسه با سازمان‌های دیگر فلسطینی مانند جنبش فتح به شکل محدودی باقی ماند، اما مقدمه‌ای برای ایفای نقش اساسی در مرحله آتی بود. مهم‌ترین دستاورد جریان اسلام‌گرا در این دوره افزایش محبوبیت مردمی و گسترش آن چه در داخل فلسطین اشغالی و چه در کشورهای اردن، کویت و لبنان و غیره به ویژه از اواسط دهه ۷۰ به بعد بود. از اواخر دهه هفتاد، تشکل‌های اسلامی توانستند پیروزی‌های مهمی را در انتخابات انجمن‌های دانشجویی در دانشگاه‌ها کسب کنند که از جمله آنها می‌توان به پیروزی‌شان در دانشگاه النجاح نابلس و دانشگاه اسلامی غزه اشاره کرد. آنها حتی در دانشگاه‌های اردن هم پیشتاز بودند و به سرعت اتحادیه‌های صنفی را در اختیار خود درآوردند. مهم‌ترین تشکل اسلام‌گرای فلسطینی در دانشگاه کویت ظهور کرد و خالد مشعل توانست به همراه تعدادی از دوستان خود "فهرست اسلام‌گرای حق" را در سال ۱۹۷۷ تشکیل دهد و پس از فارغ التحصیلی هم

"انجمن اسلامی دانشجویان فلسطینی" را در سال ۱۹۸۰ راه‌اندازی کند. اسلام‌گرایان فلسطینی در عرصه فعالیت‌های خیریه، اجتماعی و آموزشی عملکردی موفق داشتند و این مسأله به آنها فرصت داد که پایگاه گسترده و قوی برای خود تشکیل دهند و بدین ترتیب جریان اسلام‌گرا و مشخصاً جماعت اخوان المسلمین رقیب اصلی جریان سکولاریستی شد که جنبش فتح نماینده اصلی آن بود و سازمان آزادی بخش فلسطین را هم زیر سلطه خود داشت.^۱

۱. درباره جریان اسلام‌گرا در این دوره، مراجعه شود به: همان منبع، ص ۱۶۴ - ۱۷۰.

فصل پنجم

مسأله فلسطین ۱۹۸۷ - ۲۰۰۰

مقدمه

هر اندازه که ملت فلسطین در این مرحله از خود رشادت و فداکاری نشان می‌داد، به همان اندازه هم دستاوردهای سیاسی مذاکرات ناامید کننده بود و از سوی دیگر، هر اندازه که چراغ انتفاضه مقدس فلسطین که بیان‌گر اصالت ملت تحت ستم این سرزمین بود تالگو و خودنمایی می‌کرد و زنان و کودکان این سرزمین با سنگ و با روحیه آزادگی و شهادت‌طلبی به جنگ تانک‌های صهیونیستی می‌رفتند، به همان اندازه نتایج توافقنامه‌های اسلو (Oslo) و اقدامات تشکیلات خودگردان فلسطین علیه شهروندان و مبارزان فلسطینی تنفرآور بود. در کل می‌توان مهم‌ترین ویژگی‌های این مرحله را در موارد ذیل خلاصه کرد:

- شروع انتفاضه اول در فاصله سال‌های ۱۹۸۷ - ۱۹۹۳ و ظهور جریان اسلام‌گرای جهادی،
- امضای توافقنامه اسلو میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۹۳ و امتیازهای دردناکی را که از حساب حقوق ملی فلسطینیان به طرف مقابل می‌داد،
- ضعف و شکاف در جهان عرب، بروز منازعه داخلی میان اعراب در پی اشغال کویت توسط عراق و وقوع جنگ و مشکلات ناشی از آن،
- امضای توافقنامه صلح میان اردن و رژیم صهیونیستی،
- فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و تجزیه آن و نیز فروپاشی بلوک شرق و سیل مهاجرت یهودیان به فلسطین و تبدیل شدن آمریکا به تنها قطب قدرت جهانی.

انتفاضه نخست



صحنه‌هایی از انتفاضه نخست فلسطین
در سال ۱۹۸۷

انتفاضه نخست ملت فلسطین در تاریخ ۱۹۸۷/۱۲/۹ و به دنبال شهادت ۴ کارگر فلسطینی شعله‌ور شد. این افراد در یک حادثه رانندگی عمدی کشته شدند که یک روز قبل از شروع انتفاضه توسط صهیونیست‌ها صورت گرفت. جنبش اسلامی فلسطین از همان شب تصمیم به مشارکت در انتفاضه و هدایت این جریان ملی گرفت و بدین ترتیب راهپیمایی گسترده‌ای را در روز ۹ دسامبر برگزار کردند. نقطه آغاز این راهپیمایی که پس از نماز صبح شروع شد مسجد اردوگاه جباليا بود. حاتم ابو سیس در جریان این راهپیمایی به شهادت رسید و پس از آن هم راند شحاده در جریان یک تظاهرات دیگر در نزدیکی بیمارستان شفاء به افتخار شهادت نائل شد. تداوم کشتار فلسطینیان و گسترش دایره راهپیمایی‌ها به سراسر کرانه باختری و باریکه غزه باعث شد تا تمامی فرزندان ملت فلسطین در این جریان شرکت کنند. این انتفاضه ۴ ویژگی اصلی داشت:

نخست: فلسطینیان مقیم اراضی اشغالی فلسطینی (کرانه باختری و باریکه غزه) ابتکار عمل را در مبارزات جهادی به دست گرفتند و حال آن که این اختیار عمل پیش از این در دست فلسطینیان ساکن خارج از کشور بود،
دوم: جریان اسلامگرا با قدرت و کارایی بالایی در انتفاضه مشارکت داشت و به شکل سازمان یافته‌تر و موثرتری خود را در جریان انتفاضه مطرح کرد،
سوم: تمامی اقشار ملت فلسطین و جریان‌ها و گروه‌های سنی در این انتفاضه شرکت داشتند،

چهارم: فلسطینیان جسارت و رشادت زیادی از خود نشان دادند و زنان و کودکان و جوانان هم مشارکت گسترده‌ای در آن داشتند و صحنه‌های زیبایی از ایثار، اتحاد، شهامت و نابودی مظاهر فساد و مزدوری را به نمایش گذاشتند.

وجه تمایز مرحله نخست انتفاضه برگزاری اعتصاب‌ها، راهپیمایی‌ها و وقوع درگیری‌های گسترده مردمی و قطع هر گونه ارتباط و همکاری با اداره امور عمومی رژیم صهیونیستی و پاکسازی جامعه از وجود مزدوران و باندهای ترویج فساد و فروش مواد مخدر بود. پس از نزدیک به ۴ سال، مرحله دوم آغاز شد و عملیات‌های مسلحانه علیه اهداف صهیونیستی به شدت افزایش یافت و در عین حال فعالیت‌های گسترده مردمی کم رنگ شد. جنبش فتح و طرف‌های هم‌پیمان آن در ساف در سپتامبر سال ۱۹۹۳ توافقنامه اسلو را امضا کرده و آن را نقطه پایان انتفاضه اعلام کردند و بدین ترتیب به عملیات‌ها و فعالیت‌های نظامی خود علیه رژیم صهیونیستی پایان دادند، در مقابل، گروه‌های دیگری مانند جنبش مقاومت اسلامی "حماس" و جنبش جهاد اسلامی نه تنها از فعالیت‌های خود دست نکشیدند، بلکه فعالیت‌های جهادی خود را افزایش دادند. با این وجود، تأسیس تشکیلات خودگردان فلسطین در اراضی اشغالی فلسطین در ماه مه سال ۱۹۹۴ باعث شد که تا حد زیادی از شور و شدت انتفاضه کاسته شود و مشارکت‌های مردم کاهش یابد و موضوع منحصر به اعضای جنبش‌ها و تشکل‌های جهادی شود.

بر اساس آمارهای ساف، ۶ سال انتفاضه نخست (از دسامبر سال ۱۹۸۷ تا دسامبر سال ۱۹۹۳) به شهادت ۱۵۴۰ فلسطینی و زخمی شدن ۱۳۰ هزار نفر دیگر انجامید و علاوه بر این، نزدیک به ۱۱۶ هزار نفر نیز بازداشت و به حبس‌هایی با مدت‌های مختلف محکوم شدند.^۱

شکل‌گیری جنبش حماس

شکل‌گیری جنبش مقاومت اسلامی "حماس" با آغاز انتفاضه فلسطین همزمان شد و این جنبش نخستین بیانیه‌اش را در تاریخ ۱۹۸۷/۱۲/۱۴ صادر کرد. حماس - اگر نگوئیم به برجسته‌ترین - حداقل به یکی از تأثیرگذارترین گروه‌های فلسطینی مبدل شد. در منشور جنبش حماس که خود را به عنوان شاخه‌ای از

۱. روزنامه صوت الشعب، امان، ۱۹۹۳/۱۲/۸.

جماعت اخوان المسلمین مطرح کرد آمده است که «جنبش رویکردی اسلامی دارد، ایده‌ها و افکارش برگرفته از اسلام است و در مسیر خود از اسلام الهام می‌گیرد.» حماس در منشور خود آزادسازی فلسطین و تأسیس کشور اسلامی در این سرزمین را هدف خود معرفی کرده و خواستار تربیت درست نسل‌های مختلف ملت فلسطین به منظور دستیابی به اهداف مورد نظر شده است.

حماس توانست پایگاه مردمی گسترده‌ای برای خود کسب کند و طرفداران آن در انتخابات تشکلهای دانشجویی و اتحادیه‌های صنفی یک سوم تا یک دوم از آراء را به خود اختصاص داده و این موارد در دانشگاه‌های النجاح، غزه، الخلیل، بیرزیت و قدس و انتخابات اتحادیه مهندسان، پزشکان، داروخانه داران، وکلا، آموزگاران و اتاق‌های بازرگانی به وضوح قابل مشاهده است. دکتر هشام شرابی که به داشتن گرایش‌های سکولاریستی‌اش شهرت دارد، طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی خاطر نشان کرده است که جنبش حماس شکل جدیدی از مقاومت بوده که تاکنون توانسته است در زمینه به کارگیری مدل‌های جدید ساماندهی ملت فلسطین و توانمندسازی این ملت برای مبارزه فعال نظامی، آن هم بدون نیاز به کمک خارجی، به موفقیت‌هایی دست یابد که سازمان آزادی‌بخش فلسطین و گروه‌های زیر مجموعه آن طی بیش از ۲۵ سال در دست یابی به آن ناکام ماندند.^۱

جنبش حماس معتقد است در سایه برتری نظامی صهیونیست‌ها، همدستی جامعه بین‌المللی با رژیم اشغالگر قدس، ضعف سیاسی فلسطینی‌ها و تفرقه و چند دستگی جهان عرب و اسلام، نمی‌توان هدف خود را آزادسازی فوری فلسطین قرار داد، بلکه باید با مسئله آزادسازی فلسطین به عنوان مسئله ای برخورد کرد که نسل‌های متمادی تداوم می‌یابد. جنبش حماس در این مرحله، حفظ حقوق ملی و روشن نگاه داشتن شعله جهاد را وجهه همت خود ساخته است و با تکیه بر نیروهای آماده ی فداکاری و شهادت که آنها را برای خدمت به آرمان فلسطین تربیت کرده توانسته است با چالش‌های پیش روی خود مقابله کند، تا جایی که تحلیلگران صهیونیستی بر این باورند که «جنبش حماس الگوها و مدل‌های جدیدی از شهروندان فلسطینی را تربیت کرده که همان نسل جدید شهادت طلبان هستند.»

یکی از کارشناسان صهیونیستی به پویایی و ابتکار عمل جنبش حماس اشاره می‌کند. ژنرال اوری ساگی^۱، رئیس سابق دایره اطلاعات نظامی رژیم صهیونیستی به این مسأله اذعان می‌کند که جنبش حماس از شیوه‌های کاری پیشرفته و عالی‌ترین سطح فعالیت محرمانه استفاده می‌کند و عملیات‌های مهم و پیچیده‌ای را اجرا کرده و توانسته پویایی خود را حفظ کند و در مدت زمان کوتاهی نسل‌ها متعددی از رهبران را به جامعه فلسطین معرفی کند و هر باری هم که رهبران‌ش شناسایی، شهید یا بازداشت و زندانی می‌شوند، فرد دیگری جای وی را گرفته و ماموریت او را ادامه می‌دهد.



آوی ساسپورتاسی و ایلان سعدون



شاخه نظامی جنبش حماس که در جریان انتفاضه اول فلسطین با نام "مجاهدان فلسطین" و به فرماندهی شیخ "صلاح شحاده" فعالیت می‌کرد، توانست در تاریخ ۱۹۸۹/۲/۳ یک گروه‌بان صهیونیستی به نام "آوی ساسپورتاسی"^۲ و یک نظامی دیگر به نام "ایلان سعدون"^۳ را در تاریخ ۱۹۸۹/۵/۳ ربوده و به هلاکت برساند، اما این شاخه نظامی خیلی زود با حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی در ماه مه سال ۱۹۸۹ ضربه سنگینی را متحمل شد. این جنبش در ادامه شاخه نظامی کنونی‌اش با نام "گردان‌های شهید عزالدین قسام" را در ماه مه سال ۱۹۹۰ تشکیل داد و جایگزین "مجاهدان فلسطین" کرد.

عبدالعزیز رتیسی و عزیز دویک در مرج الزهور

1. Uri Sagi
2. Avi Sasportas.
3. Ilan Sa,adon.



تبعید شدگان به مرج الزهور

حماس در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۹۹۲

یک نظامی صهیونیستی به نام "نسیم تولیدانو"^۱ را ربود و خواستار مبادله وی با شیخ احمد یاسین شد. پس از مخالفت اسحاق رابین^۲، نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی با این تقاضا، نظامی مذکور را به هلاکت رساند تا رابین در کنست صهیونیستی آغاز جنگ همه جاتبه علیه

این جنبش را اعلام کند و بدین ترتیب ۱۳۰۰ نفر از طرفداران جنبش حماس بازداشت شدند و رژیم صهیونیستی بزرگترین عملیات کوچاندن اجباری بعد از جنگ سال ۱۹۶۷ را آغاز کرد و ۴۱۵ نفر را که اکثریت آنها (۳۸۰ نفر) از رهبران اسلام‌گرای منتسب به جنبش حماس بودند، تبعید کرد؛ اما مخالفت رهبران مذکور با مسأله تبعید و نیز ثبات و ایستادگی‌شان در "مرج الزهور" واقع در مرزهای لبنان،



جنایت گشتار در حرم حضرت ابراهیم
(که باروخ گلدشتاین آن را مرتکب شد)

پیروزی رسانه‌ای بزرگی را در عرصه بین‌المللی و در مقابله با رژیم صهیونیستی برای حماس رقم زد و این جنبش را بیش از پیش در کانون توجهات قرار داد و زمینه ساز افزایش محبوبیت و گسترش پایگاه مردمی آن شد، تا جایی که رژیم صهیونیستی مجبور به

۱ . Nissim Toledano.

۲ . Yitzhak Rabin

موافقت با بازگشت تدریجی تبعید شدگان شده و تمامی آنها تا یک سال بعد به خانه و کاشانه خود برگشتند.^۱

بر اساس مطالعات "غسان دوگر"، جنبش حماس در سال ۱۹۹۳ دست به ۱۳۸ مورد عملیات علیه رژیم صهیونیستی زد که به اذعان وی، ۷۹ صهیونیست در جریان این عملیات‌ها کشته و ۲۲۰ نفر دیگر زخمی شدند.^۲



یحیی عیاش

با وجود اینکه آغاز روند سازش میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین و رژیم صهیونیستی و برخورداری این سازمان از حکومت خودگردان (تشکیلات خودگردان فلسطین) در مناطق مسکونی کرانه باختری و باریکه غزه از سال ۱۹۹۴ به نوعی عملیات‌های جهادی را به امری تقریباً غیرممکن تبدیل کرده بود، ولی بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در عملیات‌های جهادی، به ویژه عملیات‌های شهادت‌طلبانه حاصل شد که از جمله آنها می‌توان به واکنش حماس به کشتار حرم ابراهیمی در تاریخ ۱۹۹۴/۲/۲۵ اشاره کرد

که طی آن توانست ۳۹ صهیونیست را به هلاکت رساند و ۱۵۸ نفر دیگر را زخمی کند. این جنبش در واکنش به ترور "یحیی عیاش"، طراح عملیات‌هایی که هلاکت ۷۰ صهیونیست و زخمی شدن ۳۴۰ نفر دیگر را به دنبال داشت، در تاریخ ۱۹۹۶/۱۱/۵ دست به چندین مورد عملیات در فاصله ۲/۲۵ تا ۱۹۹۶/۳/۳ زد و به اعتراف منابع صهیونیستی ۴۵ صهیونیست را کشته و ۱۱۳ نفر دیگر را هم زخمی کرد. این عملیات‌ها لریزه بر اندام رژیم صهیونیستی انداخت و این رژیم خواستار برگزاری کنفرانسی بین‌المللی با مشارکت کشورهای بزرگ شد با هدف آنچه که این

۱. مراجعه شود به شماره‌های مختلف مجله فلسطین المسلمة، لندن، که به بررسی مفصل عملیات تبعید و اخبار تبعیدشدگان طی سال ۱۹۹۲ پرداخته است.

۲. مراجعه شود به غسان دوگر، موعده مع الشاباک: دراسة فی النشاط العسکری لحرکة حماس و کتاب عزالدین القسام خلال عام ۱۹۹۳ (لندن: فلسطین المسلمة، ۱۹۹۵).

رزیم از آن تحت عنوان "مبارزه علیه تروریسم" یاد می‌کرد. صائب عریقات، از مقامات تشکیلات خودگردان در این باره می‌گوید: تل آویو پروژه سازش خود را بر باد رفته می‌دید. بدین ترتیب، صهیونیست‌ها و تشکیلات خودگردان فلسطین با همکاری مستقیم آمریکا و با استفاده از تمامی تکنولوژی‌های امنیتی کار خود را آغاز کرده و حمله همه جانبه‌ای را برای نابودی هر گروهی که با جریان اسلام‌گرای مبارز ارتباط داشت راه انداختند. جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی در آن دوران یکی از سخت‌ترین مراحل عمر خود را پشت سر گذاشتند و ضربات سنگینی را متحمل شدند و تشکیلات خودگردان توانست اغلب تشکل‌ها و گروهک‌های مقاومت را نابود کند. در این مرحله تا سال ۲۰۰۰، مقاومت صرفاً یک سری عملیات‌های محدود را به اجرا درآورد و در مقابل، فرماندهان برجسته‌ای مانند محی الدین شریف، عماد عوض الله و عادل عوض الله به شهادت رسیدند.



عماد و عادل عوض الله

محی الدین شریف

جنبش حماس در عین حال با فشارهایی از خارج رو به رو شد و بازداشت موسی ابو مرزوق در آمریکا از ژوئیه ۱۹۹۵ تا مه سال ۱۹۹۷، ترور نافرجام خالد مشعل در تاریخ ۱۹۹۷/۹/۲۵، تعطیلی دفاتر این جنبش در اردن در اواخر آگوست سال ۱۹۹۹، اخراج ۴ نفر از رهبران حماس از اردن پس از تحمل بیش از ۲ ماه و نیم حبس و تبعید آنها به قطر در نوامبر سال ۱۹۹۹ از جمله این موارد بود.



موسی ابو مرزوق

با وجود همکاری‌های تشکیلات خودگردان با رژیم صهیونیستی و جامعه بین‌المللی به منظور ریشه کن کردن حماس، فعالان و طرفداران این جنبش همچنان پیروزی‌های خود در انتخابات‌های دانشجویی و صنفی را حفظ کردند و این مسأله پایگاه مردمی گسترده‌ای برای جنبش حماس در داخل و خارج ایجاد کرد.^۱



سوء قصد به جان خالد مشعل

از سوی دیگر، جنبش جهاد اسلامی فلسطین دست به یک سری عملیات‌های بی‌نظیر مسلحانه و شهادت‌طلبانه زد که از آن جمله می‌توان به عملیات نتساریم^۲ در نوامبر سال ۱۹۹۴، عملیات بیت لید در ژانویه سال ۱۹۹۵ و عملیات تل آویو در ماه مارس سال ۱۹۹۶ اشاره کرد و در همین حال، جهاد اسلامی نیز

در معرض همان فشارها و تعقیب و گریزهایی بود که حماس با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. فتحی شقاقی، رهبر برجسته این جنبش در تاریخ ۱۹۹۵/۱۰/۲۶ و در عملیاتی توسط سازمان موساد ترور شد. نتایج انتخابات دانشجویی نشان می‌دهد که ۳ الی ۵ درصد آراء در اختیار جنبش جهاد اسلامی بوده است.

۱. درباره حماس، مراجعه شود به: محسن صالح، الطريق إلى القدس، ص ۱۸۲ - ۲۰۵؛ و خالد الحروب، حماس (بیروت: مؤسسة الدراسات الفلسطينية، ۱۹۹۷).

سازمان آزادی بخش فلسطین

از مبارزات مسلحانه تا سازش مسالمت آمیز

سازمان آزادی بخش فلسطین در پی تلاش‌های مکرر برای پایان دادن به فعالیت‌های نظامی‌اش دچار ضعف سیاسی شد و در اجلاس سران عرب در امان که در اکتبر سال ۱۹۸۷ برگزار شد، این سازمان تا حد زیادی در حاشیه قرار گرفت. زمانی که انتفاضه فلسطین کلید خورد، ساف از آن به عنوان سکوی پرتاب سیاسی خود استفاده کرد و در صدد بهره‌گیری از آن برآمد. لذا یک ماه پس از آغاز انتفاضه، رهبری یکپارچه ملی برای آن تشکیل داد و گروه‌های فلسطینی و به ویژه جنبش فتح نقش موثری در انتفاضه ایفا کردند. رژیم صهیونیستی در واکنش به این مسأله و سرکوب شدید انتفاضه فلسطین، در تاریخ ۱۶/۴/۱۹۸۸ ابو جهاد، مرد شماره دو ساف و جنبش فتح در تونس را ترور کرد. ساف از لغو مناسبات اداری و حقوقی اردن با کرانه باختری در تاریخ ۳۱/۷/۱۹۸۸ استفاده کرد تا خود را تنها نماینده رسمی اهالی کرانه باختری معرفی کرده و وارد عرصه "طرح صلح فلسطینی" شود.

در نوزدهمین نشست شورای ملی فلسطین وابسته به ساف، طی روزهای ۱۲ الی ۱۵/۱۱/۱۹۸۸، برنامه سیاسی فلسطین تدوین شد که مبتنی بر پذیرش قطع نامه شماره ۱۸۱ سازمان ملل متحد، مصوب به سال ۱۹۴۷ بود، قطع نامه‌ای که بر تقسیم فلسطین به دو کشور عربی و یهودی تأکید داشت. ساف در جریان این نشست ساف برای اولین بار قطعنامه شماره ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل، مصوب نوامبر ۱۹۶۷ را پذیرفت و خواستار حل و فصل سیاسی امور از طریق برگزاری کنفرانسی بین‌المللی شد. این سازمان برای اینکه فلسطینیان را در مورد نوشیدن این جام زهر قانع سازد، در جریان نوزدهمین نشست شورای ملی، "استقلال فلسطین" را اعلام کرد و این مسأله با استقبال گسترده جامعه بین‌المللی مواجه شد و طی چند ماه نزدیک به ۱۲۰ کشور به جز آمریکا و بلوک غرب استقلال فلسطین را به رسمیت شناختند. با وجود اینکه موضوع تشکیل کشور فلسطینی صرفاً یک "آرزو" بود و در عمل هیچ اثری از آن نبود، ولی طرح این موضوع توانست مسأله فلسطین را بار دیگر به بحث داغ محافل بین‌المللی تبدیل کند و باعث حضور سیاسی دوباره ساف شود، البته پس از اینکه ساف به کاستن از سطح خواسته‌ها و حذف برنامه‌های مبارزاتی‌اش تن داد.



شورای ملی فلسطین سال ۱۹۸۸ در الجزایر

در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود، تحولاتی در جهان عرب و عرصه بین‌المللی به وقوع پیوست که باعث تضعیف بیشتر موقعیت فلسطین و جهان عرب و ضعف و از هم گسیختگی آن شد، به ویژه پس از حمله عراق به کویت در تاریخ ۱۹۹۰/۸/۲ و خصومتی که در پی آن میان کشورهای عربی شکل گرفت و به هدر رفتن منابع و سرمایه‌های کشورهای عربی، تخریب زیرساخت‌های نظامی عراق، مهاجرت صدها هزار نفر از فلسطینیان مقیم کویت در جریان تجاوز عراق به این کشور و پس از عقب نشینی‌اش از آن و سلب حمایت‌ها از ساف ایجاد شد. حمله به کویت و جنگی که به تبع آن به وقوع پیوست و پیامدهایی که این موضوع به دنبال داشت، تأثیر فاجعه‌باری بر روی مسئله فلسطین گذاشت.

در این دوره و در عرصه بین‌المللی نیز شاهد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و بلوک شرق، خروج کشورهای عضو بلوک فروپاشی شده از دایره دشمنی با آمریکا و ورودشان به عرصه توافق با بلوک غرب و جلب رضایت آن هستیم. کشورهای عضو بلوک شرق ضمن گرایش به سمت سرمایه‌داری و دموکراسی غربی، به کمک‌های اقتصادی غرب احساس نیاز می‌کردند. این مسئله به نوبه خود منجر به بر هم خوردن موازنه سیاسی در عرصه بین‌المللی شد، موازنه‌ای که وجود آن تا حدی به نفع

طرف‌های فلسطینی و عربی بود و اختلاف و تقابل میان دو جبهه سرمایه‌داری و سوسیالیستی فرصت بیشتری برای مانورهای ساف فراهم می‌کرد.

بدین ترتیب آمریکا به ویژه پس از جنگ خلیج فارس در اوایل سال ۱۹۹۱ به اولین و تنها قدرت جهان تبدیل شده و افزایش نفوذ یهودیان صهیونیست در این کشور باعث وخامت بیشتر اوضاع شد تا جایی که در دولت بیل کلینتون^۱ رئیس جمهور وقت آمریکا چندین پست وزاری مهم و حساس به یهودیان سپرده شد که از آن جمله می‌توان به واگذاری وزارت خارجه آمریکا به "مادلین آلبرایت"^۲، سپردن وزارت دارایی به "رابرت رابین"^۳، تفویض وزارت دفاع به "ویلیام کوهن"^۴ و واگذاری وزارت کشاورزی به "دان گلیکمن"^۵ اشاره کرد. علاوه بر این، از ۱۱ عضو شورای امنیت ملی آمریکا هفت نفرشان هم یهودی بودند و "آلن گرینزین"^۶ یهودی نیز ریاست شورای "فدرال رزرو" آمریکا (بانک مرکزی این کشور) و "جرج تنت"^۷ یهودی ریاست سازمان مرکزی اطلاعات (CIA) را بر عهده داشتند و تعدادی از شخصیت‌های یهودی در پست‌های مهم دیگر ایفای نقش می‌کردند.

-
1. Bill Clinton.
 2. Madeleine Albright.
 3. Robert Rubin.
 4. William Cohen.
 5. Dan Glickman.
 6. Alan Greenspan.
 7. George Tenet.



بيل كلينتون



جورج تنت



آلن گرينزين



ويليام كوهن



رابرت راين



دان جيلکمان



مهاجران یهودی

دولت آمریکا از مسأله فروپاشی شوروی سابق برای سلطه جویی و اعمال دیدگاه‌های خویش در خصوص نظم جدید جهانی استفاده کرد و در عین حال می‌کوشید مسأله فلسطین را به نفع منافع هم‌پیمان استراتژیکش، "اسرائیل" فیصله دهد. در همین حال، رژیم صهیونیستی هم بهترین استفاده را از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و بلوک شرق کرد و روابطش را با این کشورها احیا کرد تا بار دیگر دروازه‌های مهاجرت یهودیان به ویژه از کشورهای تازه استقلال یافته اتحاد جماهیر شوروی به فلسطین اشغالی باز شود. اسرائیل در تاریخ ۲۰۰۰/۵/۷ توانست ورود "یک میلیون" مهاجر را از آغاز

مهاجرت یهودیان از اتحاد جماهیر شوروی سابق به فلسطین اشغالی در سپتامبر ۱۹۸۹ جشن بگیرد.^۱ در این موج مهاجرت یهودیان به فلسطین اشغالی نزدیک به ۹۲

هزار دانشمند متخصص در زمینه‌های مختلف از جمله هزاران متخصص هسته‌ای و تعداد زیادی از افراد زبده نظامی به این سرزمین مهاجرت کردند^۲ که این مسأله خطر رژیم صهیونیستی و پروژه آن در منطقه را افزایش داد.

واشنگتن در این جو مطلوب و ایده آل برای رژیم صهیونیستی، توانست کشورهای عربی را به کنفرانس صلح عربی - اسرائیلی در اکتبر سال ۱۹۹۱ در مادرید بکشاند و بعد از آن مذاکرات مستقیم طرفین برای صلح و سازش آغاز شد، اما دو سال مذاکره باعث نشد که رژیم



حیدر عبدالشافی

۱. روزنامه شارجه، الشارقه (امارات)، ۲۰۰۰/۵/۸.

۲. روزنامه شارجه، ۲۰۰۰/۱/۲۵، به گفته این منبع، ۱۰ هزار دانشمند هسته‌ای در رژیم صهیونیستی حضور دارند.

صهیونیستی از لجبازی و سرسختی‌اش دست بردارد. شوک بزرگ با اعلان امضای توافقنامه اسلو میان طرفین رقم خورد و پرده از مذاکرات مخفیانه‌ای برداشت که از تاریخ ۱۹۹۳/۱/۲۰ شروع شده بود. مذاکرات یادشده بدون آگاهی هیأت مذاکره‌کننده رسمی فلسطینی به ریاست "حیدر عبد الشافی" و مقامات ساف برگزار شده بود. این توافقنامه در تاریخ ۱۹۹۳/۸/۱۹ در شهر اسلو نیروژ پاراف شده و در تاریخ ۱۹۹۳/۹/۱۳ همان سال به صورت رسمی در واشنگتن و با حضور بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، یاسر عرفات، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و اسحاق رابین، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی امضا شد. محمود عباس به نمایندگی از طرف فلسطینی و شیمون پرز، وزیر خارجه اسرائیل به نمایندگی از طرف صهیونیستی امضا شد و وزرای خارجه آمریکا و روسیه هم به عنوان شاهد آن را امضا کردند.



امضای توافق نامه اسلو

توافقنامه اسلو^۱ که تشکیلات خودگردان فلسطین بر اساس آن تأسیس شد یک توافقنامه مقطعی به شمار می‌رفت. بدین صورت که قرار بود در مرحله اول حکومت خودمختاری در باریکه غزه و اریحا تأسیس شود و در مراحل بعدی مناطق فلسطینی بیشتری تحت کنترل آن قرار گیرند و اختیارات بخش‌های آموزش، بهداشت، امور اجتماعی، مالیات‌های مستقیم و گردشگری در حوزه اختیارات آن واقع شود. از سوی دیگر، مقرر شده بود که مذاکرات درباره مسائل سرنوشت‌ساز و مشمول حل نهایی قضیه فلسطین دو سال پس از آغاز به کار تشکیلات خودگردان آغاز شود، اما رژیم صهیونیستی همواره در انجام تعهدات خود تعلل و کوتاهی می‌کرد و موانع متعددی بر سر راه واگذاری اختیارات به فلسطینیان قرار می‌داد که اکثراً حول محور درخواست از تشکیلات خودگردان برای موفقیت در آزمون اسرائیلی مبارزه علیه جنبش حماس و دیگر جنبش‌های مقاومت و امتیازدهی‌های بیشتر می‌چرخیدند.

توافقنامه‌های مفصل دیگری هم در ادامه این مسیر امضا شدند که توافقنامه قاهره در ۱۹۹۴/۵/۴، توافقنامه طابا در تاریخ ۱۹۹۵/۹/۲۸، توافقنامه وای ریور پلنتیشن^۲ و تفاهم‌نامه شرم الشيخ در تاریخ ۱۹۹۹/۹/۴ از جمله آنها بودند. مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین به مناطق "آ" و "ب" تقسیم شدند و تشکیلات خودگردان تا سال ۲۰۰۰ تنها کنترل امنیتی و اداری ۱۸ درصد از اراضی کرانه باختری را که در گروه "آ" قرار داشتند عهده دار بود. کنترل اداری ۲۰ الی ۲۵ درصد از اراضی کرانه باختری که جزء مناطق "ب" تلقی می‌شد در اختیار تشکیلات مذکور بود. گفتنی است که کنترل امنیتی منطقه «ب» به صورت مشترک میان این تشکیلات و رژیم صهیونیستی انجام می‌گرفت.

مهم‌ترین انتقادات و ملاحظات وارده به توافقنامه اسلو در موارد زیر خلاصه

می‌شود:

۱- مسئله فلسطین مسئله تمامی مسلمانان است. این نبردی است که نسل‌های بعدی درگیر آن خواهند بود و هیچ یک از این نسل‌ها حق تسلیم شدن یا

۱. درباره توافقنامه اسلو و توافقنامه‌های بعدی، مراجعه شود به: عماد یوسف و دیگران، الانعکاسات السیاسیة لاتفاق الحکم الذاتي الفلسطینی (عمان: مرکز دراسات الشرق الأوسط، ۱۹۹۵)، و منیر شفیق، اسلو "ا" و "ب": المسار و المآل (لندن: فلسطین المسلمة، ۱۹۹۷)؛ و محسن صالح، الطريق إلى القدس، ص ۱۷۴ - ۱۸۲.

2. Wye River Plantation Agreement.

امتیاز دادن به دشمن را ندارد، زیرا با این کار حق نسل‌های بعدی را ضایع می‌کند. علمای برجسته مسلمان بر روی ممنوعیت سازشی که به این شکل میان تشکیلات خودگردان و اسرائیل صورت می‌گرفت اجماع نظر داشتند و جهاد برای آزادسازی سرزمین را واجب می‌دانستند.

۲- مقامات ساف در موافقت یا توافقنامه اسلو و توافقنامه‌های متعاقب آن تکروری کرده و حتی از خود ملت فلسطین که درون خود جریان‌های گسترده سیاسی مخالف توافق نامه اسلو را جای داده بود نظرخواهی نکردند. از جمله این مخالفان می‌توان به اسلام‌گرایان، چپ‌گرایان و ملی‌گرایان و حتی شماری از خود اعضای فتح اشاره کرد.

۳- مقامات ساف "حق موجودیت رژیم صهیونیستی" را به رسمیت شناختند و اقدام این رژیم در اشغال ۷۷ درصد از اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ را مشروع دانسته و آن را به عنوان مسئله غیر قابل بحث پذیرفتند.

۴- در این مذاکرات مهم‌ترین مسائل مورد بحث و بررسی قرار نگرفته و تصمیم در مورد آنها به مرحله مذاکرات نهایی موکول شده و ساف متعهد شد که هرگز به استفاده از زور و قدرت نظامی متوسل نشود و در واقع، سرنوشت مسائل سرنوشت ساز به میزان "کرم و لطف" رژیم صهیونیستی بستگی پیدا کرد که عناصر قدرت و برگ‌های برنده را در اختیار داشت. این مسائل حیاتی عبارت بودند از:

الف: آینده شهر قدس

ب: آینده آوارگان فلسطینی

ج: آینده شهرک‌های صهیونیست‌نشین موجود در کرانه باختری و باریکه غزه

د: مساحت کشور فلسطینی موعود و حاکمیت آن بر اراضی تحت اختیارش



۵ - در معاهده اسلو، مسئله مرزها و امنیت خارجی در حیطه اختیارات تشکیلات خودگردان فلسطین قرار نمی‌گیرد و هیچ‌کس بدون کسب مجوز از رژیم صهیونیستی نمی‌تواند وارد مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان فلسطین

۸- ساف در عین این که خود را ملزم به عدم استفاده از مقاومت مسلحانه علیه رژیم صهیونیستی و حل تمامی مشکلات خود با این رژیم از طریق راهکارهای مسالمت‌آمیز می‌دانست، به موجب تعهداتش در خصوص برقراری صلح، مجبور به سرکوب اقدام مسلحانه علیه رژیم صهیونیستی و جنگ علیه آن دسته از فلسطینیانی شد که دست به چنین اقدامی می‌زدند. بدین ترتیب، تشکیلات خودگردان عملاً به ابزاری برای تأمین "امنیت رژیم صهیونیستی" در مناطق تحت حاکمیت خود تبدیل شد و برای اثبات "حسن نیت" خود و حفظ صلح و سازش با اسرائیل بازداشت‌های گسترده و شدیدی را آغاز کرد.

ادوارد سعید، نویسنده برجسته فلسطینی تا حد زیادی درست گفته بود که «عرفات ملت خود را در دامی انداخت که هیچ راه خروجی از آن وجود ندارد»^۱ هشام شرابی، از اندیشمندان فلسطینی هم در این باره می‌گوید که «مقامات فلسطینی از نحوه تصمیم‌گیری درست و شیوه تعیین سرنوشت یک ملت بی خبر هستند»^۲

تشکیلات خودگردان

روند ورود نیروهای پلیس فلسطین به باریکه غزه در تاریخ ۱۹۹۴/۵/۱۸ آغاز شد و اعضای حکومت خودگردان در تاریخ ۱۹۹۴/۷/۵ در مقابل یاسر عرفات در شهر اریحا مراسم تحلیف را به جای آوردند. بسیاری از همان نگرانی‌هایی که درباره روند سازش و عملکرد احتمالی تشکیلات خودگردان وجود داشت درست از آب درآمد. از آنجایی که توافقنامه‌های مربوط به موجودیت تشکیلات خودگردان موقتی بود، اختیار اراضی فلسطینی به شیوه "قطره چکانی" به تشکیلات خودگردان تحویل داده می‌شد و تحقق هر گونه پیشرفتی منوط به رضایت طرف صهیونیستی بود، تشکیلات خودگردان عملاً خود را نیازمند لطف و مرحمت طرف مقابل می‌دید و به منظور دستیابی به حقوق خود هر چقدر هم که اندک باشد راهی جز تسلیم در مقابل فشارها نداشت. در عین حال، رژیم صهیونیستی می‌کوشید تا با تعلل خود امتیازات بیشتری از تشکیلات خودگردان بگیرد و هر گونه پیشرفت در روند سازش را به سرکوب مخالفان مسلح توسط تشکیلات رام الله منوط کند. این رژیم عملاً

۱. الحیات، ۱۹۹۵/۸/۱۲.

۲. الحیات، ۱۹۹۵/۳/۵.

موفق شد جنبش‌های حماس، جهاد اسلامی و مخالفان مسلح را به عنوان مانعی بر سر راه صلح و سازش معرفی کند که تشکیلات خودگردان باید آنها را سرکوب کند تا به آنچه که به عنوان اهداف ملی فلسطینی تعیین کرده بود برسد.

پس از گذشت چندین سال از امضای توافقنامه‌های اسلو، رژیم صهیونیستی به تأخیر و تعلل‌های خود ادامه داد و سرنوشت مسائل اساسی را مشخص نکرد که به موجب توافقنامه اسلو باید تا سال ۱۹۹۸ تکلیف‌شان تعیین می‌شد. تشکیلات خودگردان عملاً سیطره مناطق مسکونی فلسطینی را در دست داشت که صهیونیست‌ها از مدت‌ها قبل سعی در واگذاری تمامی "مسئولیت‌های درد سر ساز" آن مانند پیگردهای امنیتی، دریافت مالیات‌ها و ارائه خدمات شهری به طرف مقابل را داشتند تا استعماری "بی دردسر" در سرزمین فلسطین داشته باشند.

بدین ترتیب، مسئولیت‌های تشکیلات خودگردان در حوزه امنیت افزایش یافت و این نهاد برای انجام وظیفه خویش تعداد نیروهای پلیس خود را به حدود ۴۰ هزار نفر رساند تا بیشترین تعداد پلیس را نسبت به جمعیتش در جهان داشته باشد. تشکیلات رام الله ۸ نهاد امنیتی مختلف تشکیل داده بود که در برخورد با مخالفان از هیچ اقدامی ابا نمی‌کردند و به صورت مستقیم و آشکار با سرویس‌های امنیتی رژیم صهیونیستی و آمریکا همکاری می‌کرد. این وضعیت افزایش بودجه امنیتی را به دنبال داشت تا جایی که این میزان در سال ۲۰۰۰ میلادی ۷۰ درصد از کل بودجه تشکیلات رام الله را به خود اختصاص داده بود.^۱

این امر به بهای ضربه خوردن به وضعیت اقتصاد فلسطین، مؤسسات آموزشی، آزادی‌های سیاسی و فعالیت نهادهای اجتماعی انجام گرفت و در آوریل سال ۲۰۰۰ میلادی، شخصیت‌های برجسته فلسطینی و سازمان‌های حقوق بشری توافقنامه اسلو را به مثابه فاجعه‌ای اقتصادی و سیاسی برای فلسطینیان قلمداد کرده و طی سندی که در واشنگتن منتشر شد خواهان استعفای عرفات شدند. بر اساس این سند، سهم هر فلسطینی از درآمد سرانه ۳۰ درصد کاهش یافته و آمار بیکاری در کرانه باختری و باریکه غزه از سال ۱۹۹۳ به بعد سه برابر شده بود.^۲

۱. بر اساس اخبار منتشر شده در تاریخ ۲۰۰۰/۱۲/۱، مراجعه شود به: المرکز الفلستینی للإعلام، ۲۰۰۰/۱۲/۲.

به آدرس اینترنتی: <http://www.palestine-info.info/ar>

۲. روزنامه شارجه، ۲۰۰۰/۴/۱۶.

تشکیلات خودگردان فلسطین با مشکل فساد مدیریتی و پارتی بازی در تمامی نهادها و دستگاه‌های وابسته به خود مواجه بود تا جایی که "محمد جهاد"، یکی از رهبران برجسته جنبش فتح خود در این باره گفت: «عرفات یک سری دزد و باجگیر را دور خود جمع کرده است»^۱ یک شخصیت دیگر فلسطینی هم گفته بود که «عربده کشی در خیابان‌ها به مسأله روزمره تبدیل شده و بوی متعفن رشوه خواری و پارتی بازی انسان را آزار می‌دهد»^۲ در ماه مه سال ۱۹۹۷ گزارش کمیته نظارت و بازرسی پارلمان فلسطین وابسته به تشکیلات خودگردان منتشر شد که در آن حجم فساد مالی و اختلاس در نهادهای تشکیلات خودگردان بیش از ۳۲۶ میلیون دلار آمریکا برآورد شده بود که مبلغ واقعا هنگفتی است و درک حجم این مبلغ هنگامی میسر می‌شود که آن را با کل بودجه تشکیلات خودگردان که در حدود یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار بود مقایسه کنیم. این وضعیت باعث شد که پارلمان فلسطین با ۵۶ رای موافق در مقابل یک رای مخالف از دولت عرفات سلب اعتماد کند. در نوامبر سال ۱۹۹۹ میلادی ۲۰ اندیشمند و شخصیت برجسته فلسطینی وابسته به تشکیلات خودگردان سندی با عنوان "سند ۲۰" امضا کردند و تشکیلات رام الله را به فساد، پارتی بازی، سرکوب آزادی‌ها و ناکارآمدی متهم کردند. هشام شرابی در توصیف وضعیت مذکور گفت: «تشکیلات خودگردان با ساختار فعلی شش نماینده ملت فلسطین نیست. این تشکیلات توان ایجاد هیچ‌گونه تغییر در وضعیت معیشتی ملت فلسطین را ندارد و خود یکی از عوامل وخامت اوضاع فاجعه‌بار فلسطین است.»^۳

از سوی دیگر، جریان اپوزسیون مقاومت به شدت از سرکوب‌گری سرویس‌های امنیتی تشکیلات خودگردان و حملات مداوم این تشکیلات برای نابودی‌شان در فشار بود. که تشکیلات خودگردان در نخستین سال تأسیس خود ۱۲ موج بازداشت را به اجرا گذاشت. در باریکه غزه که مساحتش از ۳۶۳ کیلومتر مربع فراتر نمی‌رفت، ۲۴ زندان و بازداشتگاه احداث کرده بود و به عنوان مثال، در یک ماه (۴/۱۹ - ۱۹۹۵/۵/۱۹) دستگاه‌های امنیتی این تشکیلات برای سرکوب فعالان جریان

۱. روزنامه السیاسة، کویت، ۱۹۹۵/۴/۲۷.

۲. روزنامه الشرق الأوسط، لندن، ۱۹۹۵/۳/۲۲.

۳. اظهارات هشام شرابی در: الحیات، ۱۹۹۵/۳/۵.

اسلام‌گرا، ۱۲۸ بار به ۵۷ مسجد حمله کردند.^۱ پس از هر مورد عملیات جهادی، اقدامات به اصطلاح امنیتی آغاز می‌شد و شدیدترین این اقدامات امنیتی در ماه مارس سال ۱۹۹۶ و به دنبال وقوع عملیات شهادت‌طلبانه جنبش حماس انجام شد که برای گرفتن انتقام خون شهید یحیی عیاش صورت گرفت. تلاش‌ها برای گفتگوی میان تشکیلات خودگردان و جنبش حماس موفقیت‌آمیز نبود و عناصر تشکیلات رام الله بارها و بارها گفتگوکنندگان عضو حماس را بازداشت و مورد شکنجه قرار داده بودند که از جمله آنها می‌توان به "حسن یوسف"، "جمال سلیم" و دیگران اشاره کرد. در سایه همکاری‌های امنیتی میان رژیم صهیونیستی، تشکیلات خودگردان و طرف آمریکایی بسیاری از عملیات‌های جهادی خنثی شد و تعداد زیادی از مبارزان فلسطینی بازداشت شدند. در ژانویه سال ۱۹۹۷ سازمان‌های حقوق بشری اعلام کردند که ۱۶۰۰ شهروند فلسطینی در زندان‌های تشکیلات خودگردان زندانی هستند که ۷۰۰ نفر از آنها بدون هیچ محاکمه یا اتهامی به زندان افتاده‌اند.^۲

رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی طی عمر ۵۲ ساله خود (۱۹۴۸ - ۲۰۰۰) توانست نزدیک به دو میلیون و ۹۰۰ هزار مهاجر یهودی را به فلسطین اشغالی بکشد و جمعیت یهودیان فلسطین را از ۶۵۰ هزار نفر در سال ۱۹۴۸ به ۴ میلیون و ۹۴۷ هزار نفر در سال ۲۰۰۰ افزایش دهد که این آمار نزدیک به ۳۸ درصد از جمعیت یهودیان کل جهان را تشکیل می‌داد.^۳

از سوی دیگر، اسرائیل در این دوره توانست از لاک انزوای بین‌المللی خارج شود. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و نظام‌های کمونیستی، روسیه و بلوک

۱. داود سلیمان، السلطة الوطنية الفلسطينية في عام ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ (عمان: مرکز دراسات الشرق الأوسط، ۱۹۹۵)، ص ۱۳۵.

17-Palestine Facts 1997, Palestinian Academic Society for the Study of International Affairs (PASSIA), http://www.passia.org/palestine_facts/chronology/1997.htm

۲. درباره مهاجرت یهودیان و جمعیت آنها مراجعه شود به:

Central Bureau of Statistics (CBS), *Statistical Abstract of Israel 2010*, no. 61, table 4.2, http://www1.cbs.gov.il/shnaton61/st04_02.pdf

و مراجعه شود به: عمران ابو صبیح، الهجرة اليهودية حقایق و أرقام: ۱۸۸۲ - ۱۹۹۰ (عمان: دار الجلیل ۱۹۹۱).

شرق درصدد افتتاح سفارتخانه‌های خود در فلسطین اشغالی و تقویت مناسبات سیاسی و اقتصادی خود با رژیم صهیونیستی برآمدند. با تضعیف کشورهای عربی و اسلامی پس از حمله عراق به کویت و جنگ خلیج فارس در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ و امضای توافقنامه‌های اسلو از سوی سازمان آزادی بخش فلسطین، اردن توافقنامه سازش مسالمت‌آمیز با رژیم صهیونیستی عقد کرد و پس از آن هم برخی دیگر از کشورهای عربی دفتر نمایندگی تجاری یا دفتر حفظ منافع (قطر، عمان، تونس و ...) در فلسطین اشغالی راه انداخته و بیش از ۵۰ کشور دیگر جهان هم روابط دیپلماتیک و اقتصادی با رژیم صهیونیستی برقرار کردند.

وقتی که پروژه آزادسازی و جنگ‌های عربی علیه «اسرائیل» کمرنگ شد و تشکیلات خودگردان مسئول سرکوب مخالفان مسلح رژیم صهیونیستی در کرانه باختری و باریکه غزه شد، این رژیم توانست نوعی حالت آرامش نسبی را به دست آورده و رشد اقتصادی خود را افزایش دهد. در این شرایط بود که تولید ناخالص داخلی رژیم صهیونیستی از ۱۵ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۳ به ۱۰۵ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۰ رسید که این نشانگر رشد ۷ برابری (۶۸۹ درصدی) اسرائیل در این زمینه بود. و بدین ترتیب، دیگر به کمک‌های آمریکا و مساعدت‌های خارجی وابستگی نداشت، مساعدت‌هایی که در سال ۱۹۸۳ نزدیک به ۲۵ درصد از درآمد ناخالص ملی این رژیم را تشکیل می‌دادند. در سال ۲۰۰۰، کمک‌های خارجی کمتر از ۳ درصد کل بودجه این رژیم را تشکیل می‌داد، هر چند که حجم کمک‌ها و مساعدت‌های طرف‌های خارجی هیچ تغییری نکرده و همچنان ارزش ۴ میلیارد دلاری خود در سال را حفظ کرده بود. در سال ۲۰۰۰ میانگین درآمد سرانه هر فرد در اسرائیل به ۱۸۳۰۰ دلار رسید که یکی از بالاترین درآمدهای سرانه در کل جهان بود.

فصل ششم

مسأله فلسطین ۲۰۰۰-۲۰۱۱

مقدمه

در دهه اول قرن ۲۱ میلادی، مسأله فلسطین رنگ و بوی متفاوتی به خود گرفت و بروز عوامل و متغیرهای متعدد بر مسیر حرکت این مسأله تأثیر گذاشت، اما نتایج سرنوشت‌سازی به دنبال نداشت. از مهم‌ترین این حوادث و تحولات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- آغاز انتفاضه الاقصی در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ الی ۲۰۰۵ که پایه‌های امنیت و اقتصاد رژیم صهیونیستی را به لرزه درآورده و پایبندی ملت فلسطین به حفظ حقوق، سرزمین و اماکن مقدسه خود را به وضوح نشان داد.

- تبدیل جنبش حماس به بازیگری اصلی در عرصه فلسطین به ویژه پس از ایفای نقش اساسی در انتفاضه الاقصی، پیروزی در انتخابات پارلمانی، تشکیل دولت دهم فلسطین، در دست گرفتن کنترل باریکه غزه و موفقیت در مقابله با تجاوزات رژیم صهیونیستی و حفظ پایگاه مردمی گسترده در داخل و خارج از فلسطین.

- بروز شکاف داخلی، کشمکش میان جنبش‌های فتح و حماس، تقسیم جغرافیایی مدیریت تشکیلات خودگردان میان رام الله و غزه، تعطیلی ساف و نهادهای وابسته به آن.

- گرایش جامعه صهیونیستی به سمت افراطی‌گری مذهبی و راست‌گرایی بیشتر و بروز ضعف و تفرقه میان جریان‌های چپ‌گرا.

- به بن‌بست رسیدن راهکار سازش: این اتفاق در سایه اصرار رژیم صهیونیستی بر تداوم شهرک‌سازی در کرانه باختری و در حالی صورت گرفت که تشکیلات خودگردان فلسطین به تمامی تعهدات خود در قالب نقشه راه عمل کرده بود.

- آمریکا جامعه جهانی را به مسأله به اصطلاح "مبارزه علیه تروریسم" و اشغال افغانستان و عراق مشغول داشت ولی در عین حال در اعمال دیدگاه خود در خصوص خاورمیانه و حل مسأله فلسطین موفقیتی کسب نکرد.

- تحولات و انقلاب‌های جهان عرب از سال ۲۰۱۱، پیروزی انقلاب‌های مصر و تونس، حرکت به سمت شکل‌گیری نظام‌هایی که بیانگر خواسته ملت‌ها باشد و فراهم شدن شرایط برای تشکیل فضاهاى استراتژیک جدید در کشورهای همجوار رژیم صهیونیستی که حمایت‌های بیشتری از جریان‌های مقاومت انجام می‌دادند. بر هم خوردن تشکیلات سنتی موسوم به محور کشورهای "میانه رو" در منطقه که سیاست‌های موازی با سیاست‌های کاخ سفید اتخاذ می‌کردند دیگر تحول مهم در این منطقه بود.

- قدرت گرفتن ترکیه و تبدیل آن به بازیگر مهم در سیاست منطقه خاورمیانه و گرایش بیش از پیش آن به حمایت از مسأله فلسطین و قطع رابطه با رژیم صهیونیستی.

تجاوزات رژیم صهیونیستی و مقاومت فلسطینیان:

۱- انتفاضه الاقصی:



ورود آریل شارون به
مسجد الاقصی

انتفاضه الاقصی در تاریخ ۲۹/۹/۲۰۰۰ و به دنبال اقدام تحریک‌آمیز آریل شارون^۱، رهبر حزب لیکود^۲ در ورود به مسجد مبارک الاقصی در تاریخ ۲۸/۹/۲۰۰۰ روی داد. کاملاً مشخص بود که این اقدام با حمایت و پشتیبانی ایهود باراک^۳، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی صورت گرفته بود، چرا که ۶۰۰ نظامی صهیونیستی شارون را در این بازدید همراهی می‌کردند و ۳ هزار نظامی و نیروی پلیس در قدس و محله‌های مختلف آن مستقر شده بودند. در پی این حادثه، مسلمانان به دفاع از مسجد الاقصی برخاستند و در درگیری‌های اولیه ۵ نفر به شهادت رسیده و بیش

1. Ariel Sharon.
2. Likud.
3. Ehud Barak

از ۱۰۰ نفر زخمی شدند. بدین ترتیب شرایط برای انفجار اوضاع آماده شد، زیرا مذاکرات سازش به بن‌بست رسیده و طمع‌ورزی صهیونیست‌ها به قدس و مسجدالاقصی برای همگان آشکار شده بود و اشغالگران به مصادره اراضی و توسعه شهرک‌های صهیونیست‌نشین ادامه می‌دادند.

ایهود باراک چنانچه خود در یک نشست محرمانه در تاریخ ۲۵/۱۰/۲۰۰۰ عنوان کرد، تنها راه پیش روی خود را در انفجار اوضاع می‌دید^۱ و شاید هم می‌خواست با نشان دادن سرسختی بیشتر در مقابله با فلسطینیان برای خود محبوبیت بیشتری در جامعه صهیونیستی بخرد و از این مسأله برای متوقف کردن روند سازش یا ایجاد بحران‌های متعدد بر سر راه انجام مذاکره استفاده کند تا فشار بیشتری بر تشکیلات خودگردان فلسطین وارد آورد، تشکیلاتی که طی سال‌های گذشته استعداد فراوانی را در امتیازدهی، عقب‌نشینی و کاهش سقف خواسته‌ها از خود به نمایش گذارده بود.

انتفاضه الاقصی باعث بروز و ظهور برخی حقایق شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

نخست: امت اسلامی با وجود جراحات‌های شدید همچنان زنده است و روحیه مقاومت و پایداری را در کالبد خویش حفظ کرده و آمادگی خود را برای فداکاری و رشادت از دست نداده است. راهپیمایی‌هایی با حضور ده‌ها و حتی صدها هزار نفر در سراسر کشورهای اسلامی از رباط، دور دست‌ترین نقطه در غرب جهان اسلام تا جاکارتا، دورترین نقطه در شرق جهان اسلام برگزار می‌شد که در همه آنها شعار حمایت از فلسطین، قدس و مسجدالاقصی سر داده می‌شد و شرکت‌کنندگان خواستار جهاد و کمک و حمایت از انتفاضه فلسطین بودند.

دوم: مسأله فلسطین عامل وحدت و همبستگی امت اسلامی و رهایی آنان از دام اختلافات می‌شود و آنها را به سمت تأکید بر مبارزه در مقابل دشمن مشترکی به نام اسرائیل سوق می‌دهد. شرایط آن برهه نشان داد که موضوع فلسطین به مسأله اصلی جهان اسلام تبدیل شده است و هیچ دشمنی مانند اسرائیل نمی‌تواند آنها را در یک سنگر گرد هم آورد.

سوم: انتفاضه ضربه سنگینی به پروژه سازش و عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی وارد آورد و راهکار جهاد و مقاومت، را به عنوان بهترین راه مقابله با این رژیم مطرح کرد.

چهارم: انتفاضه الاقصی شیوه تفکر و زندگی روزمره مردم را تحت الشعاع خود قرار داد و باعث تشدید دشمنی با پروژه صهیونیسم و آمریکا و نهادینه شدن روحیه جهاد و همبستگی شد. علاوه بر این، مردم با فراخوان‌هایی که برای تحریم کالاها، آمریکایی و اسرائیلی صورت می‌گرفت همکاری می‌کردند و حتی میلیون‌ها نفر غذا و نوشیدنی روزمره و همیشگی‌شان را تغییر دادند و این تغییر را در لباس پوشیدن، استفاده از وسایل حمل و نقل، ابزارهای ارتباطی و حتی تفریحات‌شان اجرا کردند. شاید جنبش‌های اصلاح‌طلب سال‌ها زمان نیاز داشتند تا به نتایجی برسند که انتفاضه با خود به دنبال داشت. حتی کار به جایی رسید که شرکت‌های خارجی آمریکایی با انتشار اطلاعیه‌هایی اعلام کردند که هیچ رابطه‌ای با رژیم صهیونیستی ندارند و برای اثبات این حرف کمک‌های مالی را به قربانیان انتفاضه اختصاص دادند. رستوران‌های زنجیره‌ای "مک دونالد" که از هر پرس غذایی که ارائه می‌شد، یک ریال سعودی را برای کمک به مجروحان انتفاضه اختصاص می‌داد از جمله این موارد بود.^۱

پنجم: اهمیت و نقش رسانه‌ها در بسیج افراد مشخص شد و مسلمانان توانستند محاصره رسانه‌ای غرب صهیونیست زده را به ویژه در مراحل اولیه انتفاضه از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای عربی، خدمات اینترنتی و پست الکترونیکی بشکنند.

وجه تمایز انتفاضه الاقصی از یک سو، مشارکت گسترده مردم و حضور تمامی جریان‌های سیاسی فلسطینی در این انتفاضه و از سوی دیگر، سرکوب‌گری‌های گسترده رژیم صهیونیستی بود که نه از کشتار زنان، کودکان و شهروندان بی‌گناه فلسطینی ابایی داشت نه از به کارگیری سلاح‌های غیر متعارف بین‌المللی. به این ترتیب، انتفاضه چهره واقعی صهیونیست‌های داعیه دار صلح را به همگان نشان داد، صهیونیست‌هایی که در سرکوب این جریان مردمی به رقابت با یک‌دیگر می‌پرداختند.

۱. برای مطالعه نمونه‌ها و گزارش‌های بیشتر می‌توان مراجعه کرد به گزارش‌های منتشر شده بر روی پایگاه اینترنتی مرکز اطلاع رسانی فلسطین و پایگاه اسلام اون لاین در ماه‌های اکتبر و دسامبر.

در سال ۲۰۰۵ موج انتفاضه الاقصی فروکش کرد که نتیجه شرایط ناشی از مرگ یاسر عرفات، رئیس تشکیلات خودگردان و انتخاب محمود عباس به عنوان جانشین وی بود و از دیگر عوامل مؤثر در این موضوع می‌توان به این نکته اشاره کرد که فلسطینیان خود را برای برگزاری انتخابات شوراها و انتخابات پارلمان در هر دو منطقه کرانه باختری و باریکه غزه آماده می‌کردند و گروه‌های فلسطینی هم در تاریخ ۲۰۰۵/۱۱/۲۲ به صورت یک‌جانبه اعلان آتش بس کردند و پس از آن تشکیلات خودگردان و رژیم صهیونیستی نیز در تاریخ ۸ فوریه همان سال رسماً توقف درگیری‌ها را اعلام کردند.

در بازه زمانی میان ۲۰۰۰/۹/۲۸ تا ۲۰۰۵/۱۲/۳۱ میلادی (دوران انتفاضه الاقصی)، ۴۲۴۲ فلسطینی شهید شدند که در میان آنها نام ۷۹۳ کودک و ۲۷۰ زن دیده می‌شد. رژیم صهیونیستی ۳۷۶ شهروند فلسطینی دیگر را در جریان انتفاضه الاقصی ترور کرد و علاوه بر این، ۱۴۰ زن، کودک و شهروند پیر و سالخورده فلسطینی که از بیماری‌های قلبی و کلیوی و سرطان رنج می‌بردند، به خاطر ماندن در محل ایست بازرسی‌های رژیم اشغالگر قدس جان خود را از دست دادند. در این مدت نزدیک به ۴۶۰۶۸ فلسطینی دیگر زخمی شدند.^۱ با وجود اعلان آتش بس از سوی گروه‌های فلسطینی و فروکش کردن شعله‌های انتفاضه، آمار اسرا افزایش یافت و از ۷۸۰۰ نفر در اوایل سال ۲۰۰۵ به ۹۲۰۰ نفر در اواخر همان سال رسید و به عبارت دیگر، در سال ۲۰۰۵ تعداد ۳۴۹۵ شهروند فلسطینی بازداشت شدند که ۱۶۰۰ نفر آنان همچنان در پشت میله‌های زندان‌های صهیونیستی باقی مانده‌اند.^۲

۱. مرکز ملی آمار فلسطین، ۲۰۰۵/۱۲/۹، مراجعه شود به:

http://www.pnic.gov.ps/arabic/quds/arabic/viol/quds_viol_12-2005.html

۲. گزارش وزارت امور اسرا و آزادگان در سال ۲۰۰۵، مراجعه شود به:

www.pnic.gov.ps/arabic/social/prisoners/2005.html

و بر اساس اطلاعات مرکز صهیونیستی اطلاع رسانی در زمینه حقوق بشر در اراضی اشغالی فلسطین "بتسلیم" به نقل از منابع امنیتی و رژیم صهیونیستی، تعداد بازداشت‌شدگان در اوایل سال ۲۰۰۵ میلادی

۷۸۲۸ نفر بود و در اوایل سال ۲۰۰۶ به ۸۲۲۸ نفر رسید. مراجعه شود به.

www.btselem.org/arabic/statistics/detainees



سفر یاسر عرفات به فرانسه برای درمان

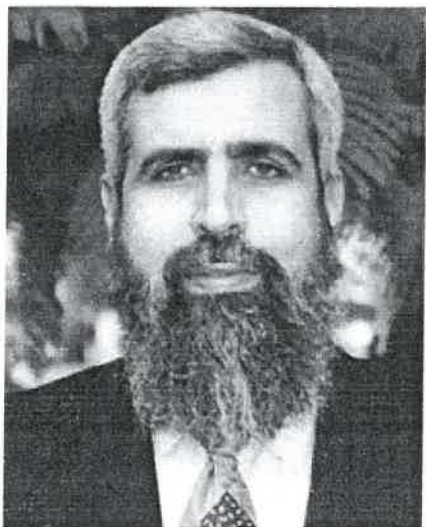
سال ۲۰۰۴

در جریان انتفاضه الاقصی، یاسر عرفات رئیس تشکیلات خودگردان در شرایط سختی در مقر ریاست تشکیلات در شهر رام الله تحت محاصره قرار گرفت و این وضع به مدت ۲ سال و نیم ادامه داشت تا اینکه وی به صورت مشکوکی در تاریخ ۲۰۰۴/۱۱/۱۱ درگذشت. ضمناً در این برهه شماری از رهبران برجسته حماس به شهادت رسیدند،

به عنوان نمونه جمال سلیم و جمال منصور در تاریخ ۲۰۰۱/۷/۳۱، صلاح شحاده در تاریخ ۲۰۰۲/۷/۲۲ و اسماعیل ابو شنب در تاریخ ۲۰۰۳/۸/۲۱ شهید شدند، اما بزرگترین ضربه‌ای که به جنبش حماس وارد شد شهادت رهبر معنوی و بنیان‌گذار این جنبش یعنی شیخ احمد یاسین در روز ۲۰۰۴/۳/۲۲ بود و پس از آن هم شهادت دکتر عبد‌العزیز رنتیسی در تاریخ ۲۰۰۴/۴/۱۷ اتفاق افتاد. گردان‌های قسام طی سال‌های انتفاضه الاقصی، ۲۰۰۰/۹/۲۸ تا اواخر سال ۲۰۰۵ حدود ۶۰۴ شهید تقدیم فلسطین کرد. ضمناً ابو علی مصطفی، دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین هم طی عملیاتی در تاریخ ۲۰۰۱/۸/۲۷ به دست جوخه‌های ترور رژیم صهیونیستی به شهادت رسید.



شیخ احمد یاسین و محل شهادتش



صلاح شهادہ



اسماعیل ابوشنب



عبدالعزيز رنتيسي



تخریب منازل



قطع درختان



تخریب مؤسسات آموزشی

در جریان انتفاضه دوم، ۷۱۴۷۰ باب منزل مسکونی فلسطینیان به صورت کلی تخریب یا متحمل خسارت‌های جزئی شد و علاوه بر آن، ۳۱۶ مدرسه، اداره آموزش و پرورش، مرکز آموزشی و دانشگاه هدف بمباران قرار گرفت و ۴۳ باب مدرسه نیز به یادگان نظامی تبدیل شدند. اسرائیلی‌ها در این مدت یک میلیون و ۳۵۵ هزار اصله درخت را ریشه کن کردند و آمار بیکاری در اراضی فلسطینی در سال ۲۰۰۵ به ۲۸.۴ درصد رسید و فقر ناشی از محاصره رژیم اشغالگر قدس در پایان سال ۲۰۰۴ به ۴۲ درصد افزایش یافت که در این میان، سهم باریکه غزه ۶۳.۲ درصد و سهم کرانه باختری ۳۱.۲ درصد بود. بر اساس برآوردها، اقتصاد نوپا و ضعیف فلسطین از آغاز انتفاضه الاقصی تا تاریخ ۲۰۰۵/۹/۲۹ نزدیک به ۱۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار ضرر و زیان متقبل شد.^۱

در جریان انتفاضه، تمامی گروه‌های فلسطینی در عملیات‌های نظامی علیه رژیم صهیونیستی مشارکت داشتند و بر اساس برآوردهای رژیم صهیونیستی، مقاومت فلسطین در

۱. مرکز ملی اطلاعات فلسطین، مراجعه شود به:

فاصله ۲۰۰۰/۹/۲۹ تا ۲۰۰۵/۷/۲۴^۱ حدوداً ۲۲۴۰۶ مورد عملیات انجام داده است. در این میان، جنبش حماس جایگاه متمایزی دارد که این امر به نقش برجسته جنبش مذکور و انجام عملیات‌های شهادت‌طلبانه‌ای بر می‌گردد که بازتاب گسترده‌ای داشت و امنیت رژیم صهیونیستی را به مخاطره انداخت، زیرا اکثر این عملیات‌ها در اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ فلسطین انجام می‌شد. طی سال‌های انتفاضه الاقصی و تا تاریخ ۲۰۰۵/۱۲/۱ تقریباً ۱۳۵ مورد عملیات شهادت‌طلبانه صورت گرفت که ۶۱ مورد از آنها توسط رزمندگان حماس انجام شد و گردان‌های شهدای الاقصی و جنبش جهاد اسلامی هم به نوبه خود عملیات‌های متعددی را انجام دادند.^۲



رجب‌عام زئیفی

بیشتر عملیات‌های گردان‌های شهدای الاقصی در تیراندازی به سمت شهرکنشینان و نظامیان صهیونیست در کرانه باختری و باریکه غزه متمرکز می‌شد و جنبش جهاد اسلامی هم اجرای یک سری عملیات‌های قوی و موثر را بر عهده داشت. جبهه خلق و جبهه دموکراتیک نیز به نوبه خود عملیات‌هایی را انجام دادند که از جمله قابل توجه‌ترین آنها می‌توان به ترور "رحبعام زئیفی"، وزیر گردشگری اسرائیل و از تندروترین چهره‌های صهیونیستی در تاریخ ۲۰۰۱/۱۰/۱۷ اشاره کرد که جبهه خلق برای گرفتن انتقام خون ابو علی مصطفی، دبیر کل شهیدش انجام داد.

زخمی شدن بسیاری از صهیونیست‌های غیر نظامی در حکم زخمی شدن سربازان ذخیره این رژیم به شمار می‌رود، زیرا همه یهودیان بالای ۱۸ سال در فلسطین اشغالی، صرف‌نظر از جنسیت‌شان آموزش نظامی اجباری می‌بینند و باید

۱. پایگاه اینترنتی رژیم صهیونیستی، مراجعه شود به:

http://www1.idf.il/SIP_STORAGE/DOVER/files/9/21829.doc

۲. پایگاه اینترنتی رژیم صهیونیستی، مراجعه شود به:

http://www1.idf.il/SIP_STORAGE/DOVER/files/6/31646.doc

خدمت سربازی انجام دهند. گزارش سازمان اطلاعات و امنیت عمومی اسرائیل - شاپاک - نشانگر این است که از آغاز انتفاضه تا ژوئیه سال ۲۰۰۵ میلادی ۱۵۱۳ صهیونیست کشته شده و ۳۳۸۰ نفر دیگر زخمی شدند.^۱

رژیم صهیونیستی در سال‌های انتفاضه الاقصی گرفتار وخامت اوضاع اقتصادی شد و این در حالی بود که قبل از آغاز انتفاضه رشد چشم‌گیری را در این عرصه به خود دیده بود. در دو سال اول انتفاضه بخش گردشگری رژیم صهیونیستی که دومین منبع درآمدی این رژیم به شمار می‌رفت تعطیل شد. بر اساس گزارش مؤسسه تأمین اجتماعی اسرائیل، جمعیت زیر خط فقر رژیم صهیونیستی در اواخر سال ۲۰۰۴ به ۲۲ درصد، یعنی یک میلیون و ۵۳۴ هزار نفر رسید.^۲

گزارش رسمی سازمان مرکزی آمار اسرائیل حاکی از این بود که سال ۲۰۰۲ بدترین سال در تاریخ این رژیم طی ۵۰ سال گذشته یعنی از سال ۱۹۵۳ تا ۲۰۰۲ از لحاظ وضعیت اقتصادی بود. در ادامه این گزارش آمده است که تولید ناخالص داخلی اسرائیل در سال ۲۰۰۲ به میزان یک درصد کاهش داشت که در ادامه سیر نزولی این آمار در سال ۲۰۰۱ بود که میزان آن ۰.۹ درصد اعلام شد. این در حالی است که تولید ناخالص داخلی اسرائیل در سال ۲۰۰۰ (پیش از آغاز انتفاضه) رشدی بالغ بر ۷.۴ درصد داشت.^۳ در همین حال، میانگین سالانه تولید سرانه از ۱۸۶۰۰ دلار در سال ۲۰۰۰ به ۱۵۶۰۰ دلار در سال ۲۰۰۲ رسید که کاهش تقریباً ۳ هزار دلاری داشت. بر اساس گزارش دایره اقتصادی اتحادیه‌های تشکل‌های مستقل موسوم به "لاهاو"^۴، در سال ۲۰۰۲ نزدیک به ۵۰ هزار مرکز تجاری در اسرائیل تعطیل شد و در سال ۲۰۰۳ نیز دهها هزار پروژه تجاری خرد و متوسط در معرض تعطیلی قرار گرفتند.^۵ برخی آمارها و گزارش‌ها

۱. این گزارش در روزنامه معاریو به چاپ رسید و ترجمه آن را روزنامه السفير در بیروت در تاریخ ۲۰۰۵/۷/۱۵ منتشر کرد.

۲. پایگاه خبری عرب ۴۸، ۲۰۰۵/۸/۸، مراجعه شود به:

<http://www.arabs48.com/display.x?cid=16&sid=66&id=30295>

۳. دایره مرکزی آمار اسرائیل، مراجعه شود به: www.cbs.gov.il و مراجعه شود به: خبرگزاری بین‌المللی قدس، نشریه پانوراما، ۲۰۰۳/۱/۲.

4. Lahav.

۵. خبرگزاری قدس، نشریه پانوراما، ۲۰۰۳/۱/۳.

مجموع خسارت‌های وارده به رژیم صهیونیستی طی دو سال نخست انتفاضه فلسطین را ۸ میلیارد دلار یعنی روزانه ۱۱ میلیون دلار برآورد کردند.

بدین ترتیب، مهم‌ترین تأثیر و تحولی که انتفاضه الاقصی رقم زد این بود که دیگر، تنها ملت فلسطین نبود که بهای اشغالگری و زورگویی رژیم صهیونیستی را با شهید و مجروح شدن هموطنانش و تخریب منازلش می‌پرداخت، بلکه رژیم صهیونیستی هم تاوان سنگینی را به خاطر اشغالگری‌ها و ظلم و ستم‌های خود پرداخت می‌کرد.

انتفاضه زلزله شدیدی را در رژیم صهیونیستی به پا کرد و ضربه سنگینی به دو پایه اصلی موجودیت این رژیم یعنی امنیت و شکوفایی اقتصادی وارد کرد تا جایی که دهها هزار نفر از یهودیان چمدان‌هایشان را بسته و آهنگ اروپا، آمریکا و استرالیا کردند. بر اساس نظرسنجی‌های صورت گرفته بیش از ۲۵ درصد از یهودیان تصمیم جدی برای ترک فلسطین اشغالی داشتند و نظرسنجی روزنامه اورشلیم پست^۱ در تاریخ ۲۹/۱۱/۲۰۰۲ نشان داد که ۶۹ درصد صهیونیست‌ها از این نکته هراس دارند که در اثر عملیات‌های شهادت‌طلبانه کشته یا زخمی شوند.^۲ در مقابل، با وجود اوضاع سخت و دشوار و مصائبی که فلسطینیان متحمل می‌شدند، نتایج یک نظرسنجی که در تاریخ ۱۸/۱۲/۲۰۰۲ منتشر شد نشان داد که ۸۰ درصد از فلسطینیان از تداوم انتفاضه حمایت می‌کنند و ۶۳ درصد هم موافق عملیات‌های شهادت‌طلبانه هستند.^۳

۲ - تجاوزات رژیم صهیونیستی و مقاومت فلسطینیان در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۱۲:

رژیم صهیونیستی میان سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ به تجاوزات خود علیه ملت فلسطین ادامه داد و به تبع آن، گروه‌های فلسطینی نیز به فعالیت‌های مبارزاتی خود تداوم بخشیدند، هر چند که روند و شکل عملیات‌ها متفاوت از گذشته بود. از مهم‌ترین ویژگی‌های دوره مذکور می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

1. The Jerusalem Post.

۲. به نقل از:

British Broadcasting Corporation (BBC), 30/11/2002, <http://news.bbc.co.uk>

۳. روزنامه شارجه، ۲۰۰۲/۲/۱۸.

- حملات شدید علیه مقاومت فلسطین و نابودی اکثر تیم‌های مقاومت در کرانه باختری تحت تأثیر همکاری فراگیر و هدفمند میان تشکیلات خودگردان فلسطین و رژیم صهیونیستی.

- گسترش مقاومت در باریکه غزه تحت تأثیر حمایت‌های دولت حماس، این حمایت‌ها به گروه‌های مقاومت امکان داد که هزاران نفر از فلسطینیان را جذب تشکیلات خود کرده و ضمن وارد کردن سلاح به این منطقه، قدرت موشکی خود را تقویت کنند. هر چند که در مقایسه با امکانات دشمن و در نتیجه محاصره کشنده‌ای که علیه نوار غزه اعمال می‌شد. این پیشرفت‌ها در سطح محدودی قرار داشت.



موشک‌های مقاومت

- تأکید بر استفاده از موشک در عملیات‌های مقاومت به ویژه در باریکه غزه و نیز کاهش حجم عملیات‌های شهادت طلبانه‌ای که در انتفاضه الاقصی به شکل گسترده‌ای از آن استفاده می‌شد. در همین راستا، گروه‌های مقاومت فلسطین در باریکه غزه طی

سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۱۱ نزدیک به ۵۷۶۵ فروند موشک و ۳۷۵۸ راکت از این منطقه شلیک کردند^۱ که ۵۴۰ فروند موشک و راکت در جریان تجاوز سال ۲۰۰۹ رژیم صهیونیستی به باریکه غزه مورد استفاده قرار گرفت. این در حالی است که به ادعان سازمان جاسوسی شاپاک، در این سال‌ها تنها ۸ مورد عملیات شهادت طلبانه صورت گرفت که به کشته شدن ۱۹ صهیونیست انجامید.^۲ با وجود گستردگی حجم

1. See Israel Security Agency, "2010 Annual Summary: Data and Trends in Terrorism," www.shabak.gov.il/SiteCollectionImages/english/TerrorInfo/reports/2010summary2-en.pdf

۲. ۶ مورد از این عملیات‌ها در سال ۲۰۰۶، یک مورد در سال ۲۰۰۷ و یک مورد هم در سال ۲۰۰۸ صورت گرفت، مراجعه شود به:

Israel Security Agency. Analysis of Attacks in the Last Decade, Suicide Attacks. <http://www.shabak.gov.il/SiteCollectionImages/english/TerrorInfo/decade/SuicideAttacks.pdf>

موشک‌های شلیک شده تأثیر این موشک‌ها محدود بود، زیرا که این موشک‌ها در اکثر اوقات فاقد دقت و برد لازم یا قدرت انفجاری کافی بودند و بر اساس آمارهای صهیونیستی در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۰۹ تنها ۱۷ صهیونیست در جریان عملیات‌های شلیک موشک گروه‌های مقاومت فلسطین کشته شده و ۱۱۵۰ نفر دیگر زخمی شدند. ضمناً از مجموع این هفده نفر، ۵ نفر در پاسخ موشکی مقاومت به تجاوزات سال ۲۰۰۹ رژیم صهیونیستی به غزه کشته شدند. با این وجود، شلیک موشک‌ها تأثیر به‌سزای روحی داشت و باعث ترس و هراس نزدیک به یک میلیون شهرک‌نشین صهیونیست ساکن مناطق اشغالی همجوار باریکه غزه شد.^۱

- تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان در تابستان سال ۲۰۰۶ و حمله به

باریکه غزه در اواخر سال ۲۰۰۸ و اوایل سال ۲۰۰۹

در سال‌های ۲۰۰۶ - ۲۰۱۱ شاهد شهادت ۳۲۹۳ شهروند فلسطینی و

زخمی شدن ۱۲۰۵۴ نفر دیگر بودیم که در میان شهدا و مجروحان سال ۲۰۱۰ تعدادی از فعالان صلح خارجی نیز دیده می‌شوند. در همین مدت، ۱۰۵ صهیونیست کشته و ۱۵۷۳ نفر دیگر زخمی شدند^۲ و با مقایسه‌ای اجمالی می‌توان حجم فشارهای اعمال شده و جنایت‌های صورت گرفته علیه فلسطینیان را درک کرد، جنایت‌هایی که توسط ماشین جنگی ظالم و قهار رژیم صهیونیستی انجام می‌گرفت، آن هم در شرایطی که فلسطینیان جز تجهیزات ابتدایی ابزار دیگری برای دفاع و مقاومت از خود نداشتند. این وضعیت در عین حال بازتاب شکاف داخلی فلسطین بود که باعث می‌شد تا یکی از طرف‌های فلسطینی در اکثر اوقات مانع از انجام فعالیت‌های مبارزاتی علیه رژیم صهیونیستی در کرانه باختری شود. در این دوره و در نتیجه عقب‌نشینی رژیم اشغالگر قدس از نوار غزه، اثری از درگیری و برخورد مستقیم فلسطینیان با نظامیان و شهرک‌نشینان صهیونیست در این منطقه دیده نمی‌شد.

۱. Israel Security Agency, Analysis of Attacks in the Last Decade, Mortar Shell launching attacks, <http://www.shabak.gov.il/English/EnTerrorData/decade/Mortar/Pages/default.aspx>.

۲. محسن محمد صالح، التقرير الاستراتيجی الفلسطینی لسنة ۲۰۱۰ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۱۱)، ص ۹۱.

ارتش صهیونیستی طی دوره مذکور عملیات‌های نظامی خود را بر روی باریکه غزه متمرکز کرده بود تا زمینه سقوط دولت حماس و نابودی جنبش حماس و متوقف کردن عملیات‌های شلیک موشک از این منطقه را فراهم سازد. از جمله مهمترین حملات و تجاوزات رژیم صهیونیستی علیه نوار غزه می‌توان به عملیات «باران‌های تابستانی»^۱ اشاره کرد که در فاصله ۲۰۰۶/۶/۲۶ الی ۲۰۰۶/۱۰/۳۱ پس از آن انجام گرفت که جنبش حماس با همکاری کمیته‌های مقاومت مردمی و «جیش الاسلام» عملیات «اوهام بر باد رفته» را انجام داد که به اسارت یک نظامی صهیونیستی به نام «کلعاد شالیت»^۱ انجامید. عملیات صهیونیستی «باران‌های



عملیات باران‌های تابستانی

تابستانی» به شهادت ۴۰۰ فلسطینی و زخمی شدن ۱۸۵۲ نفر دیگر انجامید. رژیم صهیونیستی همچنین عملیات «ابره‌های پاییزی» را در نوامبر سال ۲۰۰۶ اجرا کرد که منجر به شهادت ۱۰۵ شهروند فلسطینی و زخمی شدن ۳۵۳ نفر دیگر شد. البته حملات صهیونیست‌ها با مقاومتی قهرمانانه از سوی مقاومت همراه می‌شد، هر چند که این موضوع در شرایطی نابرابر انجام می‌گرفت.^۲

i. Gilad Shalit.

۲. درباره این حملات، مراجعه شود به: محسن محمد صالح، التقرير الاستراتيجی الفلسطيني لسنة ۲۰۰۶ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۰۷)، ص ۹۱؛ و محسن محمد صالح، التقرير الاستراتيجی الفلسطيني لسنة ۲۰۰۸ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۰۹)، ص ۱۰۰.

وحشیانه‌ترین و گسترده‌ترین حمله رژیم صهیونیستی علیه باریکه غزه در این دوره، جنگ تمام عیاری بود که این رژیم در ۲۷/۱۲/۲۰۰۸ تا ۲۰/۱۸/۲۰۰۹ انجام داد که از آن با عنوان "سرب گداخته" یاد می‌شد و گروه‌های مقاومت فلسطین هم از آن با نام "جنگ فرقان" یاد می‌کردند.



تجاوز رژیم صهیونیستی به غزه ۲۰۰۸-۲۰۰۹



از قربانیان تجاوزات رژیم صهیونیستی به نوار غزه

۲۰۰۸-۲۰۰۹

ماشین جنگی ویرانگر رژیم صهیونیستی با مقاومت قهرمانانه و سرسختانه جنبش حماس و دیگر گروه‌های مقاومت مواجه شد و رژیم صهیونیستی در نهایت نتوانست باریکه غزه را اشغال کرده و هیبت مقاومت را در هم بشکند. رژیم صهیونیستی پس از ناکامی در ساقط کردن دولت حماس در غزه مجبور به عقب‌نشینی بی قید و شرط از

نوار غزه شد. این مسأله باعث بالا رفتن روحیه گروه‌های مقاومت و حمایت گسترده طرف‌های فلسطینی، عربی، اسلامی و بین‌المللی از آنها شد. در جریان این جنگ ۱۳۳۴ شهروند فلسطینی از جمله ۴۱۷ کودک و ۱۰۸ زن به شهادت رسیده و ۵۴۵۰ نفر هم زخمی شدند. علاوه بر این، ۵۳۵۰ باب منزل در جریان این حمله

تخریب شده و به بیش از ۱۶ هزار باب منزل دیگر نیز به صورت جزئی خسارت‌هایی وارد آمد، اما رژیم صهیونیستی تنها به کشته شدن ۱۳ صهیونیست و زخمی شدن ۱۸۵ نفر دیگر اعتراف کرد. این در حالی بود که گروه‌های مقاومت آمار کشته‌های رژیم صهیونیستی در جریان این جنگ را ۸۰ نفر برآورد می‌کردند.^۱



پافشاری بر پیروزی با وجود اسارت



احمد سعدات

اوضاع اسرا و بازداشت‌شدگان در زندان‌های رژیم صهیونیستی یکی از مهمترین مظاهر رنج و مصیبت ملت فلسطین است و موج بازداشت فلسطینیان حتی بعد از انتفاضه الاقصی هم متوقف نشد، بلکه آمار اسرای فلسطینی در بند زندان‌های صهیونیستی افزایش یافت و در اواخر سال ۲۰۰۷ به ۱۱۵۵۰ نفر رسید که ۱۰۴۸۵ نفر از آنها از اهالی کرانه باختری و ۸۶۰ نفر از باریکه غزه بودند و ۱۴۰ نفر از فلسطینیان ساکن اراضی اشغالی ۴۸ و ده‌ها نفر نیز از اسرای عرب غیر فلسطینی نیز در میان آنها دیده می‌شدند. در سال ۲۰۰۷، تعداد نمایندگان و وزرای اسیر فلسطینی در زندان‌های صهیونیستی به ۵۲ نفر رسید که ۴۷ نفر آنها از نمایندگان پارلمان فلسطین بودند و در این میان، ۴۲ نفر از آنها عضو فراکسیون تغییر و

۱. درباره جنگ غزه، مراجعه شود به: التقرير الاستراتيجی الفلسطيني لسنة ۲۰۰۸، ص ۱۰۰ - ۱۰۲؛ و محسن محمد صالح، التقرير الاستراتيجی الفلسطيني لسنة ۲۰۰۹ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۱۰)، ص ۱۰۵؛ و عبد الحمید الکیالی، دراسات فی العدوان الاسرائیلی علی قطاع غزه: عملية الرصاص المصبوب/معركة الفرقان (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۰۹).

اصلاح وابسته به جنبش حماس و ۴ نفر دیگر نیز از نمایندگان عضو جنبش فتح بودند. از مجموع ۴۷ نماینده بازداشت شده فلسطینی، سه نفر هم قبل از انتخابات پارلمانی فلسطین به اسارت اشغالگران درآمدند که باید احمد سعادت دبیر کل جبهه خلق برای آزادی فلسطین را هم به آنها اضافه کرد.^۱



اسرای فلسطینی در بند اشغالگران

در اوایل سال ۲۰۱۱ همچنان ۷ هزار اسیر فلسطینی در زندان‌های صهیونیستی به سر می‌بردند و موج بازداشت‌ها همچنان ادامه داشت. اکثراً این بازداشت‌شدگان پس از گذشت چند ماه آزاد می‌شدند و افراد دیگری جای آنها را در زندان‌ها می‌انداختند. در سال ۲۰۰۷ نزدیک به ۷۵۰۰ فلسطینی

بازداشت شدند و این آمار در سال ۲۰۰۸ به ۵۸۰۰ نفر و در سال ۲۰۰۹ به ۵۱۰۰ نفر و در نهایت در سال ۲۰۱۰ به ۴۲۰۰ نفر رسید. شاید بتوان گفت که آمار بازداشت‌ها نشانگر کاهش حجم فعالیت مقاومت به خاطر افزایش همکاری‌های امنیتی میان دولت سلام فیاض در رام الله و رژیم صهیونیستی بود.

در طول همین سال‌ها، ارتش صهیونیستی حمله همه جانبه‌ای را علیه لبنان و به ویژه جنوب این کشور و منطقه ضاحیه جنوبی بیروت آغاز کرد که ۳۳ روز (از تاریخ ۷/۱۲ تا ۲۰۰۶/۸/۱۴) به طول انجامید و با مقاومت قهرمانانه جنبش حزب الله لبنان و دیگر گروه‌های مقاومت این کشور مواجه شد و در نهایت مجبور به عقب‌نشینی از این منطقه گشت و نتوانست اهداف مورد نظرش را محقق سازد. در این جنگ ۱۴۰۰ شهروند لبنانی شهید و ۳۷۰۰ نفر دیگر زخمی شدند و نزدیک به ۹۷۳ هزار لبنانی هم موقتاً از خانه و کاشانه خود آواره گشتند. این جنگ خسارت‌های زیادی به زیرساخت‌های لبنان وارد کرده و باعث تخریب ۷ هزار باب منزل و ۱۴۵ پل شد. جنگ لبنان در عین حال، باعث هلاکت ۴۰۰ صهیونیست و

۱. محسن محمد صالح، التقرير الاستراتيجی الفلسطینی لسنة ۲۰۰۷ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۰۸)، ص ۹۸ - ۹۹.

زخمی شدن ۱۱۸۷ نفر دیگر و وارد آمدن خسارت به ۱۱ هزار باب منزل گردید که نتیجه شلیک ۳۲۰۴ فروند، موشک کاتیوشا به سمت اراضی اشغالی بود. جنبش حزب الله همچنین از انهدام ۱۲۰ دستگاه تانک، ۳۰ خودروی زرهی، دو ناوشکن دریایی ارتش صهیونیستی و نیز ۵ فروند بالگرد صهیونیستی خبر داد.^۱



تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان

با وجود پایان یافتن انتفاضه الاقصی، برقراری شرایطی استثنایی در کرانه باختری و محاصره نوار غزه، گروه‌های مقاومت به ویژه در عرصه موشکی مقاومت قهرمانه‌ای نشان دادند.

وضعیت داخلی فلسطین

برجسته‌ترین شاخصه‌هایی که اوضاع داخلی فلسطین را در دهه اول قرن ۲۱ متمایز می‌سازد، قدرت یافتن جنبش مقاومت اسلامی "حماس"، پیروزی آن در انتخابات پارلمانی فلسطین، کنترل حماس بر باریکه غزه، درگذشت یاسر عرفات، جانشینی ابو مازن به جای وی، ضعف و تزلزل جنبش فتح، بروز شکاف داخلی، تعطیلی سازمان آزادی‌بخش فلسطین و نهادهای وابسته به آن و تضعیف جریان چپ‌گرای فلسطین است. افکار عمومی در فلسطین طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵،

۱. التقرير الاستراتيجی الفلطنی لسنة ۲۰۰۶، ص ۱۲۹ - ۱۳۱.

مشغول مقاومت در برابر دشمن، انتفاضه و حمایت از آن بودند ولی در سال‌های بعد، بیشتر سرگرم ساماندهی اوضاع داخلی فلسطین، آشتی ملی و لغو محاصره غزه شدند.

۱- خط حرکت تشکیلات خودگردان

انتفاضه الاقصی شور جدیدی به فعالیت‌های مبارزاتی بخشید و در حالی که سیطره امنیتی تشکیلات خودگردان تضعیف می‌شد، فعالیت‌های مبارزاتی شدت می‌یافت و بدین ترتیب، تمامی اقسام و گروه‌های فلسطینی از جمله جنبش فتح وارد عرصه مقاومت شدند و جنبش حماس و دیگر گروه‌های مقاومت هم از این شرایط برای ساماندهی به ساختار داخلی خود استفاده کردند.

اشغال مناطق تحت اداره تشکیلات خودگردان توسط رژیم صهیونیستی، تخریب مراکز و پایگاه‌های پلیس فلسطین و محاصره ابو عمار از ماه مارس سال ۲۰۰۲ تا لحظه وفات وی در تاریخ ۲۰۰۴/۱۱/۱۱ باعث شد که تشکیلات رام الله در مقابل فشارهای آمریکا و رژیم صهیونیستی تسلیم شود و طرح "نقشه راه" را که "جرج بوش پسر" تهمیه کرده بود بپذیرد و دست به اصلاحات در تشکیلات خودگردان بزند، اصلاحاتی که بر اساس خواست و اراده کاخ سفید باشد. از جمله این اصلاحات می‌توان به ایجاد منصب نخست‌وزیری و واگذاری برخی اختیارات رئیس تشکیلات یاسر عرفات به نخست‌وزیر اشاره کرد. علاوه بر این، سرویس‌های امنیتی نه گانه تشکیلات رام الله در قالب سه نهاد امنیتی ادغام شدند که باید به این موارد، برخی اصلاحات اداری و مالی را هم اضافه کرد.



احمد قریع

بدین ترتیب، محمود عباس از تاریخ ۴/۲۹ تا ۲۰۰۳/۹/۶ سمت نخست‌وزیری را بر عهده گرفت و توانست آتش بسی را با رژیم صهیونیستی منعقد کند که از تاریخ ۲۰۰۳/۶/۲۹ تا ۲۰۰۳/۸/۲۱ ادامه یافت. این توافقنامه با ترور اسماعیل ابو شنب از رهبران برجسته جنبش حماس در تاریخ ۲۰۰۳/۸/۲۱ لغو شد و عباس در تعاملات خود با عرفات، گروه‌های فلسطینی و

نیز طرف صهیونیستی با مشکلاتی مواجه شد که در نهایت وی را به سمت استعفا از سمت نخست‌وزیری سوق داد. پس از وی، احمد قریع ملقب به "ابو علاء" نخست‌وزیر شد و هفتمین، هشتمین و نهمین کابینه فلسطین را تشکیل داد. وی از تاریخ ۲۰۰۳/۱۰/۵ تا ۲۰۰۶/۳/۲۷ در سمت نخست‌وزیری حضور داشت و سلام فیاض وزیر دارایی وی بود.



محمد دحلان

در سال ۲۰۰۴ و به خاطر حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی، کمبود امکانات و حمایت‌های ضعیف کشورهای عربی و اسلامی و جامعه بین‌المللی، انتفاضة فلسطین دچار ضعف و رخوت شد. در تابستان سال ۲۰۰۴ محمد دحلان از رهبران جنبش فتح صدها نفر از طرفداران خود را به خیابان‌ها ریخت و تظاهرات اعتراض‌آمیز علیه عرفات به راه انداخته و خواستار یک سری اصلاحات و تغییر و تحولات شد. این اعتراضات با حمایت تعدادی از رهبران جنبش

فتح به ویژه در نوار غزه مواجه شد و در عین حال، آمریکا و اتحادیه اروپا به وضوح از این اعتراضات حمایت کردند. البته زمان، اهداف واقعی این راهپیمایی‌ها، هویت طرف‌های مسئول راه‌اندازی این اعتراضات و شخص مورد انتقاد پرسش‌های زیادی را با خود بر می‌انگیخت همچنان که سکوت یا عدم اعتراض محمود عباس نسبت به این راهپیمایی‌ها نیز جای تعجب و سوال داشت و بالاخره بعد از حدود یک ماه، عرفات به بیماری مبهمی مبتلا و برای درمان به پاریس اعزام گشت، اما در تاریخ ۲۰۰۴/۱۱/۱۱ جان سپرد و جسدش از پاریس به قاهره و سپس رام‌الله منتقل و دفن شد و این در حالی بود که سوالات زیادی درباره دلایل واقعی مرگ وی مطرح بود.

عرفات طی ۳۵ سال بر دستگاه سیاسی فلسطین سیطره داشت و در عین حالی که رئیس جنبش فتح، ساف، تشکیلات خودگردان و رئیس کشور فلسطین بود، سمت فرماندهی عالی نیروهای مسلح فلسطین را هم در اختیار داشت. وی یک شخصیت سیاسی پراگمات و در عین حال، تجسم بخش آمال و آرزوهای فلسطینیان بود. هر چند که بسیاری از فلسطینیان و گروه‌های فلسطینی رهبری وی را قبول

نداشتند^۱ اما به خاطر مقاومتی که در جریان محاصره مقر ریاست تشکیلات خودگردان در شهر رام الله در دوره قبل از وفاتش از خود نشان داد محبوبیت زیادی در میان ملت فلسطین پیدا کرد.



روحی فتوح

پس از مرگ عرفات، روحی فتوح، رئیس پارلمان فلسطین به موجب قانون اساسی موقتاً جانشین وی شد و در تاریخ ۲۰۰۵/۱/۹ انتخابات ریاست تشکیلات خودگردان برگزار شد که جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی آن را تحریم کردند. این انتخابات با مشارکت ۶۵ درصدی افراد واجد شرایط رأی برگزار شد و محمود عباس، نامزد جنبش فتح توانست آرای ۶۲ درصد از شرکت کنندگان را به خود اختصاص دهد و مصطفی برغوثی تنها ۲۰ درصد از آراء را کسب کرد. البته عباس قبل از این ریاست جنبش فتح و سازمان آزادی‌بخش فلسطین را هم در اختیار گرفته بود.



پیروزی عباس در انتخابات ریاست تشکیلات خودگردان

در فضای آتش بسی که ابومازن از طریق توافق با گروه‌های فلسطینی موفق به تثبیت آن شده بود و توافقنامه قاهره که گروه‌های فلسطینی در تاریخ ۲۰۰۵/۳/۱۷ امضا کردند، انتفاضه الاقصی عملاً خاموش شد و فلسطینیان سرگرم ساماندهی اوضاع داخلی خود به ویژه فراهم آوردن مقدمات برگزاری انتخابات شوراها، پارلمان و ریاست تشکیلات خودگردان شدند.

عقب‌نشینی نظامیان صهیونیستی از باریکه غزه در سپتامبر سال ۲۰۰۵ پیروزی بزرگی برای گروه‌های مقاومت و شکستی تلخ برای روند سازش مسالمت‌آمیز بود، زیرا این نکته بر کسی پنهان نماند که این اقدام ناشی از بهای سنگین سیاسی و

۱. محسن محمد صالح و بشیر نافع، التقرير الاستراتيجی الفلسطيني لسنة ۲۰۰۵ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۰۶) ص ۲۷.

انسانی بود که رژیم صهیونیستی به خاطر عملیات‌های مقاومت می‌پرداخت. از سوی دیگر، این عقب نشینی به صورت یک جانبه و بدون هماهنگی و یا مذاکره با تشکیلات خودگردان فلسطین صورت گرفت، گویی که پرونده روند سازش میان طرفین فلسطینی - صهیونیستی مختومه شده است و اثری از آن نیست.^۱

بعد از آن نوبت به انتخابات شوراها رسید که در چهار مرحله برگزار شد و نمایشی آشکار از میزان محبوبیت و پایگاه مردمی حماس بود. این امر، اسباب نگرانی جنبش فتح و تشکیلات خودگردان فلسطین را فراهم آورد، اما نمی‌شد به راحتی درباره نتایج این انتخابات اظهار نظر کرد به ویژه آنکه بسیاری از نامزدهای جنبش حماس به دلایل امنیتی و اجتماعی به عنوان نامزد مستقل وارد انتخابات شده بودند. به هر حال، جنبش حماس در تعداد آراء و نیز در اختیار گرفتن شوراها شهرهای بزرگ بر جنبش فتح پیشی گرفت، اما جنبش فتح در تعداد کرسی‌ها و در اختیار گرفتن شوراها مناطق کوچک بر آن غلبه داشت و مسأله جالب توجه، پیروزی جنبش حماس در شهر نابلس با کسب ۷۴ درصد آرا و نیز مخالفت مسئولان تشکیلات خودگردان با برگزاری انتخابات شوراها در دو منطقه الخلیل و غزه بود که پایگاه‌های قوی جنبش حماس به شمار می‌رفتند. بر اساس برخی برآوردها، جنبش فتح ۱۱۶۴ کرسی را در مقابل ۸۶۲ کرسی جنبش حماس کسب کرد و در این میان، سهم دیگر گروه‌ها و نیز افراد مستقل ۷۰۱ کرسی بود. حماس در دور اول و چهارم این انتخابات نیمی از آراء را به خود اختصاص داد و سهمش از آراء در دور دوم ۳۳.۷ درصد و در دور سوم ۲۶ درصد بود. جنبش فتح در دور اول، ۳۲ درصد، در دور دوم ۴۰ درصد، در دور سوم ۵۳.۷ درصد و بالاخره در دور چهارم ۳۰ درصد آراء را به نفع خود رقم زد.^۲

در فضایی آکنده از شک و تردید و اختلافات داخلی در جنبش فتح، عباس دستور تعویق برگزاری انتخابات پارلمانی از ژوئیه سال ۲۰۰۵ به ۲۰۰۶/۱۱/۲۵ را صادر کرد. برگزاری انتخابات وقتی قطعی شد که ابومازن اطمینان حاصل کرد که فتح اختلافات داخلی خود را پشت سر گذاشته است و یک لیست واحد را ارائه کرده که لیست انتخاباتی «المستقبل»، تهیه شده توسط محمد دحلان هم در آن ادغام

۱. مراجعه شود به: همان منبع، ص ۲۲.

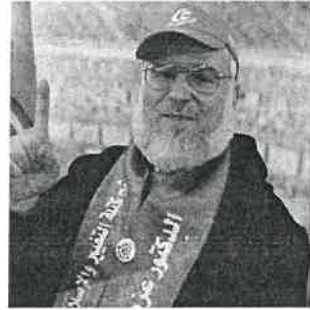
۲. مراجعه شود به: همان منبع، ص ۳۶ - ۳۸.

شده است. لیست واحد با جلب موافقت مروان برغوثی، جبریل رجوب و تعدادی دیگر از رهبران جوان جنبش فتح تهیه شد. وقتی ابومازن با اجرای انتخابات موافقت کرد که برخی نظرسنجی‌ها نشان می‌داد حماس تنها ۲۵ درصد آراء و کرسی‌ها و فتح ۲۸ تا ۴۰ درصد آراء را از آن خود خواهد کرد. از سوی دیگر، محمود عباس برای تأیید مشروعیت ریاست خود بر همه ملت فلسطین نیاز شدیدی به انتقال جنبش حماس به عنوان یک جریان مخالف و البته تحت کنترل، به صف موافقان مشروعیتش داشت تا بتواند قدرتمندتر از قبل و با پشتوانه‌ای قوی روند مذاکرات سازش را ادامه دهد. همین مسأله باعث شد که کاخ سفید نیز از برگزاری انتخابات در فلسطین حمایت کند و رژیم صهیونیستی نیز هیچ مخالفتی با آن نداشته باشد؛ هر چند که نگرانی‌های خود نسبت به نتایج آن را پنهان نمی‌کرد.

کسب ۷۴ کرسی از مجموع ۱۳۲ کرسی پارلمان فلسطین توسط جنبش حماس و پیروزی ۴ نامزد مستقل از فهرست حماس برای تمامی طرف‌ها از جمله خود رهبران حماس و اعضای این جنبش غیر منتظره بود و حال آنکه جنبش فتح تنها ۴۵ کرسی را کسب کرد و جبهه خلق برای آزادی فلسطین با کسب ۳ کرسی، ائتلاف جبهه دموکراتیک و حزب مردم با ۲ کرسی در رده‌های بعدی قرار گرفتند. فهرست "فلسطین مستقل" به ریاست مصطفی برغوثی هم دو کرسی و فهرست "راه سوم" به ریاست سلام فیاض نیز دو کرسی را از آن خود کردند.



مصطفی برغوثی



پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی

جنبش حماس پس از پیروزی در انتخابات درصدد تشکیل دولت وحدت ملی برآمد، اما توفیقی نیافت و در نهایت مجبور شد به تنهایی دولت تشکیل دهد. رهبران جنبش فتح و مقامات تشکیلات خودگردان در فضایی آکنده از حیرت و سرخوردگی به سر می‌بردند، زیرا می‌دیدند که ملت فلسطین برای آنها شریکی انتخاب کرده است که چندان خوشایندشان نیست، به همین خاطر با وجود اعلام موافقت با نتایج انتخابات و احترام به دموکراسی، دست به یک سری اقدامات در راستای محاصره جنبش حماس و تضعیف آن و به شکست کشاندن دولت آن زدند. از جمله این اقدامات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- در حالی که تنها دو هفته از اعلام نتایج انتخابات گذشته بود، پارلمان پیشین که اکثر نمایندگان آن را اعضای فتح تشکیل می‌دادند، تشکیل جلسه داد و بر خلاف عرف قانونی و پارلمانی یک سری مصوبات را وضع و تغییراتی را در قانون اساسی ایجاد کرد که هدف از آنها افزایش اختیارات رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و تضعیف دولت و پارلمان منتخب فلسطین بود و در عین حال به رئیس

تشکیلات برای تشکیل دادگاه قانون اساسی و در اختیار گرفتن دیوان کارکنان بخش دولتی اختیار تام می‌داد. پارلمان سابق فلسطین که دوره فعالیتش به پایان رسیده بود، با دستور رئیس تشکیلات خودگردان مبنی بر انتصاب یک دبیر کل برای پارلمان به جای دبیر مجلس موافقت کرد، دبیری که قانوناً باید از اعضای پارلمان می‌بود. این مسأله از دید جنبش حماس "کودتای سفید" و "تخطی از قانون اساسی" بود.



رشید ابوشباک

- دستور ویژه عباس که تمامی نهادهای رسانه‌ای وابسته به تشکیلات خودگردان فلسطین را زیر نظر مستقیم وی قرار می‌داد.
- دستور ویژه عباس برای تأسیس هیات ویژه برای اداره گذرگاه‌های مرزی به ریاست صائب عریقات.
- حکم عباس مبنی بر انتصاب رشید ابو شباک به عنوان مدیر سرویس‌های امنیت داخلی و ناظر بر سرویس‌های حفاظت اطلاعات و پلیس فلسطین. این اقدام در حالی صورت گرفت که پلیس باید زیر نظر وزارت کشور می‌بود.

- عباس، سلیمان حلس را به عنوان مدیر امنیت ملی انتخاب کرد.
- حکم عباس مبنی بر انتقال حق نظارت بر سفارتخانه‌های فلسطین در خارج، از دایره اختیارات وزارت امور خارجه به سازمان آزادی‌بخش فلسطین.
- دستور عباس مبنی بر عدم حضور وزرای دولت فلسطین از جمله وزیر امور خارجه در سفرهای خارجی، دیدارها و مذاکرات وی با مقامات عربی و بین‌المللی.
دستورات یاد شده آغاز جنگ رهبران جنبش فتح برای سلب اختیارات دولت حماس و به شکست کشاندن آن قبل از آغاز فعالیتش بود. سیطره کامل جنبش فتح بر تمامی سرویس‌های امنیتی و سیستم اداری تشکیلات خودگردان فلسطین و وزارتخانه‌ها و نهادهای وابسته به آن مانعی واقعی در مقابل جنبش حماس بود که اصولاً باید با بسیاری از مسئولان امنیتی و اداری تشکیلات خودگردان که در صدد کارشکنی و به شکست کشاندن برنامه دولت حماس بودند تعامل می‌داشت.

از سوی دیگر، دولت حماس در شرایط ناشی از اشغالگری رژیم صهیونیستی و فشار طرف‌های مؤثر عربی و بین‌المللی با مشکلات زیادی در اداره اوضاع مواجه بود. صهیونیست‌ها و طرف‌های بین‌المللی محاصره سیاسی و اقتصادی نفس‌گیری را علیه دولت حماس آغاز کردند. کمک‌هایی که به حساب تشکیلات خودگردان واریز می‌شد و بیش از نیمی از بودجه آن را تشکیل می‌داد قطع شد. علاوه بر این، رژیم صهیونیستی حاضر نبود درآمدهای مالیاتی تشکیلات خودگردان که نزدیک به یک سوم بودجه آن را تشکیل می‌داد به جنبش حماس تحویل دهد. ضمناً ارسال حواله‌های بانکی به حساب تشکیلات خودگردان متوقف شد. در واقع، پذیرش شروط کمیته چهار جانبه بین‌المللی صلح آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل به عنوان شرط اساسی برای تعامل با جنبش حماس و دولت آن بود و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی توسط این جنبش در کنار دست برداشتن از "مقاومت مسلحانه" که از آن با عنوان "تروریسم" یاد می‌شد و در نهایت، موافقت با تمامی توافقنامه‌های امضا شده میان سازمان آزادی بخش فلسطین شروط غیرقابل اجرایی بود که بر جنبش حماس تحمیل شده بود تا این جنبش هویت خود را از دست داده و تغییر ماهیت دهد.



سعید صیام

جنبش حماس خود را در برابر خزانه‌ای خالی می‌دید و با بدهی یک میلیارد و ۷۷۲ میلیون دلاری دست و پنجه نرم می‌کرد.^۱ همزمان با این وضعیت، گروه‌های مخالف دولت و به ویژه جنبش فتح بر آتش تظاهرات، تجمعات و اعتصاب‌های متعددی که برای مطالبه حقوق‌شان برگزار می‌شد می‌دمیدند و از سوی دیگر، سرویس‌های امنیتی هم تعامل خوبی با سعید صیام، وزیر کشور

فلسطین نداشتند. در واقع، بسیاری از اختیارات وزیر کشور از وی سلب شده بود آن هم در شرایطی که هرج و مرج و ناامنی به ویژه در باریکه غزه روند صعودی داشت.

این مسئله وزیر کشور را به ایجاد "نیروهای اجرایی" متشکل از فعالان وابسته به جنبش حماس و گروه‌های مقاومت واداشت که روابط خوبی با این جنبش داشتند.^۱

ایجاد «نیروی اجرایی» تشکیلات خودگردان را وارد منازعه جدید بر سر اختیارات قانونی کرد. محمود عباس چند روز پس از تشکیل "کمیته اجرایی" نیروی امنیتی ویژه‌ای به نام "گارد ریاست جمهوری" را تشکیل داد^۲ و کاخ سفید هم ۸۶.۴ میلیون دلار به این نهاد تازه تأسیس کمک اعطا کرد.^۳



یگان اجرایی



گارد ریاست جمهوری

به دنبال اختلاف بر سر اختیارات قانونی، برگزاری راهپیمایی‌ها و تجمعات مخالفت آمیز و جنگ‌های تبلیغاتی مشخص شد که تلاش‌هایی گسترده و محسوسی برای سوق دادن جنبش فتح و شاخه‌های نظامی وابسته به این جنبش به عرصه جنگ با حماس و دولت صورت می‌گیرد. اقدامات تحریک‌آمیز سیاسی به تدریج به سر حد تیراندازی و درگیری‌های مسلحانه رسید و ترور عبد الکریم قوقا، دبیر کل کمیته‌های مقاومت مردمی و از افراد نزدیک به جنبش حماس در تاریخ ۲۰۰۶/۳/۳۱ نقطه عطفی در گرایش به استفاده از زبان زور و تهدید بود. کمیته‌های مقاومت مردمی "محمد دحلان" یکی از رهبران جنبش فتح را مسئول این ترور دانست. پس از آن هم در تاریخ ۲۰۰۶/۵/۱۶ "محمد التتر" یکی از

فرماندهان نظامی حماس به شهادت رسید. در تاریخ ۲۰۰۶/۷/۱۶ یکی دیگر از رهبران

۱. روزنامه الایام، رام الله و الحیات، ۲۰۰۶/۴/۲۱.

۲. روزنامه الحیات، ۲۰۰۶/۴/۲۷.

۳. خبرگزاری رویترز، ۲۰۰۷/۱/۵.

سیاسی این جنبش به نام "حسین العوجا" ترور شد تا درگیری‌ها میان دو طرف بالا گیرد و در فاصله زمانی ۱.۱ تا ۲۰۰۶/۱/۳۰ نزدیک به ۴۱ شهروند فلسطینی به خاطر



عبدالکریم فوقا

اختلافات سیاسی کشته شوند که ۴۰ نفر از آنها در باریکه غزه جان خود را از دست دادند. هرج و مرج و ناامنی‌های سال ۲۰۰۶ میلادی ۲۶۰ کشته و ۱۲۳۹ زخمی به دنبال داشت.^۱

امضای "سند وفاق ملی" یا "سند اسرا" توسط گروه‌های فلسطینی و از جمله جنبش‌های فتح و حماس در ماه ژوئن سال ۲۰۰۶ زمینه تشکیل دولت وحدت ملی را فراهم آورد و جنبش حماس آمادگیش را برای کاهش سهم خود در دولت

و واگذاری سمت نخست‌وزیری را اعلام و تأکید کرد که رهبران درجه یک خود را برای حضور در کابینه دولت فلسطین نامزد نخواهد کرد، اما بعداً مشخص شد که مشکل، سهمیه‌های وزارتی و اختیارات طرف‌های فلسطینی در داخل دولت نیست، بلکه ماجرا به شروط کمیته چهار جانبه بین‌المللی و فشارهای آمریکا، رژیم صهیونیستی و اتحادیه اروپا مربوط می‌شود. بیانیه‌های مکرر عباس در تاریخ‌های ۲۰۰۶/۵/۲۱، ۲۰۰۶/۹/۲۷، ۲۰۰۶/۱۲/۱۶ و ۲۰۰۷/۱/۱۹ درباره برگزاری انتخابات زود هنگام پارلمانی و ریاست تشکیلات خودگردان باعث افزایش تنش و وخامت بیشتر اوضاع شد. جنبش حماس معتقد بود که عباس از نظر قانون اساسی، اختیار انحلال پارلمان را ندارد و درخواست وی برای برگزاری انتخابات جدید پارلمانی به منزله نقض دموکراسی است.

از سوی دیگر، عملیات "توهمات بر باد رفته" که منجر به اسارت یک نظامی صهیونیستی به نام "گلعاد شالیت" شد وضعیت تشکیلات رام الله را بغرنج‌تر کرد. به دنبال این عملیات، رژیم صهیونیستی دست به بازداشت‌های فوری و گسترده‌ای در میان رهبران سیاسی و نمایندگان پارلمانی جنبش حماس زد و ۶۴



عملیات توهمات بر باد رفته



گلعاد شالیت

نفر از وزرا، رهبران و نمایندگان پارلمانی این جنبش را بازداشت کرد. تداوم موج بازداشت‌ها و حملات نظامی منجر به تعطیلی پارلمان فلسطین و توقف فعالیت دولت حماس در کرانه باختری شد و رژیم صهیونیستی از تاریخ

۲۶/۶/۲۰۰۶ و تقریباً طی ۵ ماه دو عملیات نظامی به

نام‌های "باران‌های تابستانی" و "ابره‌های پاییزی" را در باریکه غزه به اجرا گذاشت که به شهادت ۵۰۵ شهروند فلسطینی و زخمی شدن ۲۲۰۵ نفر دیگر انجامید. در اواخر سال ۲۰۰۶ رژیم صهیونیستی ۵۶۷۱ فلسطینی را در زندان‌های خود بازداشت و اسیر کرد که در میان آنها ۳۰ نماینده پارلمانی عضو جنبش حماس و ۴ نفر از وزرای دولت اسماعیل هنیه هم دیده می‌شدند.^۱

۱. مراجعه شود به: همان منبع، ص ۹۱ - ۹۲.

تشدید درگیری و کشمکش میان جنبش‌های فتح و حماس و طرفداران آنها در اوایل سال ۲۰۰۷، عربستان سعودی را بر آن داشت که آنها را به پای میز مذاکره در ریاض بکشاند و این مذاکرات منجر به امضای "توافقنامه مکه" در تاریخ ۲۰۰۷/۲/۱۷ شد و طرف‌های فلسطینی به شدت از آن ابراز خرسندی و خوشحالی کردند. این توافقنامه مقدمه‌ای برای تشکیل دولت وحدت ملی به نخست‌وزیری اسماعیل هنیه شد و این دولت با ترکیب، ۹ وزیر از جنبش حماس، ۶ وزیر از جنبش فتح، ۴ وزیر از گروه‌های دیگر و ۵ وزیر از افراد مستقل تشکیل شد و در تاریخ ۲۰۰۷/۳/۱۷ از پارلمان فلسطین رأی اعتماد گرفت. اما عباس در تاریخ ۲۰۰۷/۳/۲ محمد دحلان را به عنوان مشاور امنیت ملی خود و دبیر شورای امنیت ملی انتخاب کرد که این مسأله باعث افزایش نفوذ وی در سرویس‌های امنیتی شد که خلاف قانون اساسی فلسطین بود. این انتصاب نخستین مشکل دولت وحدت ملی فلسطین بود، زیرا در سلب اختیارات دولت در حیطه کنترل بر سرویس‌های امنیتی می‌کوشید و می‌خواست کنترل این دستگاه‌ها را در اختیار خود داشته باشد.



تشکیل دولت وحدت ملی به ریاست اسماعیل هنیه



هانی قواسمی

ناکامی "هانی القواسمی"، وزیر کشور مستقل در دولت جدید فلسطین در استفاده از اختیارات خود و اجرای هر گونه اصلاحات امنیتی بار دیگر باعث تشدید بحران داخلی فلسطین شد و وی ضمن اعلام استعفای خود تأکید کرد که رشید ابو شباک، فرد نزدیک به دحلان، سرویس‌های امنیتی وزارت کشور فلسطین را تحت سیطره خود دارد و مانع از ارتباط وی (وزیر کشور) با فرماندهان این سرویس‌ها می‌شود و از سوی دیگر، رئیس تشکیلات خودگردان اختیارات مالی و اداری وی را سلب کرده است.^۱

۲- سیطره جنبش حماس بر باریکه غزه و سیطره جنبش فتح بر تشکیلات خودگردان در کرانه باختری:



کیت دایتون

سیر حوادث حاکی از این بود که جنبش‌های فتح و حماس به سمت درگیری و تقابل حرکت می‌کنند و از سوی دیگر، پرده از طرح‌ها و فشارهای آمریکا و رژیم صهیونیستی برای ساقط کردن دولت وحدت ملی فرو افتاد. در همین حال، یک جریان فلسطینی وابسته به جنبش فتح ظهور کرد که آماده همکاری برای اجرای طرح‌های آمریکایی در فلسطین بود و اخبار متعددی از ادامه روند اجرای طرح‌های کیت دایتون^۲ آمریکایی در زمینه تجهیز نیروهای گارد ریاستی تشکیلات خودگردان فلسطین و

۱. روزنامه الوطن، أبها (عرستان سعودی)، ۲۰۰۷/۴/۲۴.

آموزش آنها به گوش می‌رسید که هدف از آن، آماده‌سازی این نیروها برای مقابله و درگیری احتمالی با جنبش حماس در باریکه غزه بود.^۱ اخبار و اطلاعات رسیده از تجهیز و آماده‌سازی ۱۵ هزار نفر از عناصر سرویس‌های امنیتی بود که به عباس وابستگی و به محمد دحلان سر سپردگی داشتند و خود را برای درگیری با جنبش حماس آماده می‌کردند.^۲ بر اساس گزارش‌های موجود، دایتون در جریان نشست کمیسیون خاورمیانه در کنگره آمریکا در اواخر ماه مه سال ۲۰۰۷ تأکید کرده بود که «اوضاع به زودی بر هم خواهد ریخت و درگیری‌های شدیدی در باریکه غزه آغاز خواهد شد.»^۳

رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و جریان امنیتی بانفوذ در داخل جنبش فتح همکاری جدی و عملی را با دولت وحدت ملی برای کنترل سرویس‌های امنیتی و ساماندهی آنها انجام نمی‌دادند و بدین ترتیب، جریان بانفوذ در داخل جنبش فتح دست به یک سری اقدامات عملی زد که تا حد زیادی با همان اطلاعات درز یافته درباره طرح‌های آمریکا هم‌سوئی داشتند. از جمله این اقدامات می‌توان به توسعه گارد ریاست تشکیلات خودگردان، فعالیت ایست بازرسی‌های امنیتی، افزایش عملیات‌های آدم‌ربایی و ترورهای اشاره کرد که توسط نیروهای وابسته به عباس و دحلان انجام می‌گرفت. منابع جنبش حماس در ماه مه سال ۲۰۰۷ از ترور ۲۲ نفر از فعالان این جنبش به دست عناصر امنیتی تشکیلات خودگردان آن هم تنها در طول یک هفته خبر دادند.^۴

وضعیت یاد شده جنبش حماس را به سمت اقدام سرنوشت‌ساز نظامی خود علیه «جریان کودتاگر مزدور در داخل جنبش فتح» سوق داد و این جنبش در فاصله روزهای ۱۱ تا ۲۰۷/۶/۱۴ توانست باریکه غزه را تحت کنترل خود بگیرد. آمارهای مرکز حقوق بشر فلسطین بیانگر این مسأله است که در نتیجه اقدام قاطعانه

۱. درباره طرح‌های دایتون، مراجعه شود به: رویترز، ۲۰۰۷/۱/۱۵، و همچنین مراجعه شود به:

Haaretz newspaper, 31/10/2007

2. David Rose, The Gaza Bombshell, VANITY FAIR magazine, April 2008, <http://www.vanityfair.com/politics/features/2008/04/gaza200804>

۳. عرب ۴، ۲۰۰۷/۶/۱۵، ترجمه شده از روزنامه آلمانی دی یونگا ولت De Junge Welt، مراجعه شود به: <http://www.jungewelt.de/2007/06-14/020.php?sstr=dayton>

۴. مرکز اطلاع رسانی فلسطین، ۲۰۰۷/۵/۲۰، مراجعه شود به:

<http://www.palestine-info.info/ar>

نظامی حماس در فاصله روزهای ۷ تا ۲۰۰۷/۶/۱۶ نزدیک به ۱۶۱ نفر کشته شدند که ۴۳ نفر از آنها را افراد غیرنظامی و ۹۱ نفر را عناصر جنبش فتح و سرویس‌های امنیتی تشکیلات خودگردان تشکیل می‌دادند و ۲۷ نفر دیگر هم از اعضای جنبش حماس و گردان‌های شهید عزالدین قسام، شاخه نظامی این جنبش و کمیته اجرایی دولت حماس بودند.^۱



جنبش حماس پس از پیروزی در انتخابات با موجی از نابسامانی امنیتی مواجه شد

۱. مرکز حقوق بشر فلسطین، صفحات سوداء فی غیاب العدالة: گزارشی درباره حوادث خوتین باریکه غزه از ۷ تا ۱۴ ژوئن ۲۰۰۷، غزه، ص ۸۱ - ۸۵.

جنبش حماس در دفاع از اقدام قاطعانه نظامی خود در نوار غزه اعلام کرد که این اقدام نه به اختیار بلکه به اضطرار بوده و تنها یک جریان خاص وابسته به جنبش فتح هدف این اقدام قرار داشته است. ضمناً افزود که در آغاز قصد سیطره بر باریکه غزه را نداشته، اما تخلیه این مراکز و غارت و چپاول اموال آن از سوی سودجویان، نیروهای امنیتی حماس را مجبور به تصرف این مراکز کرده است. این جنبش در تشریح دلایل تصرف مقرهای سرویس‌های امنیتی در نوار غزه اعلام کرد که قصد مقابله با "جریان صهیونیست زده" ای را داشت که در پوشش این سرویس‌ها پنهان شده بودند.^۱

اقدام قاطعانه نظامی حماس که برخی طرف‌ها از آن با عنوان "کودتا" یاد می‌کردند از اقدامات منفی و نسنجیده‌ای بود که باعث تخریب وجهه حماس شد و رسانه‌های گروهی و شبکه‌های خبری عملیات اعدام "سمیح مدهون" را که به شکل فجیع و زجرآوری کشته شده بود منتشر کردند. علاوه بر این، اقدام رسانه‌های وابسته به جنبش حماس در پخش تصاویر مربوط به واداشتن افسران سرویس‌های امنیتی برای حضور در برابر دوربین آن هم با بالا تنه برهنه و همچنین انتشار صحنه‌های دیگر، خدمت بزرگی برای دشمنان حماس بود و عملاً ابزارهای لازم برای آغاز تبلیغات تحریک‌آمیز علیه جنبش حماس را در اختیار این گروه قرار داد. بسیاری از رهبران جنبش حماس به انجام چنین برخوردهای زشت و نسنجیده‌ای اعتراف کرده و مخالفت خود با چنین اقداماتی را اعلام کردند.

جنبش حماس اقدام قاطعانه نظامی را "کودتا" نمی‌دانست، چرا که نخست‌وزیر دولت فلسطین که در عین حال سمت وزارت کشور دولت وحدت ملی را هم بر عهده داشت این تصمیم را اتخاذ کرده بود و از حمایت اکثریت اعضای پارلمان هم در انجام این تصمیم برخوردار بود. این جنبش اعلام کرد که همچنان محمود عباس را به عنوان رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین قبول دارد و مشروعیت وی را به رسمیت می‌شناسد. لذا خواستار گفتگوی بی قید و شرط شد. صرف‌نظر از اینکه اقدام جنبش حماس یک "اقدام قاطعانه نظامی" یا یک "کودتا" بوده باشد، این حوادث تبعات و تأثیرات زیادی بر روی جامعه فلسطینی داشت که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- برای اولین بار شکاف جغرافیایی در کنار اختلافات سیاسی ایجاد شد و باریکه غزه و ساکنان آن تحت کنترل و مدیریت جنبش حماس و دولت به اصطلاح "برکنار شده" این جنبش در آمدند و کرانه باختری به دست جنبش فتح و رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و دولت موقت غیرقانونی افتاد.

- این حوادث نشانگر حجم تأثیر عوامل خارجی در عرصه ملی فلسطین بود.
- حوادث مذکور لطمه زیادی به وجهه پروژه ملی فلسطین و برنامه مبارزاتی مندرج در آن وارد کرد و باعث نارضایتی و ناامیدی ملت‌های عربی و اسلامی و محافل بین‌المللی حامی حقوق فلسطینیان نسبت به آرمان ملی فلسطین شد.

- رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین از سیطره جنبش حماس بر باریکه غزه به عنوان فرصتی برای انحلال دولت وحدت ملی و تشکیل دولت موقت وابسته به خویش استفاده کرد هر چند که این کار مغایر مفاد قانون اساسی بود. وی ضمن نادیده گرفتن نقش پارلمان که جنبش حماس اکثریت را در آن در اختیار داشت، دستورهای ریاستی صادر کرد که به منزله قانون بودند. این دستورها و اقدامات ریاست تشکیلات خودگردان و دولت موقت به شدت عرصه را بر جنبش حماس و فعالان آن در کرانه باختری تنگ کرد و باعث تعطیلی مؤسسات وابسته به این جنبش شد و تلاش‌ها برای انحلال و نابودی ساختار تشکیلاتی و نظامی حماس در این منطقه نیز ادامه یافت. در همین حال، ریاست تشکیلات خودگردان و دولت وابسته‌اش در کرانه باختری همکاری‌های امنیتی خود با رژیم صهیونیستی را گسترش دادند و به گزارش منابع وابسته به جنبش حماس در کرانه باختری، اعضای این جنبش در فاصله روزهای ۶/۱۱ تا ۲۰۰۷/۸/۳۱ در معرض ۱۰۰۷ مورد حمله و تجاوز سرویس‌های امنیتی و افراد وابسته به جنبش فتح قرار گرفت که شامل ۶۳۹ مورد عملیات بازداشت و آدم‌ربایی، ۳۶ مورد عملیات تیراندازی و ۱۷۵ مورد عملیات حمله به مؤسسات و انجمن‌های وابسته به جنبش حماس از جمله دارالقرآن‌ها، جمعیت‌های خیریه، مؤسسات رسانه‌ای و دفاتر روزنامه‌ها، مدارس و مهد کودک‌ها می‌شد. علاوه بر این، ۱۵۶ مورد تجاوز دیگر نیز علیه فعالان جنبش حماس و طرفداران آن در کرانه باختری صورت گرفت.^۱

۱. درباره اقدامات تشکیلات خودگردان علیه جنبش حماس در کرانه باختری، مراجعه شود به: دفتر اطلاع رسانی جنبش مقاومت اسلامی "حماس"، "اعتداءات فتح و الأجهزة الأمنية الفلسطينية بحق حركة "حماس" في الضفة المحتلة،

در مقابل، جنبش حماس و دولت برکنار شده از سوی ابومازن، ضمن تحکیم کنترل و مدیریت خود بر باریکه غزه با طرفداران جنبش فتح در نوار غزه برخورد‌های قاطعانه‌ای داشتند، زیرا تحرکات برخی از آنها را تهدیدی علیه امنیت و آرامش منطقه غزه می‌دانستند. هر چند که هر دو طرف حاکم بر باریکه غزه و کرانه باختری مورد انتقاد مؤسسات حقوق بشر قرار گرفتند، ولی آمارهای مشخصی درباره حجم تخلفات قانونی صورت گرفته در باریکه غزه وجود ندارد.

- رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین بعد از حذف حماس و مجلس قانون‌گذاری دست خود را کاملاً باز می‌دید و در سایه حمایت‌های طرف آمریکایی، غربی و عربی به شکل گسترده‌ای پروژه سازش و مذاکره با طرف صهیونیستی را دنبال می‌کرد. - باریکه غزه در معرض محاصره شدید و مستمر و تجاوزات بی‌وقفه رژیم صهیونیستی قرار گرفت و متأسفانه برخی اعضای تشکیلات خودگردان هم در تحریک این رژیم علیه جنبش حماس نقش داشتند و می‌خواستند از این طریق دولت حماس را ساقط کرده و مانع از فعالیت آن شوند.

- عملیات ضربتی جنبش حماس در نوار غزه از میزان هرج و مرج و ناامنی‌ها در این منطقه کاست و باعث کاهش درگیری‌های گروهی و خانوادگی در این منطقه شد که این مسأله نشانگر موفقیت نسبی جنبش حماس در مقابله با پدیده مذکور و مهار آن بود. از سوی دیگر، این امر موید ادعای جنبش حماس درباره نقش داشتن جریان خاص وابسته به جنبش فتح در ناامنی‌های نوار غزه بود.

بر اساس آمارهای مرکز حقوق بشر "المیزان"، در جریان ناامنی‌های باریکه غزه طی ۶ ماهه نخست سال ۲۰۰۷ در حدود ۴۲۲ نفر کشته و ۱۹۴۶ تن دیگر هم زخمی شدند، اما طی نیمه دوم سال ۲۰۰۷ و پس از سیطره جنبش حماس بر نوار غزه، آمار قربانیان ناامنی‌ها در این منطقه به ۶۰ کشته و ۴۲۵ زخمی رسید.^۱ با وجود شرایط معیشتی دشوار باریکه غزه، سه ماهه نخست سال ۲۰۰۸ هم هیچ شهروند

المرکز الفلسطيني للإعلام، ۲۰۰۷/۹/۴، در: <http://www.palestine-info.info/ar/default.aspx?xyz=> و گزارش جنبش حماس، اعتدات فتح و الأجهزة الأمنية الفلسطينية بحق حركة المقاومة الإسلامية "حماس" في الضفة المحتلة خلال شهر رمضان المبارك، ۲۰۰۷/۱۰/۱۷.

۱. خبرگزاری فلسطینی "وفا"، ۲۰۰۸/۱/۱۳، مراجعه شود به: <http://arabic.wafa.ps/arabic/> و مرکز حقوق بشر المیزان، با آدرس اینترنتی:

فلسطینی در جریان درگیری‌های گروهی کشته نشد و این امر نشان از کنترل اوضاع امنیتی در منطقه غزه بود.

- مشخص بود که اقدام قاطعانه نظامی حماس یک تصمیم از پیش برنامه‌ریزی شده نیست بلکه حوادث میدانی منجر به این امر شد.

- واضح بود که بیشتر اعضای سرویس‌های امنیتی اعتقاد داشتند که درگیری و اختلاف موجود به آنها ربطی ندارد، بلکه این جنگی است که حماس با یک جریان مشخص در سرویس‌های امنیتی و جنبش فتح دارد. اگر موضوع غیر از این بود نیروهای ۵۵ هزار نفری سرویس‌های امنیتی در باریکه غزه کار را برای پیروزی جنبش حماس و سیطره آن بر غزه سخت می‌کردند. گزارش دفتر امور نظامی جنبش فتح در باریکه غزه درباره دلایل شکست سریع سرویس‌های امنیتی آورده است که بسیاری از نیروهای این سرویس‌ها معتقد بودند که اگر با حماس درگیر می‌شدند از پروژه یک جریان خاص بانفوذ در داخل تشکیلات خودگردان و جنبش فتح دفاع کرده بودند.

۳ - دولت سلام فیاض

پس از کنترل جنبش حماس بر باریکه غزه در تاریخ ۲۰۰۷/۶/۱۴ محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین سعی در سلب مشروعیت از این جنبش و عبور از پارلمان فلسطین داشت که اعضای حماس اکثریت را در آن در اختیار داشتند. برای همین منظور به سازمان آزادی‌بخش فلسطین متوسل شد تا اقدامات ریاستی خود را به پشتوانه آن اجرا کند و حال آن که ساف صرفاً نقش مرجعیت تصمیم‌گیر درباره مسائل اساسی و بزرگ را داشت و هرگز در چارچوب تشکیلات خودگردان از آن به عنوان یک دستگاه اجرایی و یا قانون‌گذاری استفاده نمی‌شد. کمیته اجرایی ساف در نشست فوق‌العاده‌ای که روز ۲۰۰۷/۶/۱۴ برگزار کرد، یک سری توصیه‌هایی را ارائه داد و تصمیم‌گیری نهایی درباره آن را به ابومازن سپرد. این توصیه‌ها شامل موارد ذیل بود:

- برکناری دولت اسماعیل هنیه،

- اعلان حالت فوق‌العاده،

- تشکیل دولت نجات (دولت موقت) ،

- برگزاری انتخابات زودهنگام^۱.



فیاض دولت بحران تشکیل داد

در همین راستا رئیس تشکیلات خودگردان سلام فیاض را مسئول تشکیل دولت نجات (دولت موقت) کرد و فیاض در تاریخ ۲۰۰۷/۱۶/۱۷ دولت خود را تشکیل داد که این دولت یک ماه بعد به دولت پیشبرد امور مبدل شد. این در حالی بود که بر اساس قانون اساسی فلسطین، رئیس

تشکیلات تنها حق اعلان وضعیت فوق العاده را داشت و نمی توانست دولت نجات (دولت موقت) را تشکیل دهد، بلکه لازم بود تا دولت حاکم در آن برهه که همان دولت اسماعیل هنیه بود به دولت پیشبرد امور تبدیل شود. علاوه بر این، حتی اگر بخواهیم مشروعیت و قانونی بودن دولت سلام فیاض را قبول کنیم، این دولت باید به موجب قانون اساسی از پارلمان رأی اعتماد می گرفت، اما هرگز چنین امری محقق نشد و فیاض عملاً حاضر شد به قیمت تعطیلی پارلمان فلسطین و محروم شدن نهاد قانون گذاری از اجرای مأموریتها و مسئولیت هایش، عمر دولت خود را تداوم ببخشد. این مسأله بسی جای تعجب داشت که یک دولت که اصولاً باید نماینده اراده ملت خویش باشد دست به مبارزه و جنگ علیه نهاد برخاسته از رأی اکثریت ملت فلسطین و نماینده منتخب این ملت زد.

عباس و فیاض در ادامه این راه دست به تغییر قوانین اقتصادی، اجتماعی و امنیتی زدند و از تعطیلی پارلمان فلسطین که مخالف این اقدامات آنها بود نهایت استفاده را بردند. محمود عباس و دولت غیرقانونی رام الله در فاصله ژوئن سال ۲۰۰۷ تا ژوئن سال ۲۰۰۸ اقدام به صدور ۴۰۶ مورد دستور ریاستی کردند که بخش های مختلف نظام سیاسی و حقوقی حاکم بر فلسطین را در بر می گرفت.^۱ این وضعیت باعث شد رئیس تشکیلات خودگردان و دولت غیرقانونی فیاض که حماس را به کودتا در باریکه غزه و فقدان مشروعیت متهم می کردند در جایگاه اتهام قرار

گیرند، چرا که خودشان علیه مشروعیت نهاد قانون‌گذاری فلسطین یعنی پارلمان کودتا کرده بودند و ضمن مقابله با نمایندگان پارلمان سعی در نابودی آنان داشتند.

دولت فیاض در راستای همین جنگ علیه جنبش حماس دستور انحلال تمامی کمیته‌های زکات در کرانه باختری را صادر کرد و مدعی شد که آنها منبع درآمد حماس هستند.^۱ بر اساس آماري که جنبش حماس در تاریخ ۲۰۰۸/۱۱/۱۲ منتشر کرد، ۶۱۶ نفر از اعضا و فعالان این جنبش به عنوان زندانی سیاسی در بازداشتگاه‌های تشکیلات خودگردان حبس شدند و از ۲۰۰۷/۶/۱۰ تا ۲۰۰۸/۱۱/۱۱ بیش از ۲۹۲۱ نفر از فعالان این جنبش را حبس کردند.^۲

انتخاب فیاض برای نخست‌وزیری نه تنها اعتراضات جنبش حماس و برخی دیگر از گروه‌های فلسطینی را به دنبال داشت، بلکه بسیاری از اعضا و رهبران جنبش فتح نیز به شدت نسبت به این مسأله معترض بودند، اما به خاطر اصرار عباس و پافشاری آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها بر این امر مجبور به سکوت شده بودند. فیاض در جریان بیست و پنجمین نشست دوره‌ای شورای انقلابی جنبش فتح در تاریخ ۲۰۰۸/۵/۲۶ در معرض حملات و انتقادات شدیدی قرار گرفت و برخی وی را با "پل برمر"^۳، نخستین حاکم نظامی آمریکا در عراق مقایسه کرده و گروهی دیگر دولت وی را یک دولت آمریکایی تحمیل شده بر فلسطینیان می‌دانستند. زمانی که فیاض دولتش را در تاریخ ۲۰۰۹/۵/۱۹ تشکیل داد با اعتراض و مخالفت فراکسیون پارلمانی جنبش فتح مواجه شد، اما عباس آنها را مجبور به سکوت کرد.

۱. المرکز الفلسطینی للإعلام، ۲۰۰۷/۱۰/۱۷؛ و روزنامه الاتحاد، ابو ظبی، (امارات)، و الشرق الأوسط،

۲۰۰۷/۱۰/۱۹؛ همچنین مراجعه شود به: الشرق الأوسط، و الشارجه، ۲۰۰۷/۱۲/۴.

۲. مرکز البیان للإعلام، ۲۰۰۸/۱۱/۱۳، در:

<http://www.albian.ps/ar/portal/01942ed0-9740-47f1-beef-0577d59f78d3.aspx>

3. Paul Bremer



مایکل مولر

فیاض صدها نفر از چهره‌های وطن‌پرست، از جمله شمار زیادی از عناصر جنبش فتح در داخل سرویس‌های امنیتی را بازنشسته کرد و به کارشناسان آمریکایی و به ویژه کیت دایتون و بعد از وی "مایکل مولر" اجازه داد که سرویس‌های امنیتی فلسطین را بر اساس مقتضیات راهکار سازش و با هدف تعقیب و پیگرد مبارزان گروه‌های مقاومت آموزش داده و ساماندهی کنند. در دوره دولت فیاض، همکاری‌های امنیتی با رژیم صهیونیستی در عرصه تبادل اطلاعات، شناسایی شبکه‌های

مقاومت و دستگیری اعضای آنها، سرکوب راهپیمایی‌ها، ممانعت از درگیری فلسطینی‌ها با صهیونیست‌ها و بازگرداندن صهیونیست‌هایی که وارد مناطق تحت حاکمیت تشکیلات خودگردان می‌شدند به اوج خود رسید.

تشکیلات رام الله با مدیریت فیاض در جذب نیرو برای پلیس فلسطین تلاش کرد و معیار آن میزان سرسپردگی این نیروها بود نه روحیه میهن‌پرستی‌شان. در نتیجه این اقدام، چندین گردان زیر نظر ژنرال کیت دایتون آمریکایی تشکیل شد



استخدام نیروهای جدید پلیس فلسطین

که به نوشته روزنامه صهیونیستی زبان‌هاآرتص^۲ در ماه آوریل سال ۲۰۰۸ از این گردان‌ها با نام "فرزندان دایتون" یاد می‌شد. منابع صهیونیستی ادعای کرده‌اند که همکاری‌های امنیتی میان تل آویو و تشکیلات خودگردان در دوره دولت فیاض به حد بی‌سابقه‌ای رسید، تا جایی که سازمان اطلاعات و امنیت

1. Michael Muller

2. Haaretz

عمومی این رژیم، شاپاک، در سال ۲۰۱۰ برای اولین بار طی بیش از ۲۰ سال گذشته اعلام کرد که فهرست متهمان فلسطینی تحت تعقیب این سازمان به صفر رسیده است. دولت اشغالگر قدس نیز در گزارش خود به "کمیته هماهنگی کشورهای کمک کننده به فلسطین" در بروکسل که در تاریخ ۲۰۱۱/۳/۱۴ انتشار یافت اعلام کرد که سرویس‌های امنیتی این رژیم در سال ۲۰۱۰ میلادی ۲۹۶۸ مورد عملیات مشترک امنیتی با همکاری سرویس‌های امنیتی فلسطین در کرانه باختری اجرا کرده و ۶۸۶ مورد نشست مشترک هم برگزار کرده‌اند.

در عرصه اقتصادی که فیاض به عملکرد خود در آن بخش مباحثات می‌کرد بیش از حد بزرگنمایی صورت گرفته بود، چرا که اقتصاد فلسطین در دوره نخست‌وزیری او همچنان اسیر دست اشغالگران، گرفتار محاصره و در بند کمک‌های خارجی بود. تولید ناخالص ملی در دوره دولت فیاض در فاصله سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ از ۴.۶ میلیارد دلار به ۵.۷ میلیارد رسید و این در حالی بود که تولید ناخالص رژیم صهیونیستی در همین بازه زمانی از ۱۶۸ میلیارد دلار به ۲۱۷ میلیارد دلار رسید. به عبارت دیگر، در مدت زمان مذکور سهم هر شهروند فلسطینی از تولید ناخالص ملی از ۱۲۹۸ دلار به ۱۵۰۲ دلار رسید و طی سه سال ۲۰۴ دلار افزایش یافت که به طور میانگین ۶۸ دلار در هر سال بود، اما در همین مدت درآمد سرانه صهیونیست‌ها در هر سال از ۲۳۳۰۰ دلار به ۲۸۵۰۰ دلار رسید که افزایش ۱۷۳۳ دلاری در هر سال را نشان می‌داد. علاوه بر این، رژیم صهیونیستی تجارت خارجی تشکیلات خودگردان فلسطین در کرانه باختری را تحت کنترل داشت، چرا که نزدیک به ۶۹ درصد از واردات تشکیلات خودگردان از رژیم صهیونیستی صورت می‌گرفت و بیش از ۸۰ درصد صادراتش نیز به مقصد فلسطین اشغالی ارسال می‌شد. در اواخر سال ۲۰۰۹ آمار فقر و بیکاری در کرانه باختری به ترتیب به ۲۴ و ۲۵ درصد رسید.

اقتصاد تشکیلات خودگردان به شکلی طراحی شده بود تا همیشه وابسته به رژیم صهیونیستی و مقتضیات روند سازش باقی بماند و فشار اقتصادی به مثابه اهرمی برای یاجگیری سیاسی باشد. ۵۰ الی ۵۵ درصد از بودجه تشکیلات خودگردان از طریق کمک کشورهای کمک کننده و نزدیک به یک سوم از طریق درآمدهای مالیاتی فلسطینی که رژیم صهیونیستی آنها را وصول می‌کند تأمین می‌شود. بدین ترتیب، رژیم صهیونیستی و طرف‌های خارجی می‌توانند در تعیین

ماهیت نظام و اشخاصی اعمال نفوذ کنند که این اموال را دریافت کرده و شیوه تعامل با این تشکیلات را تعیین می‌کنند. پس مسأله دریافت کمک‌های مالی تنها به لیاقت و شفافیت دریافت‌کنندگان ارتباط ندارد، بلکه به عملکرد سیاسی و امنیتی هم وابسته است.

دولت فیاض که مدعی بود ماهیانه بیش از صد میلیون دلار برای باریکه غزه هزینه می‌کند تصویری ناقص از واقعیت ارائه می‌کرد. در واقع، مبلغ هنگفتی از این پول برای پرداخت حقوق کارکنانی صرف می‌شد که برای لطمه زدن به حماس از حضور در سر کارشان اجتناب می‌ورزیدند. از زمان بروز شکاف داخلی میان جنبش‌های فتح و حماس، تشکیلات خودگردان حقوق کارمندی را می‌پرداخت که در سر کارهای خود حاضر نمی‌شدند، اما حقوق به حساب آن دسته از کارمندی که در سر کارشان حاضر می‌شدند واریز نمی‌شد مگر در موارد استثنایی مانند کارمندان بخش بهداشت و آموزش و پرورش. دولت فیاض به شرط عدم حضور در محل کار به ۶۰ هزار کارمند (از مجموع ۷۸ هزار کارمند تشکیلات خودگردان در نوار غزه) حقوق پرداخت می‌کرد. این گروه از کارمندان دولتی ۸۶ درصد از حقوق و دستمزدهایی را دریافت می‌کردند که تشکیلات رام‌الله به نوار غزه تحویل می‌داد. به عبارت دیگر، فیاض و مقامات تشکیلات خودگردان، از این اموالی که به باریکه غزه ارسال می‌کردند بهره‌برداری سیاسی کرده و وضعیت نادری را به وجود آورده بودند که نتیجه آن تشویق و پاداش دادن به کارمندان خانه‌نشین و مجازات کارمندان متعهد به حضور در سر کار و خدمت‌رسانی به ملت فلسطین بود.

فیاض، زمانی که دولت جدیدش را در تاریخ ۲۰۰۹/۵/۱۹ تشکیل داد سعی در "برپایی نهادهای لازم برای ایجاد کشور مستقل" طی دو سال را داشت.^۱ طرح وی متضمن اجرای پروژه‌های ملی همچون احداث فرودگاه، راه‌آهن و دیگر زیرساخت‌های اساسی بود. از دیگر ابعاد این طرح می‌توان به تأمین منابع انرژی و آب و بهبود وضعیت مسکن، آموزش و کشاورزی اشاره کرد. ضمناً تشویق به سرمایه‌گذاری، بهبود عملکرد سرویس‌های امنیتی و احداث بیمارستان و درمانگاه‌ها و برخی اقدامات دیگر نیز در چارچوب این طرح جای می‌گرفت. فیاض با اجرای این برنامه‌ها سعی داشت تا فردی عمل‌گرا باشد و ضمن استفاده ممکن از شرایط موجود،

در راستای ایجاد واقعیت‌های جدیدی گام بردارد که در برپایی کشور فلسطینی یا حداقل حفظ عوامل پایداری ملت فلسطین در سرزمین خویش مؤثر باشد، اما با طرف حيله‌گر و مکار صهیونیستی مواجه بود که می‌توانست با اقدامات ظالمانه همیشگی‌اش تمامی دستاوردهای وی را بر باد دهد و کاری کند که اقدامات دولت وی در مقایسه با طرح‌های گسترده یهودی‌سازی در قدس و دیگر مناطق کرانه باختری ناچیز و بی‌ارزش جلوه کند و در عین حال هم از خدمات رایگان و مجانی تشکیلات خودگردان در سرکوب گروه‌های مقاومت بهره‌مند شود بدون آنکه تشکیلات مذکور هیچ اهرم فشار واقعی علیه رژیم صهیونیستی در دست داشته باشند.

در واقع فهرست اقدامات دولت فیاض در عمل به تعهداتش در قبال رژیم صهیونیستی در طول عمر ۴ ساله‌اش، به مراتب طولانی‌تر از فهرست اقداماتی بود که در زمینه عمل به تعهدات ملیش انجام داد. سیاست‌های فیاض نوعی آرامش امنیتی را به ارمغان آورده بود اما این آرامش در سایه جنگ این دولت علیه جریان مقاومت و ضربه زدن به یکی از مهم‌ترین عناصر قدرت جامعه فلسطین در مقابله با رژیم صهیونیستی به دست آمده بود و در نتیجه باعث تشویق این رژیم به تداوم اشغالگری می‌شد.

از سوی دیگر، سیاست‌های فیاض باعث بهبود نسبی اوضاع اقتصادی کرانه باختری شد، اما این مسأله نیز در اصل به کمک‌های کشورهای حامی گره خورده بود و خیریه از رشد و توسعه واقعی در این منطقه نبود. در همین حال، رژیم صهیونیستی همچنان منابع تولید و عملیات صادرات و واردات و انتقال دارایی‌ها را تحت کنترل خود داشت و از آنها به عنوان اهرمی برای باجگیری سیاسی و اقتصادی و تحقق دستاوردهای جدید استفاده می‌کرد.

۴- دولت برکنار شده در غزه

دولت هنیه با وجود برکناری توسط محمود عباس، همچنان بر اساس قانون اساسی خود را دولت قانونی می‌دانست و با وجود خروج وزرای فتح و دیگر گروه‌های فلسطینی و حتی افراد مستقل از این دولت و تنها ماندن وزرای جنبش حماس، به اداره امور از طریق وزرای باقی‌مانده در نوار غزه ادامه می‌داد. در اواخر ژوئن سال ۲۰۰۸ اسماعیل هنیه طی حکمی "محمد عسقول" را به عنوان وزیر آموزش و پرورش، اسامه العیسوی را به عنوان وزیر راه و ترابری، طالب ابوشعر را به سمت وزیر

اوقاف، "احمد الکرد" را به عنوان وزیر کار و امور اجتماعی و احمد شویدح را به عنوان وزیر دادگستری منصوب کرد و سعید صیام وزیر کشور فلسطین را در سمت خود ابقا کرد^۱ تا اینکه وی در جریان حمله رژیم صهیونیستی به باریکه غزه به شهادت رسید. دولت هنیه بارها در گسترش ترکیب کابینه از طریق ارائه پیشنهاد مشارکت و همکاری به گروه‌های دیگر را می‌کوشید و این تلاش‌ها تا اوایل سال ۲۰۱۱ ادامه یافت اما در عمل موفقیتی به همراه نداشت.



طائب ابوشعر



اسامه عیسوی



محمد عسقول



احمد شویدح



احمد الکرد

دولت پیشبرد امور در نوار غزه (یا همان دولت برکنار شده از سوی ابو‌مازن) دید که کار کردن در فضای عربی آکنده از اختلاف و در فضای بین‌المللی که دولت‌ها دشمن یا مخالفش هستند و یا حداقل نسبت به آن بی‌توجه هستند، شنا کردن بر خلاف جریان آب است. موفقیت این دولت که نخست‌وزیری آن را اسماعیل هنیه بر عهده داشت، همان حفظ بقا در شرایطی غیر ممکن بود، اما تاوان این بقا با محاصره شدید بیش از یک و نیم میلیون شهروند فلسطینی، تخریب زیر ساخت‌های غزه و مشغول شدن دولت هنیه به تأمین سوخت و نان شب مردم و داروهای مورد نیاز بیماران این منطقه پرداخت شد. این دولت واقعا گزینه‌های زیادی برای انتخاب در اختیار نداشت، چرا که سقوط این دولت به منزله بازگشت ناآرامی‌ها به نوار غزه، ریشه کن شدن جنبش حماس و جریان مقاومت در این منطقه و نیز شکسته شدن اراده ملت فلسطین در زمینه تحول خواهی و در نتیجه بازگشت جریان اسلو و گروه مجری طرح نقشه راه و کنفرانس آنابولیس به غزه آن هم با تمامی تبعات و پیامدهای منفی و خرابکاری‌هایش بود. دولت هنیه در عین حال معتقد بود که انتخاب راهکار مقاومت و ایستادگی، ارزش تحمل این همه مشکلات و مصائب را دارد و در صورتی که مجبور به انتخاب یکی از دو گزینه "نان" و "عزت" شود، عزت را انتخاب خواهد کرد.



درد و رنج‌های محاصره غزه

محاصره غزه آثار فاجعه باری بر اقتصاد این منطقه داشت به ویژه پس از آنکه رژیم صهیونیستی در تاریخ ۲۰۰۷/۶/۲۱ کدهای ویژه گمرکی این منطقه را لغو کرد که این امر به منزله پایان مبادلات تجاری و تعطیلی دفاتر و نیز لغو تمامی نشان‌های تجاری متعلق به واردکنندگان و صادرکنندگان کالا از باریکه غزه بود. بدین ترتیب، ۹۵ درصد از تأسیسات صنعتی باریکه غزه یعنی نزدیک به ۳۷۰۰ کارخانه

از مجموع ۳۹۰۰ مرکز تولیدی تعطیل شدند و در نتیجه نایاب شدن مواد ساختمانی اجرای پروژه‌های ساخت و ساز و طرح‌های زیربنایی با ارزشی برابر ۳۷۰ میلیون دلار به حالت تعلیق درآمد. علاوه بر این، کمبود شدید دارو و تجهیزات و لوازم پزشکی باعث وخامت اوضاع بهداشتی و درمانی در این منطقه شد و از سوی دیگر، بیش از ۷۵ هزار کارگر که در بخش خصوصی مشغول به کار بودند بیکار شدند. توقف صادرات محصولات کشاورزی و تعطیلی نزدیک به ۹۰ درصدی بخش حمل و نقل تجاری از جمله تبعات دیگر محاصره نوار غزه بود. بخش آموزش نیز از این محاصره لطمه دید که دلیل آن کمبود کتاب، لوازم التحریر و لوازم چاپ بود.^۱ این وضعیت همچنین باعث افزایش نرخ فقر در باریکه غزه تا بیش از ۸۰ درصد و نرخ بیکاری تا ۶۰ درصد شد.^۲ نزدیک به ۶۰ درصد از ساکنان این منطقه هم از دسترسی به منابع آبی کافی محروم شدند و تنها به ۱۰ درصد از آب شرب مورد نیاز خود دسترسی داشتند.^۳ در این میان، بیش از ۸۰ درصد از آوارگان فلسطینی باریکه غزه نیز با اتکا به کمک‌های آژانس آنروا امرار معاش می‌کردند.



تونلی در مرز غزه و مصر

در همین حال، دولت هتیه توانست کنترل خود بر باریکه غزه را تحکیم بخشیده و حملات مکرر دشمن صهیونیستی، محاصره و نابسامانی‌های امنیتی نتوانست باعث براندازی این دولت شود. دولت حماس در همین حال، محبوبیت و پایگاه مردمی گسترده خود در میان ساکنان نوار غزه و به خصوص در مقابل رقبای قوی خود مانند جنبش فتح حفظ کرد که دست به اصلاح و بازسازی تشکیلات خود زده بود. تونل‌های منطقه مرزی نوار غزه با مصر که تعداد آنها از

۱. ماهر تیسیر الطباع، "قطاع غزة على حافة الإتهيار التام، الغرفة التجارية الفلسطينية"، مارس ۲۰۰۸، و کمیته مردمی مقابله با محاصره، ۲۰۰۸/۱۱/۲۵، مراجعه شود به:

<http://www.freegaza.ps/index.php?scid=100&id=1445&extra=news&type=55>

۲. خبرگزاری وفا، ۲۰۰۹/۹/۱۷.

۳. التقرير الاستراتيجی الفلسطيني لسنة ۲۰۱۰، ص ۳۸۲.

۲۴ مورد به ۵۰۰ مورد افزایش یافته بود، یک راه حل مقطعی برای تأمین برخی نیازهای ضروری این منطقه بود و ۵۰ درصد از واردات غزه را پوشش می‌داد. دولت هنیه به حمایت‌های خود از جنبش‌های مقاومت ادامه داد و روند انتقال سلاح به باریکه غزه و ساخت تجهیزات نظامی که امکان تولید آن در داخل وجود داشت ادامه یافت، اما وضعیتی که دولت غزه در آن قرار گرفته بود، باعث شد که عملکرد جنبش حماس و جریان مقاومت صیغه دفاعی به خود بگیرد و در عین حال، دولت هم تا حد زیادی سرگرم تأمین امنیت و نیازهای ضروری و نیز مبارزه با فساد شود و فرصت اجرای هیچ‌گونه عملیات توسعه‌ای در عرصه اقتصاد را نداشته باشد و حتی بسیاری از مسائل مرتبط با برنامه‌های "اسلامی سازی" و اجرای شریعت اسلامی که اصول اعتقادی تفکر حماس را تشکیل می‌دادند به تعویق بیافتد.

با وجود اینکه سیاست‌های رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و دولت غیرقانونی رام الله در زمینه مشاغل عمومی منجر به تضعیف بخش دولتی در نوار غزه شد اما دولت هنیه توانست خود را با وضعیت موجود وفق داده و حقوق بیش از ۱۸ هزار کارمند خود را تأمین کند^۱ و نیازهای حداقلی خود به نیروی انسانی را برطرف کند. به عنوان مثال، تعداد نیروهای امنیتی غزه از ۵۶ هزار نفر به ۱۳۶۰۰ نفر رسید^۲ و تعداد زیادی از مشاغل و پست‌های خالی دولتی را با کارمندی پر کرد که به اصول سیاسی و برنامه کاری این دولت اعتقاد داشتند یا آنکه می‌پذیرفتند که در سایه شرایط موجود در نوار غزه با این دولت همکاری داشته باشند. دولت هنیه هنگام نیاز از گردان‌های شهید عزالدین قسام، شاخه نظامی جنبش حماس برای برقراری نظم و امنیت کمک می‌گرفت و همین مسأله باعث طرح این اتهامات علیه دولت و جنبش حماس شد که آنها حامیان خودشان را تطمیع می‌کنند و به عبارت دیگر، به عملکرد دولت رنگ و بوی حزبی بخشیده‌اند.

دولت هنیه توانست قرق‌های امنیتی برخی قبایل قدرتمند و با نفوذ نوار غزه را بشکند که نمونه این اقدام را در مورد برخورد با قبیله بکر در اردوگاه الشاطی (در تاریخ ۲۰۰۷/۶/۱۳)، قبیله حلس در محله الشجاعیه (در تاریخ ۲۰۰۸/۸/۲) و

۱. الحیات، ۲۰۰۸/۲/۶.

۲. روزنامه شارجه، ۲۰۰۸/۶/۲۴.

قبیله دغمش در محله الصبره واقع در مرکز شهر غزه در تاریخ ۲۰۰۸/۹/۱۵ دید.^۱ دولت دولت هنیه در اواخر تابستان سال ۲۰۰۸ توانست بحران ناشی از اعتصاب گسترده معلمان و پزشکان را که از سوی جنبش فتح و طرفداران آن و نیز برخی سازمان‌ها و تشکل‌های حامی خواسته‌های این دو قشر ترتیب داده شده بود پشت سر بگذارد. این دولت در تاریخ ۲۰۰۹/۸/۱۵ و پس از اعلان سرکرده گروه موسوم به «جند انصار الله» در رفح واقع در جنوب نوار غزه مبنی بر برپایی "امارتی اسلامی" در این منطقه، عملیات امنیتی را علیه آن اجرا کرد که منجر به کشته شدن ۲۸ نفر، از جمله شیخ عبد اللطیف موسی، سرکرده این گروه و زخمی شدن ۱۳۰ نفر دیگر شد.^۲ دولت هنیه بدین ترتیب توانست کنترل خود بر نوار غزه را تحکیم بخشد و این مسأله مخالفان دولت را به این نتیجه رساند که ساقط کردن و یا تغییر این دولت از داخل اگر غیرممکن نباشد اما کاری بسیار سخت و دشوار است. دولت هنیه در تجاوز رژیم صهیونیستی علیه نوار غزه در فاصله ۲۰۰۸/۱۲/۲۷ تا ۲۰۰۹/۱/۱۸ هم ایستادگی و مقاومت شایانی از خود نشان داد و هم با همکاری جریان مقاومت که حماس سکندار آن بود توانست این حمله دشمن صهیونیستی را به شکست بکشاند و نظامیان صهیونیستی را وادار به عقب نشینی کامل از باریکه غزه کند. این دولت خیلی زود توانست از شوک ناشی از حمله نخست رژیم صهیونیستی خارج شده و مدیریت و کنترل اوضاع در نوار غزه را به دست بگیرد و بر خلاف توقعات برخی طرف‌ها، اجازه وقوع هرج و مرج در این منطقه را نداد. این ایستادگی و شجاعت قهرمانانه‌ای که مقاومت از خود به نمایش گذاشت عاملی برای افزایش محبوبیت و پایگاه مردمی و اعتلای سیاسی و رسانه‌ای دولت برکنار شده از سوی ابومازن و جنبش حماس شد و به نوعی امیدهای دشمنان و مخالفان حماس را به یاس تبدیل کرد و عاملی برای تداوم گفتگوهای ملی برای تحقق آشتی ملی شد.

ویرانی‌هایی که صهیونیست‌ها در نوار غزه بر جای گذاشتند بسیار گسترده بود، به طوری که ۵۳۵۰ ساختمان به صورت کلی تخریب شد و به بیش از ۱۶ هزار

۱. درباره محدوده مناطق امنیتی تحت سیطره قبایل، مراجعه شود به: روزنامه شارجه، ۲۰۰۷/۶/۱۴؛ و قدس برس،

۲۰۰۸/۸/۲؛ و الايام، رام الله، و عرب ۴۸، ۲۰۰۸/۸/۲۳؛ الحیات، ۲۰۰۸/۹/۱۷.

۲. الحیات، ۲۰۰۹/۸/۱۶.

ساختمان دیگر خسارت‌های جزئی وارد آمد که در میان آنها اکثر مقرهای وزارتخانه‌ها و نهادهای رسمی و امنیتی نیز دیده می‌شد. با این وجود، دولت هنیه بلافاصله پس از پایان جنگ خدمت‌رسانی به مردم را در مقرهای جایگزین از سر گرفت. این دولت هزینه بازسازی خرابی‌های جنگ را نزدیک به دو میلیارد و ۲۱۵ میلیون دلار برآورد کرد و بر نظارت خود بر روند بازسازی این منطقه تأکید کرد و به دولت فیاض اجازه نظارت مستقیم بر روند بازسازی غزه را نداد.^۱

دولت فلسطین در عین حال از اجرای طرح‌های بازسازی توسط کشورهای کمک‌کننده یا شرکت‌ها و طرف‌های مورد اعتمادشان استقبال کرد. با وجود اینکه دولت هنیه عملاً اداره امور در نوار غزه را بر عهده داشت نتوانست نظر موافق کشورهای کمک‌کننده را کسب کند و این کشورها بر تعامل با محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان و دولت فیاض و رعایت شروط و معیارهای اسرائیلی تأکید داشتند و این موضوع عملاً به معنای تداوم محاصره و باقی ماندن خرابی‌ها و بسته شدن راه‌ها به روی ارسال کمک‌ها و اجرای پروژه‌های بازسازی بود.

۵ - سازمان آزادی بخش فلسطین

با وجود اینکه سازمان آزادی‌بخش فلسطین زمینه‌ساز تأسیس تشکیلات خودگردان فلسطین و مشروعیت بخشی به این نهاد و حمایت از آن بود، اما در ادامه هر چقدر تشکیلات خودگردان بزرگتر شد نقش ساف کم رنگتر و محدودتر شد تا جایی که به مرور زمان چنین به نظر می‌رسید که این سازمان صرفاً ابزاری در دست تشکیلات خودگردان است. ساف پس از آنکه به حاشیه رانده شد و مؤسسات زیر مجموعه آن از اهداف تعریف شده دور شدند به "کما" رفت تا صرفاً به یک ماشین امضا و یک مهر تبدیل شود که در هنگام نیاز از آن برای تأمین مشروعیت یا پیشبرد یک تصمیم استفاده شود. با وجود اینکه دوره قانونی فعالیت شورای ملی فلسطین، کمیته اجرایی ساف و شورای مرکزی از سال ۱۹۹۹ به پایان رسیده بود، کمیته اجرایی ساف و شورای مرکزی همچنان به برگزاری جلسات خود ادامه دادند و مقامات ساف که همان مقامات تشکیلات خودگردان و جنبش فتح هستند، از این نهادها برای مشروعیت بخشی به مواضع حقوقی و سیاسی خود به ویژه در حمایت از

دولت رام الله و رویارویی با جنبش حماس و دولت آن در غزه استفاده می‌کردند. تشکیلات خودگردان در مرحله پس از پیروزی جنبش حماس در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۶ در چارچوب نزاع بر سر اختیارات تلاش می‌کرد که اختیار برخی امور را به دست بگیرد و مشروعیت جنبش حماس را سلب کند. پس از سیطره حماس بر باریکه غزه در سال ۲۰۰۷ متوجه شد که تحقق این اهداف مستلزم به حاشیه راندن مجلس قانون‌گذاری یا همان پارلمان فلسطین و حذف نقش آن است، چرا که جنبش حماس اکثریت را در پارلمان در اختیار داشت. از سوی دیگر، مقامات تشکیلات خودگردان نیاز شدیدی به یک نهاد مرجع برای مشروعیت‌بخشی به تصمیمات خود داشتند و لذا به ساف متوسل شدند و به یکباره مؤسسات این سازمان و به طور مشخص کمیته اجرایی و شورای مرکزی برگزاری جلسات و بحث و رایزنی‌های خود درباره امور روزمره تشکیلات خودگردان را از سر گرفتند و حال آنکه این اقدام با اساسنامه تشکیلات رام الله مغایرت داشت، چرا که بر اساس توافقات صورت گرفته، ساف نقش مرجع تصمیم‌گیر درباره مسائل مهم و اساسی را داشت و در چارچوب تشکیلات خودگردان هرگز به عنوان یک نهاد اجرایی یا قانونگذاری به شمار نمی‌آمد. در واقع این اقدام تشکیلات خودگردان نوعی فعال‌سازی گزینشی نهادهایی به شمار می‌رفت که فاقد مشروعیت کامل بوده و تاریخ فعالیت آنها به پایان رسیده بود و بر اساس توافقات قبلی میان گروه‌های فلسطینی، این سازمان باید خود را برای بازسازی و برگزاری انتخابات جدید آماده می‌کرد.

شورای ملی فلسطین از زمان تأسیس ساف در سال ۱۹۶۴ تا سال ۱۹۹۱ بیست دوره نشست برگزار کرده بود که این مسأله مغایر اساسنامه این شورا بود که بر لزوم تشکیل یک نشست در هر سال تأکید داشت. در ۲۰ سال بعدی (تا سال ۲۰۱۱) هم این شورا جز یک مورد هیچ نشست دیگری برگزار نکرده بود. به عبارت دیگر این شورا نقش قانونگذاری و نظارتی خود را به ویژه از زمان امضای توافقنامه اسلو در سال ۱۹۹۳ از دست داده بود و از عرصه تصمیم‌گیری ملی به حاشیه رانده شده بود. البته همان یک دوره‌ای هم که در آوریل سال ۱۹۹۶ برگزار شد، ناشی از فشارهای آمریکا و رژیم صهیونیستی برای لغو بندهای "ضد اسرائیلی" و "ضد صهیونیستی" منشور ملی فلسطین بود. در نشست مذکور شورای ملی، یاسر عرفات اسامی بیش از ۴۵۰ عضو جدید را به اعضای قبلی آن اضافه کرد تا تعداد اعضای حاضر در جلسه لغو منشور ملی

به بیش از ۸۵۰ نفر برسد بدون آنکه سلیم زعنون، رئیس شورا از این مسأله اطلاعی داشته یا موافقت وی برای اضافه کردن این اسامی جدید جلب شده باشد و این مسأله حتی با کمیته‌های شورا نیز در میان گذاشته نشده بود.^۱

در این شرایط این سوال مطرح می‌شود که نمایندگان ملت فلسطین در شورای ملی بر اساس چه ساز و کاری انتخاب می‌شوند؟ چرا همچنان این شورا در انحصار قشر خاصی از ملت فلسطین قرار دارد و قشر عظیمی از این ملت، به ویژه طرفداران جریان اسلام‌گرا مانند جنبش حماس و جهاد اسلامی همچنان از حضور و ایفای نقش در آن محروم هستند؟ و چرا باید شمار اعضای این شورا از تعداد اعضای شورای ملی چین یا پارلمان هند و کنگره آمریکا هم بیشتر باشد؟ و این در حالی است که مهم‌ترین چیزی که انتظار انجام آن از شورای مذکور می‌رود کارآمدی، انعطاف‌پذیری و قدرت برگزاری نشست و سرعت تصمیم‌گیری است.

واضح بود که احیای واقعی ساف و بازسازی نهادهای آن منوط به انجام اصلاحات فراگیر در فلسطین و ساماندهی به اوضاع داخلی است و این امر جز از طریق گفتگو میان جنبش‌های فتح و حماس و دیگر گروه‌ها و بدون توافق ملی و دستیابی به برنامه ملی مشترک ممکن نیست. به رغم اینکه مسأله اصلاح ساختار ساف یکی از بندهای اساسی توافقنامه قاهره (در مارس ۲۰۰۵) بود، این امر به خاطر ترس و نگرانی‌های طرف‌های فلسطینی و عربی و نیز بین‌المللی از احتمال سیطره حماس بر این سازمان پس از پیروزی در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۶ در کرانه باختری و باریکه غزه محقق نشد. سند وفاق ملی فلسطین که در سال ۲۰۰۶ به امضا رسید و توافقنامه مکه در سال ۲۰۰۷ متضمن مفادی بود که در آن بر لزوم احیای ساف و اصلاح ساختار آن تأکید شده بود، اما هیچ‌گونه اقدامی جدی در این راستا اتخاذ نشد زیرا جنگ مشروعیت فتح و حماس در سال ۲۰۰۷ مانع اصلی بر سر راه آن بود، اما نباید این اختلافات را تنها عامل مؤثر دانست، چرا که مسأله تضعیف ساف و به حاشیه راندن آن پدیده مهمی بود که به روند سازش و توافقنامه اسلو ارتباط داشت و رویکرد رهبران فلسطینی در اتخاذ شیوه رهبری فردی و بی توجهی به فعالیت تشکیلاتی هم نقش زیادی در آن داشت.

در سال ۲۰۰۵ طرف‌های فلسطینی بر سر این مسأله توافق نسبی داشتند که تعداد اعضای شورای ملی حدود ۳۰۰ نفر باشد که نیمی از آنها از باریکه غزه و کرانه باختری و نیمی دیگر از فلسطینیان ساکن خارج فلسطین باشند، اما موفقیت حماس در کسب اکثریت آراء در انتخابات پارلمانی، جریان حاکم بر ساف و شورای ملی را (که همان جنبش فتح بود) شوکه کرد و زعنون، از مقامات ساف، اظهارات عجیب و غریبی را بیان کرد که کاملاً با اظهارات قبلی وی تعارض داشت. وی در نشست‌هایی که در تاریخ ۲۰۰۶/۲/۴ با حضور بیش از ۱۰۰ نفر از اعضای شورای ملی و رهبران جنبش فتح در اردن برگزار شد تأکید کرد که «از تمامی اعضای این شورا حمایت خواهد کرد و تحت هیچ شرایطی اجازه تغییر تعداد اعضا و ترکیب آنها را نخواهد داد.» وی تصریح کرده بود که «ما شورای ملی را به همان شکل خود حفظ خواهیم کرد و من تا آخرین قطره خونم از این شورا حمایت خواهم کرد.»^۱ زعنون در جلسه افتتاحیه پارلمان فلسطین در تاریخ ۲۰۰۶/۲/۱۶ تأکید کرد که ۱۳۲ عضو این پارلمان به ۷۸۳ عضو قبلی شورای ملی اضافه خواهند شد. حداقل توصیفی که از این تصمیم وی می‌توان کرد این است که این اقدام جلوی حرکت واقعی به سمت اصلاح ساف و مؤسسات زیرمجموعه آن را می‌گرفت و این بدان معنا بود که اعضای منتخب مردم هم در دریای اعضای انتصابی غرق خواهند شد.



عباس و زعنون در حال افتتاح نشست شورای ملی

در سال ۲۰۰۹

عباس سعی در تقویت نفوذ خود در ساف داشت اما دست به هیچ‌گونه اصلاحات واقعی در ساختار و نهادهای وابسته به این سازمان نمی‌زد. وی در تاریخ ۲۰۰۶/۱۱/۹ یاسر عبد ربه، یکی از چهره‌های نزدیک به خویش را به عنوان دبیر کمیته اجرایی ساف منصوب کرد و در تاریخ ۲۰۰۶/۱۲/۱۸ هم حکم به

تعطیلی مقر دایره سیاسی ساف در امان داد که ضربه‌ای سنگین به رقیبش "فاروق قدومی" رئیس دایره سیاسی ساف و یکی از رهبران تاریخی جنبش فتح وارد کرد تا نقش وی به نظارت بر مقر دایره سیاسی ساف در تونس محدود شود. شورای مرکزی و کمیته اجرایی ساف (صرف‌نظر از صحت این مسأله از لحاظ حقوقی و قانون اساسی) حمایت‌های لازم از عباس را در زمینه تشکیل دولت نجات (دولت موقت) و تبدیل آن به دولت پیشبرد امور، سلب مشروعیت از دولت اسماعیل هنیه و دیگر دستورات ریاستی و اقدامات متعددی در زمینه ریشه کن کردن حماس و گروه‌های مقاومت و نهادهای وابسته به آنها در کرانه باختری را انجام دادند و از دعوت عباس به برگزاری انتخابات زودهنگام ریاستی و پارلمانی و نیز تداوم روند مسالمت‌آمیز سازش و مذاکره با طرف صهیونیستی حمایت کردند. حمایت از انتخاب عباس به عنوان رئیس "کشور فلسطین" در تاریخ ۲۳/۱۱/۲۰۰۸ و تمدید دوره ریاست وی بر تشیلات خودگردان که در تاریخ ۹/۱۱/۲۰۰۹ پایان یافته بود از دیگر خدمات نهادهای مذکور به عباس بود.

عباس بدون اینکه منتظر نتایج گفتگوهای



صائب عریقات

خود با جنبش حماس در قاهره بماند، در تابستان سال ۲۰۰۹ دستور برگزاری نشست فوق العاده شورای ملی فلسطین را (که عمر قانونی اش منقضی شده بود) را صادر کرد و این شورا در تاریخ ۲۵/۸/۲۰۰۹ در مقر ریاست تشکیلات خودگردان در شهر رام الله تشکیل جلسه داد تا به جای اعضای متوفی ۶ عضو جدید برای کمیته اجرایی ساف انتخاب کنند و مشکل به حد نصاب نرسیدن اعضای آن در جلسات برطرف شود. در نشست مذکور شورای ملی فلسطین ۳۲۵ نفر از مجموع ۷۰۰ عضو این شورا که از سال ۱۹۹۶ نامشان به عنوان عضو در آن به ثبت رسیده بود حضور پیدا کردند و ۴ نامزد به نام‌های صائب عریقات از جنبش فتح، احمد مجدلاتی از جبهه مبارزه مردمی، حنا عمیره از حزب ملت و صالح رافت از



احمد مجدلاتی

حزب فدا انتخاب شدند و دو کرسی باقی مانده هم به احمد قریع از جنبش فتح و حنان عشاوی از چهره‌های مستقل رسید.



حنّا عمیره

صرف نظر از پایان عمر شورای ملی و دوره مسئولیت اعضای آن، برگزاری نشست نمایندگان این شورا در رام الله حرف و حدیث‌های زیادی را درباره آزادی عمل این شورا در دوره اشغالگری رژیم صهیونیستی و قدرت آن برای نمایندگی ملت فلسطین در داخل و خارج به دنبال داشت. یاسر عبد ربه به عنوان نماینده حزب فدا وارد کمیته اجرایی ساف شد و حال آنکه چند سال پیش از عضویت این حزب استعفا داده بود. علاوه بر آن، صالح رافت نیز به عنوان نماینده حزب فدا در کمیته اجرایی ساف حضور داشت. در حالی عبد ربه و صالح رافت نماینده حزب فدا بودند که این حزب با دو حزب دیگر (دموکراتیک و ملت) ائتلاف کرده و در جریان انتخابات تنها دو کرسی پارلمان را به دست آورده بود، ولی با این وجود سهمش از کرسی‌های کمیته اجرایی ساف با احتساب عضویت عبد ربه در حزب وفا چهار بود.^۱



صالح رافت

علاوه بر این، طرح آستی ملی مصر که جنبش‌های فتح و حماس و دیگر گروه‌های فلسطینی در تاریخ ۲۰۱۱/۵/۳ آن را در قاهره امضا کردند بر لزوم احیای ساف و توسعه آن و نیز تشکیل شورای ملی جدید که نماینده طیف گسترده‌ای از فلسطینیان در داخل و خارج فلسطین باشد تأکید داشت. همچنین توافق شده بود که انتخابات این شورا هم‌زمان با انتخابات پارلمان فلسطین در هر دو منطقه کرانه باختری و باریکه غزه برگزار شود.

۶- سیر آشتی ملی

نفوذ حماس از زمان شروع انتفاضه الاقصی، افزایش یافت و این امر باعث خلق بحران سیاسی جدیدی برای تشکیلات خودگردان فلسطین در کنار بحران‌های متعدد دیگر شد و این نهاد خود را در میان چکش فشارهای طرف‌های آمریکایی و صهیونیستی و اروپایی برای توقف انتفاضه و امتیازدهی‌های بیشتر و سندان مقاومت اسلامی و ملی گرفتار می‌دید، زیرا مقاومت خواستار اتخاذ برنامه‌ای ملی بود که بنای آن بر گسترش انتفاضه جهت واداشتن رژیم صهیونیستی به عقب‌نشینی بود.

روشن بود که تشکیلات خودگردان قدرت اتخاذ تصمیمات قاطعانه و سرنوشت‌ساز در سرزمین فلسطین را بدون توافق با جریان مقاومت و به ویژه جنبش حماس را ندارد. عرفات نیز بارها این مسأله (عدم رایزنی با جنبش‌های مبارز فلسطینی) را تجربه کرده و توقف انتفاضه را اعلام کرده بود، اما تداوم و گسترش انتفاضه باعث شکسته شدن هر چه بیشتر هیبت وی و تشکیلات خودگردان شده بود. تشکیلات خودگردان در راستای قبول این واقعیت خواستار گفتگوی ملی شد. هدف اصلی تشکیلات خودگردان و مصر که با زور پای خود را به این مسئله باز کرده بودند، توقف انتفاضه و اعلان آتش بس به منظور تداوم مذاکرات سازش با اسرائیل بود. مصر از وزن و جایگاه برجسته خود در جهان عرب و روابط منحصر به فردش با تشکیلات خودگردان و رژیم صهیونیستی و آمریکا و نیز داشتن روابط باز با گروه‌های مخالف فلسطینی استفاده کرده و خواستار انجام گفتگوهای ملی میان طرف‌های فلسطینی شد که یکی از مهم‌ترین این جلسات گفتگو در ۱۰ تا ۲۰۱۳/۱۱/۱۳ میان فتح و حماس برگزار شد. نشست‌هایی نیز با حضور تمامی گروه‌های فلسطینی طی روزهای ۱/۲۴ تا ۲۰۰۳/۱۱/۲۸ و ۱۲/۴ تا ۲۰۰۳/۱۲/۷ برگزار شد. شاید بتوان گفت که این نشست‌ها به تقریب دیدگاه‌های طرف‌های فلسطینی کمک کرد، اما تشکیلات خودگردان نتوانست جز برقراری آتش بس سه ماهه گروه‌های فلسطینی با اسرائیل هدف دیگری را محقق سازد که این آتش بس هم تنها ۵۲ روز (از ۶/۲۹ تا ۲۰۰۳/۸/۲۱) تداوم پیدا کرد.

در اوایل سال ۲۰۰۵ فضای جدیدی بر فلسطین حاکم شد که بیشتر رنگ و بوی تمایل به آرامش و ساماندهی اوضاع داخلی را داشت. بدین ترتیب، گروه‌های فلسطینی طی روزهای ۱۵ تا ۲۰۰۵/۳/۱۷ نشست‌هایی را برگزار کردند که منجر به

امضای توافق قاهره شد. این توافقنامه ضمن تأکید بر اصول ملی فلسطینیان - از جمله تأسیس کشور فلسطین به پایتختی قدس شریف و حق بازگشت - برقراری آتش بس تا پایان سال را اعلام کرد مشروط به اینکه رژیم صهیونیستی هم تجاوزات خود را متوقف کرده و اسرای فلسطینی را آزاد کند. گروه‌های فلسطینی همچنین بر سر برگزاری انتخابات پارلمانی در فلسطین و تداوم روند اصلاح ساختار سرویس‌های امنیتی تشکیلات خودگردان و بازسازی ساف بر اساس اصول توافقی و نیز عضویت تمامی گروه‌های فلسطینی در آن به توافق رسیدند.

انتخابات شوراها و پارلمان فلسطین در فضایی کاملاً شفاف و دموکراتیک برگزار شد که تا حد زیادی نشانگر موازنه قدرت در فلسطین بود، اما رفتار مقامات ساف که همان مقامات تشکیلات خودگردان و رهبران جنبش فتح بودند نشان می‌داد که با وجود علاقه‌شان به مشارکت دادن تمامی گروه‌های فلسطینی در نهادهای قانون‌گذاری و اجرایی، درصدد تداوم حضور بر مسند قدرت و رهبری و سیطره بر مراجع تصمیم‌گیری هستند و می‌خواهند همچنان مؤسسات ملی و به ویژه مؤسسات سیاسی و امنیتی را در اختیار داشته باشند. این جریان همچنین در خیلی از مواقع سعی داشت آن بخش‌هایی از توافقات امضا شده با گروه‌های فلسطینی را که باب میل خودش است و به شکلی که می‌خواهد اجرا کند. جریان مذکور پس از امضای توافق نامه قاهره هیچ اقدام قابل توجهی در زمینه اصلاح ساختار ساف انجام نداد و وقتی هم دید که نتایج انتخابات شوراها زیاد به نفع خودش نیست، از برگزاری انتخابات در الخلیل و غزه ممانعت به عمل آورد. رهبران ساف وقتی شوک ناشی از پیروزی حماس در انتخابات پارلمانی را تجربه کردند دست به یک سری اقدامات زدند که قبلاً به آنها اشاره شد. آنها می‌خواستند تا برخی اختیارات مهم و اساسی پارلمان و دولت فلسطین را از آن سلب و در مسیر فعالیت آن مانع تراشی کنند. آنها با این کارشان در اندیشه فلج کردن حماس و براندازی دولتش بودند تا هر چه سریع‌تر زمینه برگزاری انتخابات پارلمانی جدید را فراهم کنند و از این طریق بستر را برای پیروزی حتمی فتح هموار سازند. در کل می‌توان گفت که مقامات فتح پس از ۴۰ سال انحصار قدرت، نه عادت و نه تمایل به انتقال واقعی قدرت داشتند. به ویژه آنجا که پای طرف‌هایی همچون جریان اسلام‌گرا به میان می‌آمد که مخالف ایدئولوژی، استراتژی کاری و اولویت‌های مورد نظر فتح بود.

جبهه داخلی فلسطین همچنان با دو رویکرد و نگرش مختلف و دو شیوه متفاوت در تعامل با اولویت‌های ملی و حفظ اصول مواجه بود که دیدگاه‌های آنها درباره مدیریت منازعه با رژیم صهیونیستی، روند مقاومت یا سازش و نیز تعامل با نهادهای مشروع عربی و بین‌المللی فرق داشت. لذا بی‌انصافی است که اختلافات میان جنبش‌های فتح و حماس و دولت‌های رام‌الله و غزه را صرف جنگ بر سر قدرت بدانیم، چرا که نمی‌توان مقاومت جنبش حماس در مقابل محاصره غزه و تجاوزات رژیم صهیونیستی علیه این منطقه تعطیلی مؤسسات آن، حبس نمایندگان پارلمانی این جنبش و تعقیب و بازداشت فعالانش در کرانه باختری را صرفاً به خاطر تلاش برای کسب وضعیت بهتر در عرصه قدرت دانست.

از سوی دیگر، نمی‌توان از اصرار جنبش فتح بر موافقت حماس با توافقنامه‌های امضا شده میان ساف و رژیم صهیونیستی و پافشاری این جنبش برای تشکیل یک دولت متعهد به اجرای برنامه سیاسی ساف و پذیرش شروط کمیته چهار جانبه بین‌المللی را چیزی غیر از تلاش برای سوق دادن حماس و دولت آن به سمت یک برنامه سیاسی خاص بدانیم، برنامه‌ای که متضمن به رسمیت شناختن "اسرائیل" و چشم‌پوشی از بخش اعظم اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ فلسطین و نیز توقف عملیات‌های مقاومت باشد. لذا گفتگوهای ملی طرف‌های فلسطینی با سه مشکل اساسی مواجه بود:

- بحران در تعیین رویکرد برنامه‌های ملی از جمله در زمینه اصول و اولویت‌ها، راه‌های مدیریت نبرد با رژیم صهیونیستی و برنامه سیاسی دلیل وجود این بحران، کشمکش میان دو رویکرد موجود در فلسطین است. یکی از آنها رویکرد ایدئولوژیک اسلام‌گرای مبارزه است که سعی در ایجاد تحول دارد و به دنبال اعمال معادلات جدید در عرصه مدیریت نبرد با اشغالگران بوده و دیگری، رویکرد ملی‌گرای پراگماتاست که سعی در وفق دادن خود با واقعیت‌های جهان عرب و امکانات و شرایط موجود در آن را دارد.

- بحران بی‌اعتمادی که نتیجه شکاف سیاسی و ناامنی‌ها، سیطره جنبش حماس بر باریکه غزه، اقدام تشکیلات خودگردان در تعقیب و بازداشت فعالان جنبش حماس در کرانه باختری (آن هم با همکاری رژیم صهیونیستی)، تلاش این

نهاد برای ریشه کن کردن این جنبش و نیز حملات متقابل رسانه‌ای و امنیتی میان طرفین است.

- بحران ناشی از فشارها و شروط طرف‌های خارجی: شروط کمیته چهارجانبه بین‌المللی و معیارهای آمریکا و اسرائیل حکم شمشیری را دارد که بر گردن گفتگوهای ملی نهاده شده است هر چند که از شیوه‌های مختلف و نامحسوسی برای این منظور استفاده شود. «پایبندی به توافقنامه‌های امضا شده از سوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین» و «تشکیل دولتی که محاصره را لغو کند» شیوه‌هایی بودند که به هر شکل ممکن همین مفاهیم را القا می‌کردند. از سوی دیگر، کاخ سفید همواره به تهدیدات خود مبنی بر توقف روند سازش، قطع کمک‌های مالی و از سرگیری محاصره کرانه باختری، در صورت مشارکت فتح در یک دولت فلسطینی مخالف شروط کمیته چهارجانبه بین‌المللی نکند ادامه می‌داد. واشنگتن اگر مطمئن می‌شد که آشتی ملی منجر به پیروزی جنبش فتح در انتخابات و سیطره مجدد آن بر نوار غزه و مهار یا به حاشیه راندن جنبش حماس و سلب مشروعیت مردمی آن خواهد شد، مشکلی با تحقق آشتی ملی در فلسطین نداشت اما اگر هر نتیجه دیگری از آن حاصل می‌شد به معنای تداوم محاصره و بحران و حتی تشدید آنها بود.

در فضای رقابت بر سر اختیارات، تعطیلی نهادهای دولتی و محاصره‌ای که پس از پیروزی جنبش حماس در انتخابات و تشکیل دولت دهم بر فلسطین سایه افکنده بود، "سند وفاق ملی‌اسرا" میان رهبران اسیر گروه‌های مختلف فلسطینی از جمله جنبش‌های فتح و حماس و جهاد اسلامی به امضا رسید.^۱

این توافقنامه بر مفاهیمی همچون وحدت ملی، انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، همکاری میان ریاست تشکیلات خودگردان و دولت و پارلمان و دستگاه قضایی، تشکیل دولت وحدت ملی، تداوم روند اصلاح ساختار تشکیلات رام الله و ساف و همچنین حق مقاومت برای تشکیل جبهه مقاومتی یکپارچه و تشکیل مرجعیت یکپارچه سیاسی تأکید داشت. در این توافقنامه همچنین بر حق ملت فلسطین برای تشکیل کشور مستقل به پایتختی قدس شریف و در سراسر اراضی اشغالی سال

۱. مراجعه شود به: محسن محمد صالح و وائل سعد، الوثائق الفلسطينية لسنة ۲۰۰۶ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات، ۲۰۰۸)، ص ۳۶۴.

۱۹۶۷ تأکید شد. سند مذکور با استناد به حق تاریخی ملت فلسطین برای زندگی در سرزمین آبا و اجدادی، مندرجات منشور سازمان ملل متحد، حقوق بین‌الملل و مصوبات سازمان ملل، بر حق بازگشت آوارگان فلسطینی و آزادی تمامی اسرا و بازداشت‌شدگان تصریح داشته است.

بند سوم این توافقنامه بر استفاده از راهکار مذاکرات و شیوه دیپلماتیک در کنار مقاومت اشاره داشته و در بند هفتم، مدیریت مذاکرات از اختیارات و مسئولیت‌های ساف و رئیس تشکیلات خودگردان قلمداد شده و آمده است که این مسأله باید بر پایه اصل پابندی به اهداف ملی فلسطین و تلاش برای تحقق آنها صورت گیرد و هر گونه طرح و توافقنامه سرنوشت سازی برای تصویب به شورای ملی جدید فلسطین ارجاع داده شود یا در صورت امکان به همه‌پرسی گذارده می‌شود.

بند هفتم سند اسرا که محور آن مذاکرات بود با ملاحظاتی از سوی نماینده جنبش جهاد اسلامی همراه شد و اسرای جنبش حماس در زندان‌های نفحه،

عسقلان، السبع، النقب، عوفر و مجدو با صدور بیانیه‌ای اعلام کردند که این سند بیانگر مواضع واقعی آنها نیست و آنها با برخی مسائل مطرح شده در این سند کاملاً مخالف هستند و در مورد دیگر بندها نیز ملاحظاتی دارند.^۱



نشست گفتگوی ملی سال ۲۰۰۶

محمود عباس و کمیته اجرایی ساف از سند وفاق ملی اسرا استقبال کردند؛ چرا که امکان ارائه چنین تفسیری از متن آن وجود داشت که این سند از مذاکرات سازش ساف و تشکیلات رام الله با رژیم صهیونیستی حمایت می‌کند. از سوی دیگر، این توافقنامه بر تشکیل کشور فلسطین در اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷ تأکید داشت و اشاره‌ای به این مسأله نکرده بود که آیا این امر به منزله پایان کار است یا نه. این

سند همچنین حق ملت فلسطین برای آزادسازی اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ را رد یا قبول نکرده بود و تأیید نتایج عملی مذاکرات سازش را به نظر شورای ملی جدید و یا برگزاری رفراندوم منوط کرده بود و حال آنکه موضع اساسی جنبش حماس بر آن استوار بود که همه‌پرسی و یا رأی‌گیری درباره اصول ملی قابل قبول نیست. لذا، محمود عباس در کنفرانس گفتگوی ملی که پارلمان خواستار برگزاری آن شد و طی روزهای ۲۵ و ۲۶/۵/۲۰۰۶ در شهرهای غزه و رام الله برگزار شد، اظهار داشت در صورتی که تا ۱۰ روز توافقی حاصل نشود، سند اسرا را به همه‌پرسی می‌گذارد.^۱

جنبش حماس رسماً بر این اعتقاد بود که سند اسرا قابلیت بحث و بررسی را دارد؛ اما این سند را با آن شکل و قالب اولیه نمی‌پذیرفت و با همه‌پرسی درباره آن هم مخالف بود. پس از گفتگوهای طولانی نسخه اصلاح شده این سند در تاریخ ۲۰۰۶/۶/۲۸ منتشر شد که اکثر مفاد نسخه اولیه آن بدون تغییر مانده بود و ابهاماتی که احتمال ارائه تفسیرهای مختلف از آنها توسط جنبش‌های فتح و حماس و یا دیگر گروه‌های فلسطینی وجود داشته باشد به قدرت خود باقی بودند. بخش مربوط به مذاکرات سازش هم در این توافقنامه همچنان به چشم می‌خوردند و فقط به بند چهارم این عبارت اضافه شده بود که تحرکات فراگیر سیاسی باید در چارچوب حفظ حقوق و اصول ملی فلسطینیان صورت گیرد.

با وجود اینکه به نظر می‌رسید جنبش حماس در موضوع واگذاری مدیریت روند مذاکرات به ساف و تشکیلات خودگردان از خود نرمش و مسامحه به خرج داده



توافق مکه

است، اما در سایه ادامه هرج و مرج و ناامنی‌ها تشدید روند محاصره رژیم صهیونیستی و جامعه بین الملل علیه نوار غزه، حملات این رژیم علیه حماس و گروه‌های مقاومت پس از به اسارت گرفتن گلعاد شالیت، رایزنی‌ها برای تشکیل دولت وحدت ملی با مشکلات و

موانع متعددی مواجه شد و در این شرایط، عبد الله بن عبد العزیز، پادشاه عربستان سعودی در تاریخ ۲۰۰۷/۱/۲۹ جنبش‌های فتح و حماس را برای مذاکره به مکه مکرمه دعوت کرد که این مسأله با استقبال طرفین مواجه شد و نشست‌های متعددی میان طرفین طی روزهای ۶ الی ۲۰۰۷/۲/۸ برگزار شد که نتیجه این نشست‌ها، امضای "توافقنامه مکه" میان جنبش‌های فتح و حماس بود. این توافقنامه، برادرکشی در فلسطین را غیرقابل قبول دانسته و بر تشکیل دولت وحدت ملی و تداوم اقدامات لازم برای توسعه و اصلاح ساختار ساف و نیز مشارکت سیاسی و رعایت اصل تكثرگرایی سیاسی تأکید کرده بود.^۱

هم‌چنین متضمن عباراتی بود که بر اساس آن دولتی که توسط اسماعیل هنیه و با دستور رئیس تشکیلات خودگردان شکل می‌گرفت خود را در مقابل حمایت از منافع عالی ملت فلسطین، صیانت از حقوق ملی، حفظ دستاوردهای مردم فلسطین و گسترش آنها، تلاش برای تحقق اهداف ملی بر اساس مصوبات شوراها، ملی، پایبندی به قانون اساسی، اجرای سند وفاق ملی و مصوبات اجلاس‌های سران عرب متعهد می‌دانست. بر این اساس، دولت هنیه باید به قطعنامه‌های سازمان ملل و توافقنامه‌های امضا شده از سوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین احترام می‌گذاشت و این نکته‌ای بود که در برنامه‌های دولت نیز ذکر شده بود.^۲ بسیاری بر این باور بودند که استفاده تشکیلات خودگردان فلسطین از لفظ "احترام" نشانگر امتیازدهی جدیدی از سوی جنبش حماس است، اما این جنبش این نظر را قبول نداشت و معتقد بود که این کلمه اگر چه باعث اطمینان طرف‌های دیگر است ولی امتیازدهی به شمار نمی‌رود و در خود هیچ تضمین حقوقی ندارد. از سوی دیگر، حماس اعلام کرد که به منظور ممانعت از جنگ و خونریزی و به منظور پایان دادن به شکاف داخلی و مقابله با محاصره غزه مجبور به پذیرش آن شده است. این جنبش همچنین مجبور شد به ایمن ظواهری، مرد شماره ۲ سازمان القاعده که این جنبش را به چشم پوشی از خاک فلسطین متهم کرده بود پاسخ دهد و تأکید کند که «فلسطین سرزمین موقوفه اسلامی است و هیچ احدی نمی‌تواند حتی از یک وجب خاک آن

۱. محسن محمد صالح و وائل سعد، الوثائق الفلسطينية لسنة ۲۰۰۹ (بیروت: مرکز الزيتونة للدراسات والاستشارات،

۲۰۰۹)، ص ۱۲۲.

۲. همان منبع، ص ۱۷۰.

عقب‌نشینی کند» و جنبش حماس «جنبشی جهادی و مبارز است و تا زمانی هم که یک وجب از خاک فلسطین در اشغال باشد به این راه ادامه خواهد داد.»^۱

عمر توافقتنامه مکه هم بیش از ۳ ماه نبود و به رغم اینکه هنیه دولت وحدت ملی را تشکیل داد و از پارلمان فلسطین هم رأی اعتماد گرفت، این دوره از سویی شاهد هرج و مرج و آشوب‌طلبی‌ها بود و از سوی دیگر، با تلاش‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی و یک جریان معلوم الحال در داخل جنبش فتح برای به شکست کشاندن دولت همراه شد. این وضعیت منجر به وقوع درگیری‌های آشکار میان جنبش‌های فتح و حماس و در نهایت سیطره جنبش حماس بر نوار غزه شد و بدین ترتیب، علاوه بر کشمکش‌های سیاسی و نزاع بر سر اختیارات، پدیده جدیدی به نام قطع ارتباط جغرافیایی، تشکیل دو دولت در رام الله و غزه، بلندتر شدن دیوار بی‌اعتمادی و همچنین خونریزی سر برآورد و امکان تفاهم و تعامل بر اساس شیوه‌های مدنی و تشکیلاتی را کاهش داد.

محمود عباس و حامیان وی مدعی بودند که جنبش حماس دست به یک "کودتای خونین و زشت" زده است و تفاهم با این جنبش جز در صورت دست برداشتن از این کودتا و اعلان پایبندی آن به "مشروعیت" فلسطینی، عربی و بین‌المللی ممکن نیست. عباس در جریان نشست شورای مرکزی ساف در تاریخ ۲۰۰۷/۷/۱۸ پایان عمر توافقتنامه قاهره (امضا شده در تاریخ ۲۰۰۵/۳/۱۷) را اعلام کرد و جنبش حماس را به تلاش برای ترور خود متهم کرد. رئیس تشکیلات رام الله همچنین خواستار برگزاری انتخابات زودهنگام ریاستی و پارلمانی بر اساس نظام انتخاباتی تناسبی شد. مطمئناً برگزاری انتخابات به شیوه تناسبی به نفع احزاب و گروه‌های کوچک (و به ویژه چپگرا) بود و از همین رو با استقبال آنها هم مواجه شد، چرا که به آنها امکان می‌داد به جای داشتن نقش حاشیه‌ای و کم اثر در تصمیمات ملی، نقش "شاهین ترازو" را داشته باشند، به ویژه در شرایط آن زمان که جنبش‌های فتح و حماس به شدت سعی در یارگیری در جامعه فلسطینی را داشتند. عباس در راستای سختگیری بیشتر سعی داشت شرطی وضع کند که به موجب آن هر کسی در انتخابات پارلمان نامزد می‌شود، باید قبلاً پایبندی خود به موضع سیاسی سازمان آزادی‌بخش فلسطین اعلام کند، سازمانی که هنوز مورد بازسازی و

اصلاح قرار نگرفته و جنبش‌های حماس و جهاد و دیگر گروه‌های مقاومت به تشکیلات آن اضافه نشده بودند. این مسأله عملاً به معنای دور کردن جنبش حماس از عرصه سیاسی و از بین بردن تمامی فرصت‌های تفاهم بود.^۱

جنبش حماس، اقدام خود در سیطره بر نوار غزه را اقدامی قانونی می‌دانست که به اکراه و اجبار دست به آن زده است و از سوی دیگر، این اقدام به دستور نخست‌وزیر تشکیلات خودگردان که در عین حال سمت سرپرست وزارت کشور را هم بر عهده داشت، صورت گرفته و وی از حمایت اکثریت پارلمان برخوردار بوده است. حماس همچنین اعلام کرد که این اقدام را برای مقابله با آشوب‌طلبی‌های سازمان یافته‌ای که از سوی نیروهای امنیتی تشکیلات خودگردان حمایت می‌شد، انجام داده است و آنها (سرویس‌های امنیتی) حاضر به تمکین در برابر دستورات دولت هنیه نبوده‌اند. به باور حماس، دولت پیشبرد امور به نخست‌وزیری اسماعیل هنیه بر اساس قانون اساسی فلسطین دولت قانونی به شمار می‌رود و تشکیل دولت در رام الله کودتا علیه قانون اساسی و نقض آن قلمداد می‌شود. حماس اما در عین حال، آمادگی خود برای گفتگوی بی قید و شرط را اعلام کرد. این جنبش بر مخالفت خود با دور زدن پارلمان و دولت و نیز اختصاص مشروعیت به ریاست تشکیلات خودگردان فلسطین تأکید کرد و استفاده از نهادهای وابسته به ساف برای انجام اموری که خارج از دایره اختیارات وضع شده‌شان است و با هدف عبور از نهادهای قانون‌گذاری صورت می‌گیرد مخالفت کرد و خواستار بررسی فوری مشکلات امنیتی و اصلاح ساختار سرویس‌های امنیتی بر اساس اصول ملی و حرفه‌ای شد و بر پاکسازی این سرویس‌ها از وجود عناصر فاسد و مشکوک تأکید کرد.^۲

گروه‌های فلسطینی به ویژه گروه‌های زیر مجموعه ساف به انتقاد از اقدام قاطعانه نظامی حماس پرداختند و از اقدامات عباس در کرانه باختری حمایت کرده و مواضع کاملاً آشکاری در این زمینه داشتند و در عین حال، نقد سازنده‌ای نیز نسبت به دستورات ریاستی عباس و اقدامات امنیتی ظالمانه وی نداشتند. این در

۱. مراجعه شود به: روزنامه الحیات الجديدة، رام الله، و روزنامه القدس العربی، لندن، ۲۰۰۷/۹/۳.

۲. مراجعه شود به: مثلاً: لقاء خالد مشعل مع الصحیفین فی الدوحة، روزنامه الوطن، قطر، و الحیات،

حالی بود که این گروه‌ها و به ویژه جریان‌های چپ‌گرا، موضع سیاسی نزدیکی به جنبش حماس داشتند و از روند مذاکرات سازش عباس انتقاد می‌کردند.

در همین راستا، جبهه دموکراتیک طرحی ۴ ماده‌ای را برای آشتی ملی ارائه داد که مفاد آن عبارت بودند از:

- عقب‌نشینی حماس از «کودتای خود»،

- تشکیل دولت انتقالی به نخست‌وزیری یک شخصیت مستقل به منظور فراهم کردن شرایط برای برگزاری انتخابات جدید،

- اصلاح نظام انتخاباتی عمومی و استفاده از نظام انتخاباتی تناسبی،

- احیای ساف و توسعه مؤسسات آن!



طرح جبهه دموکراتیک با استقبال مواجه نشد و

تلاش‌های طرف‌های فلسطینی،

عربی و اسلامی برای اصلاح روابط

جنبش‌های فتح و حماس ادامه

داشت که از جمله آنها می‌توان به

طرح دولت یمن اشاره کرد که

منجر به صدور "بیانیه صنعاء" در

تاریخ ۲۰۰۸/۳/۲۳ شد. بیانیه

دیدار فتح و حماس برای بررسی طرح یمن

صنعا و عزام الاحمد که به نمایندگی از سوی جنبش فتح آن را امضا کرده بود، مورد انتقاد شدید مشاوران عباس قرار گرفت و این مسأله امیدها نسبت به تأثیرات این بیانیه را به یاس تبدیل کرد. در متن بیانیه مذکور بر توافق جنبش‌های فتح و حماس با طرح آشتی یمن به عنوان چارچوبی برای از سرگیری گفتگوها میان دو طرف و بازگرداندن اوضاع فلسطین به زمان قبل از حوادث نوار غزه تأکید شده بود. عباس در نهایت تسلیم نظر مشاورانش شد و تصریح کرد که این طرح نمی‌تواند چارچوبی برای گفتگو باشد، بلکه می‌تواند به عنوان ساز و کاری اجرایی مورد استفاده قرار گیرد.



عبدالله واد

عبد الله واد رئیس جمهور سنگال نیز به عنوان رئیس دوره‌ای اجلاس سازمان همکاری اسلامی تلاش‌های زیادی برای تحقق آشتی ملی در ماه ژوئن سال ۲۰۰۸ انجام داد و هیات‌های دو جنبش فتح و حماس در داکار پایتخت سودان و با حضور خود عبد الله واد دیدار کردند، اما این دیدار نتایج عملی به دنبال نداشت.

در تاریخ ۲۰۰۸/۴/۵ عباس بار دیگر خواستار گفتگو با ادبیات مثبت و آشتی ساز شد و از دولت مصر خواست که مسئولیت نظارت بر این گفتگوها را بر عهده بگیرد. این پیشنهاد عباس با استقبال قاهره و همچنین جنبش حماس مواجه شد و دولت مصر تلاش‌های خود برای فراهم کردن مقدمات گفتگوی ملی میان ۱۴ گروه فلسطینی را آغاز و پیش‌نویس طرح آشتی را هم تدوین کرد اما تداوم بازداشت اعضا و فعالان جنبش حماس در کرانه باختری باعث تیرگی فضای گفتگوها شد و علاوه بر این، شکل این گفتگوها چندان بیان‌گر جدیت طرف‌ها نبود، چرا که مقامات مصری به جنبش حماس اعلام کرده بودند که عباس در جریان مراسم افتتاحیه این نشست‌ها بر روی سکو و در کنار تعدادی از مقامات عربی حضور خواهد داشت و پس از اتمام سخنرانی مقامات دعوت شده جلسه را ترک خواهد کرد، اما جنبش حماس خواستار حضور وی در تمامی جلسات به عنوان رئیس جنبش فتح و طرف اصلی اختلافات موجود بود. حماس نمی‌پذیرفت که ابومازن صرفاً ناظر اجلاس باشد. از سوی دیگر، شبهاتی وجود داشت که عباس سعی در استفاده از این نشست برای مشروعیت‌بخشی به تجدید دوره ریاست خود بر تشکیلات خودگردان فلسطین دارد که روزهای پایانی آن در حال سپری شدن بود. بدین ترتیب، حماس و سه گروه دیگر فلسطینی یعنی جنبش جهاد اسلامی، جبهه خلق - فرماندهی کل و گروه الصاعقه مخالفت خود با حضور در اجلاس قاهره اعلام کردند که این مسأله منجر به لغو آن شده و این موضوع خشم دولت مصر را برانگیخت.

مقاومت و ایستادگی قهرمانانه باریکه غزه در مقابل حمله ۲۷/۱۲/۲۰۰۸ تا ۱۸/۱۲/۲۰۰۹ رژیم صهیونیستی به این منطقه، افزایش محبوبیت جنبش حماس و باور دشمنان و مخالفان جنبش حماس به سخت بودن براندازی حماس عاملی قوی برای شروع دوباره گفتگوهای ملی بود. بدین ترتیب، جلسات گفتگوی ملی میان جنبش‌های فتح و حماس با نظارت طرف مصری در فاصله روزهای ۲۴ و ۲۵/۱۲/۲۰۰۹ برگزار شد و پس از آن هم نشست جامع دیگری با حضور تمامی گروه‌های فلسطینی در تاریخ ۲۶/۱۲/۲۰۰۹ منعقد شد که ۵ کمیته برای بررسی پرونده‌های سازمان آزادی بخش فلسطین، انتخابات، امنیت، دولت انتقالی و آشتی ملی تشکیل شدند. در این راستا، ۶ جلسه گفتگو برگزار شد که آخرین جلسه طی روزهای ۲۸ الی ۳۰/۱۲/۲۰۰۹ منعقد شد و چنین به نظر می‌رسید که پیشرفت‌های مهمی در زمینه‌های متعدد حاصل شده است. اما مسأله بازداشت‌شدگان سیاسی به ویژه در کرانه باختری همچنان سایه سنگین خود را بر فضای مذاکرات افکنده بود. با طولانی‌تر شدن مدت مذاکرات، تشدید محاصره طاقف فرسای غزه، گذشتن زمان از پایداری اسطوره‌ای حماس در جنگ غزه و امیدواری مجدد تشکیلات خودگردان به حصول پیشرفت در مذاکرات سازش پس از به قدرت رسیدن "باراک اوباما" در آمریکا بار دیگر جنبش فتح سختگیری در مواضعش را از سر گرفت و عملاً عجله‌ای برای تحقق آشتی ملی نداشت. در حالی که حماس بر فراگیر بودن توافق نامه آشتی و تضمین اجرای همزمان مفاد آن در هر دو منطقه کرانه باختری و باریکه غزه تأکید داشت، جنبش فتح تشکیل دولت وفاق ملی تأکید داشت، دولتی که قادر به لغو محاصره غزه باشد و «اسرائیل» و جامعه بین‌الملل اعتراضی به موجودیت آن نداشته باشند. این جنبش همچنین بر بسترسازی برای انتخابات ریاست تشکیلات خودگردان و مجلس قانون‌گذاری تأکید داشت.

بالاخره دولت مصر نسخه نهایی و پیشنهادی توافق آشتی ملی را که مشتمل بر ۴۱۰۰ کلمه بود و در ۲۲ صفحه آماده شده بود ارائه کرد و از جنبش‌های فتح و حماس خواست که تا قبل از تاریخ ۱۵/۱۰/۲۰۱۰ آن را امضا کنند. جنبش فتح که با رسوایی گزارش گلدستون^۲ دست به گریبان بود، خیلی زود موافقت خود

1. Barack Obama

2. Goldstone

با این طرح را اعلام کرد، اما جنبش حماس برای بررسی این طرح فرصت خواست. مفاد اصلی طرح آشتی مصر عبارت بودند از:

- تأکید بر احیای ساف و توسعه آن،

- تشکیل کادر رهبری موقت تا زمان انتخاب شورای ملی جدید فلسطین

که باید تصمیم‌گیری در آن به صورت توافقی انجام می‌شد،

- برگزاری همزمان انتخابات ریاستی و پارلمانی و انتخابات شورای ملی در

یک روز مشخص؛ بدین ترتیب که انتخابات شورای ملی بر اساس نظام کاملاً تناسبی

در داخل و خارج برگزار شود، اما انتخابات پارلمان به شکل مختلط یعنی ۷۵ درصد

نظام لیست انتخاباتی و ۲۵ درصد نظام دوایر انتخاباتی برگزار شود و تقاضا ۲

درصدی آراء تعیین کننده باشد،

- سرویس‌های امنیتی فلسطین بر اساس اصول حرفه‌ای و نه گروهی

بازسازی شوند و کمیته عالی امنیت به موجب دستور ریاستی محمود عباس و با

حضور افسران متخصص شکل گیرد و زیر نظر طرف‌های مصری و عربی و در زمینه

اجرای توافقنامه آشتی در کرانه باختری و باریکه غزه فعالیت کند،

- حل تمامی موارد قانون‌شکنی ناشی از هرج و مرج امنیتی و شکاف داخلی

با استفاده از شیوه‌های مشروع و قانونی،

- آزادی تمامی بازداشت‌شدگان سیاسی در کرانه باختری و باریکه غزه.

بحران بی‌اعتمادی و تجربه‌های گذشته باعث شد که حماس بر دقت هر چه

بیشتر بر متن توافق‌نامه و تثبیت عبارت‌های آن پافشاری ورزد، چرا که معتقد بود

حذف یا تغییر یک عبارت می‌تواند زمینه‌ای برای فرار از زیر بار تعهدات باشد.

جنبش حماس یک سری اصلاحات و ملاحظاتی را درباره طرح آشتی مصر مد نظر

داشت که خواستار رعایت آنها در متن توافقنامه بود. در زیر می‌توان خلاصه این

ملاحظات جنبش حماس را بدین شکل بیان کرد:

- در بخش مربوط به کادر رهبری موقت ساف، خواستار افزودن جمله‌ای با

این مضمون شد: "مسئولیت‌های فوق‌الذکر با توجه به اینکه از اجماع و توافق ملی

برخوردارند، غیرقابل تعلیق هستند"

- اصلاح بند مخصوص ستاد مرکزی انتخابات به طوری که مشتمل بر این عبارت باشد «تشکیل ستاد انتخابات از طریق توافق ملی و با دستور ویژه رئیس تشکیلات خودگردان در این زمینه»

- درخواست اضافه شدن عبارتی توضیحی مبنی بر اینکه، کمیته عالی امنیت از طریق توافق و با دستور رئیس تشکیلات خودگردان تشکیل خواهد شد.

- حماس خواستار اصلاح عبارت "تشکیل مجدد و سازماندهی سرویس‌های امنیتی فلسطین با کمک طرف‌های فلسطینی، مصری و عربی" بود و بر جایگزین کردن کلمه «بازسازی مجدد» به جای «تشکیل مجدد» تأکید داشت.^۱

دولت مصر و جنبش فتح با هر گونه بحث درباره مفاد طرح آشتی و یا اعمال هر گونه اصلاحات در آن مخالفت کردند و بدین ترتیب، طرح آشتی مصر به نوعی به بن‌بست رسید و تلاش‌های طرف‌های فلسطینی مانند جبهه خلق و شخصیت‌های مستقلی مانند "منیب المصری" و "یاسر الوادیه" و... برای دستیابی به راه حل‌های مناسب هم فایده‌ای نداشت. در این فاصله طرف‌های خارجی مانند قطر، عربستان سعودی، سودان، لیبی و ترکیه هم درصدد میانجیگری در مسأله آشتی ملی برآمدند که این تلاش‌ها نتیجه‌ای در بر نداشت.

پس از دیدار خالد مشعل، رئیس دفتر سیاسی جنبش حماس با عمر سلیمان، رئیس سازمان اطلاعات مصر در مکه، پیشرفت‌هایی در این زمینه حاصل شد و سلیمان تصریح کرد که اگر جنبش‌های فتح و حماس بر سر ملاحظات ارائه شده از سوی حماس درباره طرح آشتی ملی مصر با یکدیگر توافق کنند قاهره مانعی در پذیرش آن نمی‌بیند.^۱ در تاریخ ۲۴/۹/۲۰۱۰ هم نشستی در دمشق برای گفتگو درباره ملاحظات حماس برگزار شد که طی آن اکثر خواسته‌های جنبش حماس - به استثنای نظرات مربوط به بخش امنیت مورد موافقت قرار گرفت. هیات‌های دو جنبش بار دیگر در تاریخ ۹/۱۱/۲۰۱۰ در دمشق دیدار کردند اما این دیدار نتیجه‌ای به دنبال نداشت.

۱. درباره ملاحظات حماس بر طرح آشتی ملی مصر، مراجعه شود به: پایگاه الجزیره نت، ۱۸ - ۲۰۰۹/۱۰/۱۹؛ و الشرق الأوسط، ۲۰۰۹/۱۰/۲۰، و روزنامه الشرق، دوحه، ۲۰۰۹/۱۰/۲۳، و الحیات، ۲۰۰۹/۱۰/۲۶.
۲. الحیات، ۲۰۱۰/۱۰/۱۶.

تحولات اوایل سال ۲۰۱۱ در جهان عرب باعث افزایش فشارها برای تحقق آشتی ملی شد و پس از پذیرفته شدن ملاحظات جنبش حماس و باز شدن گره مربوط به مسئله امنیت، جنبش‌های فتح و حماس توافقنامه آشتی ملی را در تاریخ ۲۰۱۱/۵/۳ در قاهره امضا کردند. این مسأله نقطه عطفی در مسیر وحدت ملی بود. با این وجود، هر دو طرف هنوز با چالش‌های بزرگی برای موفقیت آشتی ملی مواجه بودند و به برنامه ای واقعی برای اعتمادسازی میان خود، برخورد جدی و قاطعانه با عناصر فتنه‌گر داخلی و طرف‌های ذینفع از شکاف داخلی نیاز داشتند و باید با مداخله‌جویی طرف‌های خارجی به ویژه رژیم صهیونیستی و آمریکا مقابله می‌کردند که سعی در به شکست کشاندن توافق آشتی داشتند.

روند مذاکرات سازش

استراتژی مذاکراتی رژیم صهیونیستی مبتنی بر "مدیریت منازعه" بود و نه "حل آن"، لذا این رژیم سعی داشت تا به هر شیوه‌ای طرف مقابل را تضعیف کند تا وادار به پذیرش تنها گزینه مورد قبول تل آویو شود و این امر دلیل اصلی طولانی شدن مذاکرات تا به امروز است. رژیم صهیونیستی از زمان امضای توافقنامه اسلو در سپتامبر سال ۱۹۹۳ موفق به نهادینه کردن این اصل مورد تأکید "اسحاق رابین" شد که "قول و قرارها مقدس نیستند" و این مسأله به محور اصلی سیاست اسرائیل و یکی از راه‌های اعمال فشار و باجگیری تبدیل شد.

زمانی که پس از سه سال حاکمیت حزب لیکود در فاصله سال‌های ۱۹۹۶ - ۱۹۹۹ حزب کار^۱ بار دیگر به رهبری ایهود یاراک قدرت را در دست گرفت، از تمایل خود برای حل و فصل نهایی منازعه فلسطینی - صهیونیستی خبر داد، اما برنامه سیاسی که این حزب ارائه داده بود مبتنی بر مخالفت با امور پنج‌گانه زیر بود:

- ۱- مخالفت با بازگرداندن قدس شرقی به فلسطینیان و انتخاب قدس به عنوان پایتخت ابدی و یکپارچه اسرائیل،

۲ - مخالفت با عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی به مرزهای سال ۱۹۶۷،

۳ - مخالفت با بازگشت آوارگان فلسطینی به وطن خود،

۴ - مخالفت با برچیدن شهرک‌های یهودی‌نشین کرانه باختری و باریکه غزه،

۵ - مخالفت با حضور ارتش عربی در کرانه باختری (بدین معنی که کشور فلسطین فاقد ارتش و استقلال خواهد بود).



مذاکرات کمپ دیوید



اریل شارون

در تابستان سال ۲۰۰۰ طرفین فلسطینی و صهیونیستی به دعوت "بیل کلینتون"، رئیس جمهور آمریکا به کمپ دیوید رفتند و در فاصله روزهای ۱۲ الی ۲۵/۱۷/۲۰۰۰ در مذاکراتی ماراتونی شرکت کردند تا به راه حلی نهایی دست پیدا کنند. به نظر می‌رسد که مسأله مرزها و شهرک‌های صهیونیست نشین از مسائل قابل توافق بودند و قرار بر این بود که بیش از نود درصد کرانه باختری و کل نوار غزه تحت کنترل تشکیلات خودگردان باشد و ضمن بقای کانون‌های شهرک نشینی، تبادل اراضی صورت گیرد، اما توافقی بر سر قدس و بازگشت آوارگان به دست نیامد تا مذاکرات شکست بخورد و دو ماه بعد انتفاضه الاقصی شعله‌ور شود.

با افزایش تمایل جامعه صهیونیستی به افراطی‌گری، ایهود باراک، نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی در تاریخ ۲۰۰۰/۱۲/۹ مجبور به استعفا شد و اریل شارون در انتخابات سراسری که در تاریخ ۲۰۰۱/۲/۶ برگزار شد، در مقابل رقیبش ایهود باراک پیروزی قاطع و تاریخی کسب کرد و با اختلاف ۲۵ درصدی

توانست نتیجه انتخابات را به نفع خود رقم بزند که این مسأله به معنای بازگشت جریان تندروی لیکودی به عرصه قدرت بود.

شارون بر خلاف وعده‌ای که داده بود، نتوانست امنیت را برای صهیونیست‌ها محقق ساخته و طی ۱۰۰ روز انتفاضه را سرکوب کند. لذا، تلاش کرد عقبه‌های زمان را به عقب برگردانده و اوضاع مورد دلخواه خود را رقم بزند. شارون در کل اعتقادی به روند سازش نداشت و از جمله کسانی بود که به توافقنامه کمپ دیوید با مصر و نیز توافقنامه اسلو رأی منفی داده بود و درباره توافق صلح با اردن هم اعتراضات و ملاحظاتی داشت. وی بارها مرگ توافقنامه اسلو و پایان عمر آن را اعلام کرده بود و تا سال ۲۰۰۵ همواره تأکید می‌کرد که امضای توافقنامه اسلو "بزرگترین اشتباه یک دولت صهیونیستی" بود و در مصاحبه خود با مجله آمریکایی "تایم"^۱ در ماه مه سال ۲۰۰۵ هم به همین مسأله اشاره کرد.^۲ زمانی که شارون به قدرت رسید، پروژه‌ای با ماهیت امنیتی را در دستور کار قرار داد و پیشنهادی که به طرف فلسطینی ارائه داد، تنها مبتنی بر برخورداری فلسطینیان از حکومت خودگران در ۴۰ تا ۴۵ درصد از خاک کرانه باختری بود، اما با انجام هر گونه مذاکرات تا قبل از توقف انتفاضه مخالف بود. شارون تا سال ۲۰۰۶ در مسند قدرت حضور داشت و در دوره نخست‌وزیری وی روند سازش به حالت تعطیل درآمد و اسرائیل مشغول سرکوب انتفاضه فلسطین و تلاش برای پیدا کردن راه حل‌های جایگزین بود.

۱- طرح ژنو:

در حالی که فلسطینیان سرگرم انتفاضه بودند، مذاکرات محرمانه‌ای میان یک گروه نزدیک به ریاست تشکیلات خودگردان فلسطین و جنبش فتح با یک گروه صهیونیستی نزدیک به محافل چپ‌گرا و میانه‌روی این رژیم به مدت ۲ سال انجام گرفت و در نتیجه این مذاکرات، در اواخر سال ۲۰۰۳ "توافقنامه ژنو"^۳ برای حل منازعه فلسطینی - اسرائیلی امضا شد که توافقنامه‌ای غیر رسمی بود و در آن بر موارد زیر تأکید شده بود:

1. Time Magazine

۲. روزنامه القدس، ۱۷/۵/۲۰۰۵.

3. Geneva Initiative

- کشور فلسطین وطن ملت فلسطین باشد و طرف فلسطینی حق "ملت یهود" در داشتن کشورشان یعنی "اسرائیل" را به رسمیت بشناسد و آن را به عنوان یک کشور قومی برای ملت یهود بپذیرد.

- کشور فلسطینی خلع سلاح شده باشد و در اراضی کرانه باختری و باریکه غزه تشکیل شود و با اصلاحاتی که در مناطق مرزی صورت می‌گیرد، شهرک‌های صهیونیستی و محله‌های یهودی قدس به خاک اسرائیل ملحق شوند و در مقابل، تل آویو هم مقدار مشابهی از اراضی تحت اشغال خود در کرانه باختری را که از لحاظ کیفیت برابر با اراضی اضافه شده به خاک خودش باشد، به طرف فلسطینی واگذار کند. طراحان این طرح پیش‌بینی می‌کردند که مساحت اراضی مشمول مبادله ۲ الی ۳ درصد از مساحت کرانه باختری باشد.

- قرار شد محله‌های عربی قدس پایتخت کشور فلسطین باشند و تحت حاکمیت آن قرار بگیرند و بدون موافقت طرفین هیچ‌گونه حفاری و یا ساخت و سازی در مسجد الاقصی و یا آنچه که یهودیان از آن به عنوان "کوه معبد" یاد می‌کنند صورت نگیرد. بر اساس این طرح، محله یهودی‌نشین قدس و دیوار براق و گورستان یهودی در جبل الزیتون تحت حاکمیت طرف صهیونیستی قرار می‌گرفتند.



بن گورین

در صورتی که اسرائیل با کشورهای عربی صلح نکند، در آینده دور هیچ اثری از آن باقی نخواهد ماند. بن گوریون در سال ۱۹۵۶ به من اعلام کرد که کشور یهود تنها ۱۰ یا ۱۵ سال عمر خواهد کرد و پس از آن احتمال تداوم بقای آن ۵۰ درصد است.



ناحوم گلدمن

Nahum Goldman, "The Psychology of Middle East Peace,"
Foreign Affairs, October 1975, p. 113

- توافقنامه ژنو به آوارگان فلسطینی حق بازگشت به کشور فلسطین را می‌داد اما به آنها حق بازگشت به شهر و دیار اصلی خود در اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ را نمی‌بخشید و بازگشت آنان به اراضی مذکور منوط به موافقت رژیم صهیونیستی بود. همچنین مقرر شده بود که آوارگان فلسطینی حق دریافت غرامت به خاطر پناهندگی و از دست دادن املاک‌شان را داشته باشند.

- در توافقنامه مذکور با اتخاذ تدابیر امنیتی فاطعانه در مناطق تحت حاکمیت کشور فلسطین به منظور ممانعت از وقوع هر گونه عملیات (به اصطلاح) تروریستی علیه رژیم صهیونیستی موافقت و مقرر شده بود که این رژیم دو ایستگاه هشدار سریع در شمال و مرکز کرانه باختری احداث نماید و نیروی هوایی اسرائیل هم اجازه استفاده از حریم هوایی فلسطین را داشته باشد.

- مقرر شد که تیم‌های مشترک متشکل از نیروهای امنیتی فلسطین و نیروهای چند ملیتی مسئولیت نظارت بر گذرگاه‌های مرزی بین‌المللی فلسطین را بر عهده داشته باشند و تل آویو هم به مدت ۳۰ ماه حضور نامحسوس در این مناطق داشته باشد.^۱



نبیل قسیس



هشام عبدالرزاق



یاسر عبد ربه

۱. برای اطلاع از متن کامل طرح ژنو، مراجعه شود به:



قدوره فارس



محمد حورانی

با وجود اینکه طرح مذکور غیر رسمی بود، اما از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود؛ زیرا نشان می‌داد که مقامات تشکیلات خودگردان تا چه حد حاضر در مورد ماهیت کشور احتمالی فلسطینی حاضر به عقب‌نشینی هستند. شخصیت‌های فلسطینی هم که در مراسم امضای این طرح حاضر بودند، مناصب رسمی در اختیار داشتند و جزء اصلی فرآیند تصمیم‌گیری در فلسطین به شمار می‌رفتند که از جمله آنها می‌توان به تعدادی از وزرا و مقامات فلسطینی مانند یاسر عید ربه دبیر کمیته اجرایی ساف و وزیر فرهنگ و تبلیغات سابق فلسطین، هشام عبد الرزاق وزیر امور اسرا، نبیل قسیس وزیر گردشگری سابق و راند العمری مشاور سیاسی عباس اشاره کرد. از جمله رهبران و شخصیت‌های وابسته به جنبش فتح که در امضای طرح مذکور نقش داشتند می‌توان به قدوره فارس، محمد حورانی و زهیر مناصره و غیره اشاره کرد اما شخصیت‌های صهیونیستی از جریان چپ و اپوزسیون این رژیم بودند و مانند فلسطینیان حاضر در مذاکرات، نقشی در فرآیند تصمیم‌گیری تل آویو نداشتند. از جمله برجسته‌ترین این افراد می‌توان به "یوسی بیلن"^۱، "یوسی سرید"^۲، "آمنون شاحاک"^۳، "عمرام متسناع"^۴ و "آوراهاام بورگ"^۱ اشاره کرد.

1. Yossi Beilin
2. Yossi Sarid
3. Amnon Shahak
4. Amram Mitzna

۲- طرح صلح عربی

اما در جهان عرب، این مصوبات نشست سران اتحادیه عرب بود که بر دیدگاه عرب‌ها سیطره داشت. ضمناً این بندهای طرح صلح فاس (مصوب به سال ۱۹۸۲) بود که به طور کلی، مسیر حرکت عرب‌ها در موضوع صلح را ترسیم می‌کرد، طرحی که بر تأسیس کشور مستقل فلسطینی در اراضی سال ۱۹۶۷، بازگشت آوارگان و حق تمامی کشورهای منطقه برای برخورداری از حق زندگی مسالمت‌آمیز در محدوده مرزهای امن خود تأکید داشت.

در سال ۲۰۰۲ طرح صلح عربستان سعودی که در اجلاس سران عرب در بیروت (در تاریخ ۲۷ و ۲۸/۳/۲۰۰۲) به تصویب رسیده بود، جایگزین طرح صلح فاس شد و از آن به بعد مرجع اصلی در تبیین دیدگاه طرف‌های عربی در زمینه صلح به شمار می‌رفت البته این طرح هم درباره مسأله تأسیس کشور مستقل فلسطین در کرانه باختری و باریکه غزه و بازگشت آوارگان تفاوت‌چندانی با طرح‌های قبلی نداشت، اما به صراحت از به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی و عادی‌سازی فراگیر روابط با آن در صورت پذیرش صلح توسط تل‌آویو سخن می‌گفت.^۲



جورج بوش

۳- طرح نقشه راه

به نظر می‌رسد که صدور قطعنامه شماره ۱۳۹۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۰۰۲/۳/۱۲ دستاورد سیاسی جدیدی برای فلسطینیان بود. در این قطعنامه شورای امنیت برای اولین بار دیدگاه خود درباره حل منازعه فلسطینی - صهیونیستی را اعلام کرده و تشکیل کشور مستقل فلسطینی که در کنار "اسرائیل" به

I. Avraham Burg

۲. مراجعه شود به: محسن محمد صالح، دراسات منهجية في القضية الفلسطينية (مازنی: فجر اولونگ، ۲۰۰۳)، ص ۴۹۳ - ۴۹۴.

حیات خود ادامه دهد، را به عنوان راه حل این منازعه عنوان کرده بود.^۱ در تاریخ ۲۴/۶/۲۰۰۲ جرج بوش دیدگاه خود درباره حل نهایی منازعه فلسطینی - صهیونیستی را اعلام کرده و خواستار مذاکره طرفین به منظور برپایی کشور مستقل و دموکراتیک فلسطینی شد که قدرت حیات داشته باشد و بتواند در کنار اسرائیل و دیگر همسایگانش در امن و امان به زندگی خود ادامه دهد. این طرح بوش با موافقت اتحادیه اروپا، روسیه و سازمان ملل متحد به عنوان سه عضو دیگر کمیته چهار جانبه بین‌المللی صلح (در کنار آمریکا) همراه شد و نسخه نهایی و اصلاحی آن در آوریل سال ۲۰۰۳ با نام طرح نقشه راه ارائه گردید.

اهمیت نقشه راه در این بود که آمریکا برای نخستین بار به صورت علنی متعهد به ایجاد کشور فلسطینی در بازه زمانی مشخص (حداکثر تا پایان سال ۲۰۰۵) می‌شد. این طرح سه مرحله داشت و مبتنی بر اعتمادسازی میان طرفین بود و در عین حال، بر اعطای تمامی تضمین‌های امنیتی به اسرائیل تأکید داشت و تشکیلات خودگردان فلسطین را مامور توقف انتفاضه و انجام اصلاحات فراگیر سیاسی، اداری، امنیتی و اقتصادی کرده بود اما این طرح اشکالات و نواقص زیادی در درون خود داشت؛ چرا که خواستار حل مسائل نهائی شده بود، اما درباره نحوه حل آنها نظر و دیدگاهی مطرح نکرده و این مسأله را به مذاکرات موکول نموده بود. از سوی دیگر، در این طرح هیچ تعهدی برای طرف صهیونیستی در نظر گرفته نشده بود و طرف فلسطینی باید چشم امید به لطف و مرحمت اشغالگران می‌دوخت. در مرحله عمل نیز، کاخ سفید بیشتر بر اجرای تعهدات طرف فلسطینی تأکید داشت و رژیم صهیونیستی حتی تعهدات خود در قالب مرحله اول این طرح را که مبتنی بر توقف شهرک‌سازی بود، اجرا نکرد.

علاوه بر این، طرح نقشه راه، راه حلی نهایی درباره مسائل اساسی (قدس، آوارگان، شهرک‌سازی، مرزها و حاکمیت...) ارائه نداده و هیچ ساز و کار واقعی برای ملزم ساختن تل آویو به انجام تعهداتش در نظر نگرفته بود. از سوی دیگر، این طرح به جای تأکید بر تأمین امنیت قربانیان، بیشتر بر نحوه تأمین امنیت طرف اشغالگر سرزمین فلسطین توجه داشت.

۱. برای اطلاع از متن قطعنامه شماره ۱۳۹۷، مراجعه شود به:

رژیم صهیونیستی در تاریخ ۲۵/۵/۲۰۰۳ با اصل طرح نقشه راه موافقت کرد، اما در عین حال، ملاحظات ۱۴ گانه‌ای درباره آن مطرح کرد که عملاً آن را از مضمون و محتوای اصلیش تهی می‌ساخت. آمریکایی‌ها این ملاحظات طرف صهیونیستی را قابل قبول دانستند. این ملاحظات شامل پایان یافتن انتفاضه، بازسازی سرویس‌های امنیتی بر اساس معیارهای صهیونیست‌ها و با هدف تلاش برای جلوگیری از خشونت (مقاومت)، اقدام تشکیلات خودگردان برای نابودی گروه‌های به اصطلاح تروریستی (از جمله حماس، جهاد اسلامی، گردان‌های شهدای الاقصی... و غیره) و تخریب زیرساخت‌های این گروه‌ها، جمع‌آوری سلاح‌های غیرقانونی، جلوگیری از قاچاق سلاح به داخل فلسطین و توقف هر گونه اقدام تحریک‌آمیز تا قبل از آغاز اجرای مرحله دوم طرح نقشه راه بود. این موارد تنها یک مورد اول از موارد چهارده گانه رژیم صهیونیستی درباره طرح نقشه راه بود و به تنهایی می‌توانست اجرای نقشه راه را سال‌ها به تأخیر بی‌اندازد و در عین حال، باعث جنگ داخلی در فلسطین شود. تل‌آویو در ملاحظات دیگرش خواستار تشکیل یک رهبری جدید برای فلسطین شده و بازه زمانی تعریف شده برای نقشه راه را بی‌معنا دانسته بود و مخالفت خود را با نقش مرجعیت طرح صلح عربستان سعودی و نیز قطعنامه شماره ۱۳۹۷ شورای امنیت اعلام نمود، قطع‌نامه‌ای که در آن بر ایجاد کشور فلسطینی تأکید شده بود. علاوه بر این، تل‌آویو برای طرف فلسطینی شرط گذاشته بود که باید حق موجودیت "اسرائیل" به عنوان "کشور یهودی" را به رسمیت بشناسد و از حق بازگشت آوارگان فلسطینی به اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ چشم‌پوشی کند.

در طرف مقابل، تشکیلات خودگردان به یکپارچه‌سازی سرویس‌های امنیتی از طریق ادغام آنها در قالب سه دستگاه امنیتی مبادرت ورزید و پست نخست‌وزیری را احیا کرد که ابتدا محمود عباس آن را بر عهده گرفت و پس از مرگ یاسر عرفات رئیس تشکیلات خودگردان، احمد قریع به این سمت انتخاب شد و فلسطینیان ساکن کرانه باختری و باریکه غزه در انتخاباتی که در تاریخ ۲۰۰۵/۱/۹ برگزار شد، محمود عباس را به عنوان رئیس تشکیلات و جانشین عرفات انتخاب کردند. تشکیلات تحت ریاست عباس دست به یک سری اصلاحات دولتی؛ به ویژه در زمینه‌های مالی و اقتصادی زد تا شفافیت خود را نشان دهد. تشکیلات رام الله

همچنین موفق شد گروه‌های فلسطینی را به اعلان آرام‌سازی یکجانبه اوضاع در تاریخ ۲۰۰۵/۱/۲۲ قانع کند و سپس برقراری آتش بس میان تشکیلات خودگردان و رژیم صهیونیستی در تاریخ ۸ فوریه اعلام شد.

آریل شارون نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی در تاریخ ۲۰۰۵/۶/۲۱ با عباس در قدس دیدار کرد و به رغم اذعان به تحقق پیشرفت در زمینه امور امنیتی و آتش بس، این پیشرفت را کافی ندانست. منابع اسرائیلی در آن زمان اعلام کردند که عباس به شارون گفته است «ما باید در کنار هم باشیم. هر موشکی که به سمت شما شلیک می‌شود، در واقع خود مرا نشانه رفته است. من می‌خواهم کار کنم اما توانم محدود است.» به گفته منبع مذکور، ابومازن افزوده بود که «در وضعیت سختی به سر می‌برد و طرف صهیونیستی خواسته‌های زیادی از تشکیلات خودگردان دارد و این در حالی است که اکثریت عملیات‌ها علیه این اسرائیل، از مناطق تحت سیطره خودش انجام می‌پذیرد.»^۱



دیدار شارون و عباس

۱. الايام، رام الله، ۲۰۰۵/۶/۲۲؛ و مقاله حلمی موسی در: السفير، ۲۰۰۵/۶/۲۲.

۴- جداسازی یکجانبه

ایده جداسازی یکجانبه مبتنی بر این بود که رژیم صهیونیستی شکل نهایی مرزها و سازش را تعیین می‌کند و ضمن حفظ بیشترین مساحت فلسطین، از بیشترین تعداد ممکن از فلسطینیان خلاص می‌شود بدون اینکه مجبور باشد که بهای سنگین آن را با واگذاری بخشی از قدس، بازگشت آوارگان یا برجیدن شهرک‌های صهیونیست نشین کرانه باختری بدهد. آنها می‌خواستند طوری این کار را انجام دهند که در نهایت امر چنین به نظر برسد که مشکل به اختلافات مرزی فلسطینیان و طرف صهیونیستی مربوط می‌شود و این مسأله هم با مرور زمان به دست فراموشی سپرده می‌شود. این تفکر در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۶ بر نگرش سیاسی رژیم صهیونیستی سایه انداخته بود.

در تاریخ ۲۰۰۳/۱۲/۱۸ شارون از موافقت خود با تفکر جداسازی یک جانبه خبر داد و دو ماه بعد طرح جداسازی خود را که مشتمل بر عقب‌نشینی از باریکه غزه و تداوم محافظت و مراقبت از مرزهای خارجی آن و نیز سیطره بر حریم هوایی این منطقه بود، ارائه داد. این طرح در عمل به معنای تبدیل غزه به یک زندان بزرگ بود و از لحاظ قوانین بین‌المللی هم نوار غزه همچنان یک منطقه تحت اشغال رژیم صهیونیستی به شمار می‌رفت. بر اساس طرح جداسازی یک جانبه که در کرانه باختری به اجرا در می‌آمد، ۶ کانون شهرک‌نشینی در کرانه باختری و قدس شرقی و شهرک‌های اطراف آن حفظ می‌شدند.^۱

در جریان کنفرانس مطبوعاتی مشترکی که میان بوش و شارون در تاریخ ۲۰۰۴/۴/۱۴ در واشنگتن برگزار شد، طرح جداسازی یک جانبه با حمایت طرف آمریکایی مواجه گشت و قرار شد که این طرح به صورت چند مرحله‌ای اجرا شود و در مرحله اول آن طرح عقب‌نشینی از باریکه غزه و ۴ شهرک یهودی‌نشین پراکنده در کرانه باختری به مرحله اجرا درآید.

انتفاضة الاقصی نقشی اساسی در سوق دادن طرف صهیونیستی به عقب نشینی از باریکه غزه که به معضل امنیتی و اقتصادی بزرگی برایش تبدیل شده بود،

ایفا کرد؛^۱ چرا که حمایت و تأمین امنیت نزدیک به ۸ هزار صهیونیست ساکن شهرک‌های صهیونیستی نوار غزه کاری طاقت فرسا و هزینه بر بود و مستلزم استقرار هزاران نظامی صهیونیستی در این منطقه برای حمایت از مناطق صهیونیست‌نشین در دریای یک میلیون و ۴۰۰ هزار نفره فلسطین بود اما رژیم صهیونیستی سعی کرد که بیشترین بهره‌برداری سیاسی و مادی ممکن از طرح عقب‌نشینی از نوار غزه را بکند؛ چرا که با این کار از شر یک بار بزرگ جمعیتی به نام فلسطینیان ساکن غزه خلاص می‌شد، فلسطینیانی که در هیچ طرحی در راستای حفظ هویت یهودی کشور اسرائیل امکان الحاق آنها به این رژیم وجود نداشت. تغییر شکل آرایش نظامیان ارتش صهیونیستی در نوار غزه می‌توانست تضمینی برای پایان یافتن درگیری‌های فیزیکی آنها با ساکنان غزه و کاهش احتمال وقوع حملات علیه آنها باشد. لذا، رژیم صهیونیستی سعی کرد تا حداقل در نگاه جامعه بین‌المللی، جای هیچ‌گونه توجیهی برای اقدامات نظامی مقاومت باقی نگذارد. رژیم صهیونیستی همچنین سعی داشت طرح نقشه راه را هم دور بزند و تنها بر روی کرانه باختری متمرکز شود تا طرح‌های یهودی‌سازی قدس، احداث دیوار نژادپرستانه حائل و مصادره اراضی را در آن به انجام برساند و بقای شهرک‌های صهیونیست‌نشین موجود در کرانه باختری را در هر طرح صلحی که در آینده ارائه شود، حفظ نماید و در عین حال، وجهه خود را بهبود بخشیده و خود را به عنوان طرفدار صلح به جامعه بین‌المللی معرفی کند که حاضر است در این راه حتی امتیازات تلخی را هم واگذار کند.

عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از نوار غزه در اواسط ماه آگوست سال ۲۰۰۵ آغاز شد و در تاریخ ۲۰۰۵/۹/۱۱ به پایان رسید. بدین ترتیب، این رژیم پایان یکجانبه اشغال نوار غزه را اعلام کرد، اما در عین حال، کنترل مرزها و گذرگاه‌های زمینی و دریایی و هوایی این منطقه را در اختیار داشت. در تاریخ ۲۰۰۵/۱۱/۱۵ توافقنامه‌ای میان تشکیلات خودگردان و طرف صهیونیستی درباره اداره گذرگاه‌ها به امضا رسید که به موجب آن مقرر شد طرف اروپایی در این گذرگاه‌ها حضور داشته باشد و دوربین‌های مراقبتی در این مراکز نصب شود تا تمامی حوادث گذرگاه‌ها را مستقیماً برای طرف صهیونیستی نمایش دهند و در عین حال، تل آویو حق اعتراض

۱. نارون در مصاحبه با روزنامه یدیعوت آحرونوت، در تاریخ ۲۰۰۵/۸/۱۲ به این مسأله اعتراف کرد. مراجعه شود به: عرب ۴۸، ۲۰۰۵/۸/۱۲.

نسبت به ورود و خروج افراد مظنون را داشته باشد و در این مواقع، طرف اروپایی حاضر در این مراکز باید فرد مذکور را به مدت ۶ ساعت بازداشت کرده و تحقیقات لازم درباره وی را به عمل می‌آورد.^۱ به هر حال، تشکیلات خودگردان در تاریخ ۲۵/۱۱/۲۰۰۵ بازگشایی گذرگاه‌ها را جشن گرفت.

شور و اشتیاق رژیم صهیونیستی برای اجرای طرح جداسازی چندان به طول نیانجامید و خیلی زود و در نیمه دوم سال ۲۰۰۶ این گرایش فروکش کرد و از فهرست اولویت‌های رژیم صهیونیستی حذف و به آرشیو سپرده شد. این مسأله عوامل متعددی داشت که از مهم‌ترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:^۲

- پیروزی جنبش حماس در انتخابات و تشکیل دولت فلسطین و از سوی دیگر، ناکامی رژیم صهیونیستی در براندازی دولت حماس و ترس از اینکه عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از نوار غزه به منزله پیروزی برای این جنبش تلقی شده و باعث تثبیت نفوذ آن در این منطقه شود.

- شکست رژیم صهیونیستی در حمله به لبنان و جنگ با جنبش حزب الله در تابستان سال ۲۰۰۶ و تقویت این باور که عقب‌نشینی ارتش صهیونیستی از جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ باعث تقویت قدرت جنبش حزب الله و مقاومت شده و این مسأله به افزایش نگرانی‌ها نسبت به تکرار این مسأله در کرانه باختری انجامید.

- کاهش محبوبیت ایهود اولمرت^۳ و حزب کادیم^۴ که باعث کاهش قدرت مانور و تحرک نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی شده بود.

- بروز باورهایی مبنی بر لزوم حمایت از محمود عباس و رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و هماهنگی و همکاری با وی به منظور مقابله با جنبش حماس.
- سرگرم شدن جبهه داخلی رژیم صهیونیستی به پرونده رسوایی‌های مقامات تل آویو و پرونده‌های تحقیق درباره جنگ لبنان.

۱. مراجعه شود به متن توافقنامه در: تشکیلات خودگردان فلسطین، وزارت امور خارجه، توافقنامه گذرگاه‌ها، در: <http://www.mofa-gov.ps/ar/index.php?p=documents>

۲. مراجعه شود به: التقرير الاستراتيجی الفلسطینی لسنة ۲۰۰۶، ص ۱۰۰.

3. Ehud Olmert

4. Kadima

- بروز مشکلات امنیتی، اقتصادی و حقوقی در هنگام اجرای طرح جداسازی که "کمیته تجمیع" در مطالعات و بررسی‌های خود درباره این طرح به آن اشاره داشته و گزارش خود در این باره را در آگوست ۲۰۰۶ ارائه کرده است.^۱

۵- بازگشت به گزینه تشکیل کشور فلسطین از طریق مذاکره

پیروزی جنبش حماس در انتخابات باعث نگرانی مقامات تشکیلات خودگردان و مسئولان رژیم صهیونیستی گردید و به تزلزل روند سازش انجامید. همگان در صدد براندازی دولت حماس و یا به تسلیم واداشتن آن برآمدند. وقتی که عباس پس از سیطره جنبش حماس بر نوار غزه در ژوئن سال ۲۰۰۷ دولت موقت به نخست‌وزیری "سلام فیاض" را در رام الله تشکیل داد، رژیم صهیونیستی وارد فاز همکاری با دولت رام الله؛ به ویژه در زمینه امنیتی شد و بحث پیشبرد روند سازش دوباره مطرح گشت و در همین راستا کنفرانس صلح آنابولیس^۲ در تاریخ ۲۷/۱۱/۲۰۰۷ در آمریکا برگزار شد.

با این وجود، هیچ تغییر اساسی در تفکر صهیونیستی مشهود نبود و این رژیم همچنان بر اعطای اختیاراتی - فراتر از حکومت خودگردان و کمتر از حد یک کشور مستقل - به طرف فلسطینی تأکید داشت. در این میان، یک سری پیشنهادهای از سوی برخی مقامات صهیونیستی که اکثراً وابسته به حزب کادیما بودند، مطرح شد همان حزبی که تا فوریه سال ۲۰۰۹ (با شخصیت‌هایی مانند ایهود اولمرت، زیپی لیونی^۳، شیمون پرز و حاییم رامون^۴ در راس قدرت حضور داشت. این پیشنهادهای مبتنی بر عقب‌نشینی از ۹۰ درصد خاک کرانه باختری و حفظ شهرک‌های صهیونیست‌نشین در این منطقه در کنار مبادله اراضی به منظور جبران زمین‌هایی که فلسطینیان به خاطر ابقای این شهرک‌ها از دست می‌دادند.

در سال ۲۰۰۹ بار دیگر جریان راست‌گرای تندرو به رهبری حزب لیکود به عرصه قدرت بازگشت. این جریان معتقد بود که همچنان باید فلسطینیان را تحت

۱. درباره گزارش، مراجعه شود به: عرب ۴۸، ۱۵/۱۱/۲۰۰۶.

2. Annapolis Conference

3. Tzipi Livni

4. Haim Ramon

فشارهای بیشتر قرار داد تا امتیازات بیشتری واگذار کنند. به رغم تلاش‌های دولت آمریکا به ریاست اوباما برای پیشبرد روند سازش، رژیم صهیونیستی حتی حاضر به اجرای تعهدات حداقلی خود که همان توقف کامل شهرک‌سازی بود، نشد. این وضعیت به توقف روند مذاکرات در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ انجامید. با وجود تلاش‌های صورت گرفته برای از سرگیری روند مذاکرات سازش که در نهایت منجر به توافق برای آغاز مذاکرات غیر مستقیم و انتقال به مذاکرات مستقیم در مرحله بعد - به شرط توقف ده ماهه عملیات شهرک‌سازی - شد، اما مخالفت قاطعانه این رژیم با تمدید دوره تعلیق شهرک‌سازی که در تاریخ ۲۰۱۰/۹/۲۶ به پایان رسیده بود، تلاش‌های صورت گرفته با شکست مواجه شد.

انقلاب‌های عربی که از ابتدای سال ۲۰۱۱ آغاز شده و به تدریج گسترش یافت، روند مذاکرات را با مشکلات و موانع بیشتری مواجه کردند و بزرگترین رژیم عرب طرفدار این مذاکرات یعنی مصر سقوط کرد و سیاست‌های آمریکا و رژیم صهیونیستی دچار نوعی تزلزل و سردرگمی شد و تل آویو درصدد اتخاذ اقدامات امنیتی بیشتر و تقویت ساختار نظامی خود برآمد. علاوه بر این، رژیم صهیونیستی بیش از پیش بر ایده تشکیل کشور موقت فلسطینی تأکید کرد و این بدین معنی بود که کشور فلسطین در مرزهای موقت تشکیل شود و دیگر مسائل در زمان حل و فصل نهایی مورد بررسی قرار گیرند. از سوی دیگر، ایده عقب‌نشینی یکجانبه بار دیگر به بحث داغ محافل تبدیل گشت.

۶- راهکار تشکیل کشور واحد

پس از ناامیدی فلسطینیان نسبت به اجرای راهکار تشکیل دو کشور برای دو ملت، راهکار تشکیل کشور واحد دو قومیتی به رغم عدم موافقت رسمی مذاکره‌کنندگان فلسطینی با آن از سوی برخی محافل فلسطینی مورد توجه بیشتر قرار گرفت و اندیشمندان و مقامات فلسطینی وابسته به جنبش فتح به بحث درباره این راهکار، خواه به عنوان اهرم فشار و تهدید علیه رژیم صهیونیستی یا راه حلی واقعی برای برون رفت از بحران و پایان دادن به مناقشه اعراب و اسرائیل پرداختند.

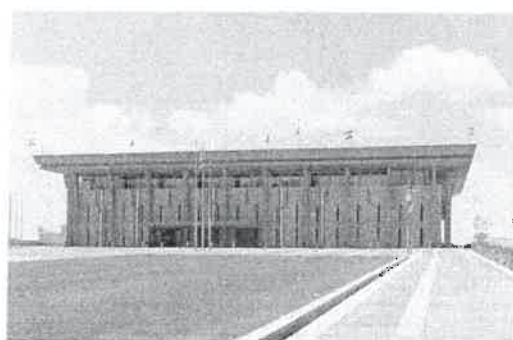
زمانی که احمد قریع در دوره پس از کنفرانس آنابولیس رهبری مذاکرات را عهده‌دار شد گفت که احتمالاً فلسطینیان در کنار صهیونیست‌ها بخشی از کشور

دو قومیتی (دو ملیتی) را تشکیل دهند که در سرزمین تاریخی فلسطین تشکیل خواهد شد و این خبری بود که خبرگزاری رویترز در تاریخ ۲۰۰۸/۸/۱۱ به نقل از وی در نشست محرمانه با اعضای جنبش فتح منتشر کرد. صائب عریقات، مذاکره کننده ارشد طرف فلسطینی هم در ماه نوامبر سال ۲۰۰۹ پیشنهاد پذیرش راهکار تشکیل کشور واحد در صورت عدم توقف عملیات‌های شهرک‌سازی در شهرک‌های را صهیونیست‌نشین مطرح کرد.^۱

قدس و اوضاع کنونی



روستای لفتا



ساختمان کنست رژیم صهیونیستی در اراضی روستای لفتا

قدس مسأله‌ای محوری

در تفکر یهودی - صهیونیستی بوده که دلیل آن ابعاد دینی و تاریخی متعددی است که این شهر از آن بهره‌مند است. صدور قطعنامه تقسیم فلسطین از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ (با شماره ۱۸۱) که خواستار تقسیم فلسطین به دو کشور عربی و یهودی بود وضعیت ویژه‌ای را در این شهر برقرار کرد، طوری که تحت حاکمیت جامعه بین‌الملل قرار گرفت، اما صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۸ بخش غربی قدس را اشغال کردند و ۶۰ هزار نفر از ساکنان عرب این منطقه را از خانه و کاشانه خود بیرون راندند.

۱. مراجعه شود به: الحیات، ۲۰۰۹/۱۱/۵؛ خبرگزاری معا، ۲۰۱۰/۱/۲۳.

فلسطینیان نزدیک به ۸۸.۷ درصد از کل مساحت بخش غربی را در اختیار داشتند، ولی صهیونیست‌ها ضمن یهودی‌سازی این منطقه محله‌های یهودی‌نشین در قدس غربی احداث کرده و اراضی روستاهای عربی اطراف آن را مصادره کردند که از آن جمله می‌توان به روستای "لفتا" اشاره کرد که پارلمان رژیم صهیونیستی موسوم به "کنست" و مقرهای برخی وزارتخانه‌ها در آنجا احداث شده‌اند. روستاهای عین کارم، دیریاسین و المالحه و غیره از دیگر روستاهایی بودند که اراضی‌شان مصادره شد.^۱

در سال ۱۹۶۷ رژیم صهیونیستی بخش شرقی قدس را هم که تحت سیطره اردن قرار داشت و بخشی از خاک کرانه باختری به شمار می‌رفت به اشغال کامل خود درآورد. از همان زمان تاکنون روند یهودی‌سازی بخش شرقی قدس آغاز شد و رژیم صهیونیستی در تاریخ ۱۹۶۷/۶/۲۷ از یکپارچه سازی دو بخش شرقی و غربی قدس خبر داد و سپس در تاریخ ۱۹۸۰/۷/۳۰ رسماً قدس را به عنوان پایتخت ابدی و یکپارچه "اسرائیل" معرفی کرد.^۲

رژیم اشغالگر در ادامه اقدام به توسعه تدریجی محدوده تحت کنترل شهرداری صهیونیستی قدس کرد تا بتواند مناطق دیگری از کرانه باختری را هم به صورت کامل به این منطقه ملحق کند و فرآیند یهودی‌سازی قدس شکل سازمان‌یافته‌تر و گسترده‌تری به خود بگیرد. زمانی که رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ قدس را اشغال کرد، مساحت بخش شرقی آن ۶.۵ کیلومتر مربع و مساحت بخش غربی ۲۴ کیلومتر مربع بود، اما این رژیم با الحاق اراضی ۲۸ روستای فلسطینی واقع در حومه قدس که اکثراً در شرق این شهر و در خاک کرانه باختری قرار داشتند محدوده تحت اختیار خود در قدس را به ۱۰۴ کیلومتر مربع گسترش داد. تل آویو در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن ۲۰ نیز به توسعه حوزه تحت اختیار شهرداری قدس ادامه داد و آن را به ۱۲۶ کیلومتر مربع رساند که ۷۲ کیلومتر مربع آن در شرق قدس و ۵۴ کیلومتر مربع در غرب این شهر قرار داشت.

بر اساس آمارهای سال ۲۰۰۹ شهر قدس در دو بخش شرقی و غربی خود نزدیک به ۷۷۳ هزار نفر را در خود جای داده بود که ۴۹۷ هزار نفر (۶۴.۳ درصد)

۱. مراجعه شود به: رفیق النشسته و اسماعیل یاغی، تاریخ مدینه القدس (امان: دار الکرمل، ۱۹۸۴)، ص ۹۴؛ و هنری کتن، فلسطین فی ضوء الحق و العدل (بیروت: ۱۹۷۰)، ص ۴۵.

۲. مراجعه شود به: الموسوعة الفلسطينية، ج ۴، ص ۵۲۲.

یهودی بودند که حدود ۲۰۰ هزار نفر از آنها در بخش شرقی قدس زندگی می‌کردند. ۲۷۶ هزار نفر از ساکنان این شهر (۷.۳۵ درصد) را هم عرب‌ها تشکیل می‌دادند که تقریباً همه آنها ساکن بخش شرقی بودند.

رژیم صهیونیستی با وجود تمامی اقدامات ظالمانه خود تاکنون نتوانسته است به هدف خود مبنی بر کاهش جمعیت عرب‌ها و رساندن آن به ۱۲ درصد کل جمعیت یهودیان دست یابد.

این رژیم بخش اعظم اراضی شرق قدس را مصادره کرده و شهرک‌هایی در آنجا احداث کرده است که بخش شرقی قدس را از هر طرف به محاصره خود درآورده‌اند. این در حالی است که فلسطینیان از حق ساخت و ساز در اکثر اراضی این منطقه محروم هستند و تنها به آنها اجازه ساخت و ساز در ۹ هزار دونم (از مجموع ۷۲ هزار دونم) از اراضی این منطقه، یعنی ۱۲.۵ درصد از کل مساحت قدس شرقی و یا ۷.۲۵ درصد از محدوده استحقاقی شهرداری قدس را می‌دهند.

در تاریخ ۱۹۶۷/۶/۱۱ نظامیان صهیونیست، اهالی محله المغاربه را به فاصله تنها چند دقیقه بعد از ابلاغ اخطاربه‌های خروج و تخلیه منازل از خانه و کاشانه‌شان بیرون کردند و ۱۳۵ باب منزل این محله را که در مقابل دیوار براق قرار داشت و اکثراً جزء املاک موقوفه اسلامی بود تخریب و با خاک یکسان کردند تا یهودیان از آنجا برای ادای آیین‌های مذهبی‌شان استفاده نکنند. مراجع صهیونیستی در ادامه محله "الشرف" یا همان محله یهودی‌نشین بخش قدیمی قدس را نیز تصرف کرده و در تاریخ ۱۹۶۸/۴/۱۸ دستور مصادره اراضی ۱۱۶ دونمی این محله و خیابان باب السلسله یا "پاشوره" و محله المغاربه را صادر کردند که ۵ مسجد، دو زاویه، ۴ مدرسه و یک بازار تاریخی به همراه ۷۰۰ ساختمان در آنجا قرار داشت. از این تعداد ساختمان، ۱۰۵ مورد در دوره قبل از جنگ سال ۱۹۴۸ متعلق به یهودیان بود و ۵۹۵ ساختمان دیگر به عرب‌ها تعلق داشت.

نخستین شهرکی که رژیم صهیونیستی در بخش شرقی قدس احداث کرد شهرک "رامات اشکول" (Ramat Eshkol) بود که در سال ۱۹۶۸ احداث شد. سپس روند شهرک‌سازی با سرعت ادامه پیدا کرد و در داخل همان محدوده قدس شرقی ۱۱ محله یهودی‌نشین به شکل زنجیره‌ای احداث شدند و یک کمربند شهرک‌نشینی بزرگتری هم متشکل از ۱۷ شهرک یهودی‌نشین در این شهر تشکیل

شد که هدف از آن قطع ارتباط قدس با مناطق عربی و اسلامی بود. بدین ترتیب، راه در مقابل هر گونه طرح سازش مسالمت‌آمیزی که بتواند قدس شرقی را به فلسطینیان بازگرداند بسته شد.^۱

دیوار نژادپرستانه حائل با هدف جداسازی قدس از مناطق عربی و اسلامی اطراف این شهر و با طولی برابر ۱۶۷ کیلومتر احداث شده است که کل شهر قدس را در بر می‌گیرد. بر اساس گزارش‌ها، احداث این دیوار تأثیر منفی بر زندگی ۲۳۱ هزار فلسطینی (۵۶ درصد از ساکنان استان قدس) خواهد گذاشت و تکمیل احداث آن باعث خواهد شد ۶۱۷ اثر تاریخی و مکان مقدس از مناطق عربی و اسلامی جدا شوند. از سوی دیگر، مراجع صهیونیستی سعی در تثبیت حضور دائمی و مستقیم یهودیان در مسجد الاقصی و اطراف آن داشتند و ضمن اعطای رنگ و بوی یهودی به بخش قدیمی قدس، فرآیند ورود یهودیان به مسجد الاقصی را تسهیل بخشیدند تا بر روی عملیات‌های حفاری سرپوش بگذارند. این مراجع همچنین اجازه احداث معابدی مانند معبد مدرسه تنکزیه در مجاورت دیوار مسجد الاقصی، معبد پل ویلسون در پایین دیوار مسجد و معبد "خیمه اسحاق" و "معبد هوفر" در محوطه مسجد را صادر کردند اما مهم‌ترین اقدامشان در این زمینه، افتتاح معبد "الخراب" (هاجوربا) در سال ۲۰۱۰ بود.

یهودیان صهیونیست دست به موج حفاری‌های هدفمندی در زیر مسجد مبارک الاقصی و اطراف آن زدند که این حفاری‌ها بیشتر در منطقه غربی و جنوبی مسجد متمرکز بود. این حفاری‌ها باعث ترک برداشتن برخی ساختمان‌ها مانند ساختمان مسجد جامع عثمانی و "رباط الکرد" و مدرسه "الجوهریه" و "المنجکیه" شد. از سال ۱۹۶۷ حفاری‌های صهیونیستی ۱۰ مرحله مختلف را پشت سر گذاشته و در همه مراحل، کارها با شدت زیاد و در عین حال، آرامش و مخفی کاری انجام شده است. مراحل خطرناک این حفاری‌ها تخلیه خاک و خارج کردن سنگ‌های موجود در زیر ساختمان مسجد الاقصی و قبة الصخره است. آنها با استفاده از مواد شیمیایی صخره‌های موجود در زیر مسجد را نیز از بین برده‌اند که این کار باعث

۱. درباره این دوره از یهودی سازی قدس، مراجعه شود به: الموسوعة الفلسطينية، ج ۲، ص ۵۲۱ - ۵۲۷؛ و ابراهیم ابو جابر، قضية القدس و مستقبلها، در جواد الحمد، المدخل إلى القضية الفلسطينية، مجموعة مطالعات شماره ۲۱ (امان- مرکز دراسات الشرق الأوسط، ۱۹۹۷)، ص ۵۴۴ - ۵۶۸؛ و روزنامه الدستور، ۱۹۹۷/۶/۱۸.

می‌شود مسجدالاقصی تحت تأثیر یک طوفان شدید یا زلزله‌ای خفیف در معرض خطر فرو ریختن قرار گیرد. مراجع صهیونیستی بسیاری از مساجد و ساختمان‌های تاریخی اسلامی را مصادره و تخریب کردند. به عنوان مثال، در فاصله روزهای ۱۴ الی ۱۹۶۹/۶/۲۰ نزدیک به ۳۱ بنای تاریخی اسلامی تخریب و ساکنان آنها آواره شدند. تعداد نونله‌هایی که تا تاریخ ۲۰۱۰/۸/۲۱ در زیر مسجدالاقصی و اطراف آن احداث شده‌اند ۳۴ مورد است که بخش زیرین این مکان را بیشتر به یک شهر زیرزمینی دارای ورودی‌ها و خروجی‌های متعدد و متصل به هم شبیه ساخته است. این حفاری‌ها منجر به نشست زمین در برخی مناطق و بروز ترک‌هایی در داخل و اطراف مسجدالاقصی طی سال ۲۰۱۰ شده است.

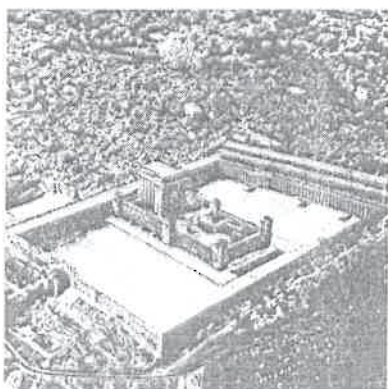
درباره تجاوزات صورت گرفته علیه مسجدالاقصی باید گفت که طی سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۹۰ تقریباً ۴۰ مورد حمله به این مسجد صورت گرفت و مذاکرات سازش و توافقنامه‌های اسلو نتوانستند جلوی این تجاوزات را بگیرند. در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸ هم ۷۲ مورد حمله دیگر به مسجدالاقصی صورت گرفت که نشانگر تشدید اقدامات تجاوزگرانه علیه یکی از مهم‌ترین اماکن مقدس اسلامی است. از مهم‌ترین این حملات می‌توان به عملیات به آتش کشیده شدن مسجدالاقصی در تاریخ ۱۹۶۹/۸/۲۱ اشاره کرد که برچسب اتهام به سینه یک مسیحی نژادپرست به نام "دنیس مایکل روهان"^۱ زده شد. رژیم صهیونیستی همچنین تلاش‌های زیادی برای تخریب مسجدالاقصی در تاریخ ۱۹۸۰/۵/۱ و ماه‌های ژانویه، آگوست و دسامبر سال ۱۹۸۴ انجام داد. در تاریخ ۱۹۸۹/۱۰/۱۷ یک جمعیت یهودی سنگ بنای احداث معبد سوم سلیمان را در نزدیکی ورودی مسجدالاقصی قرار داد.^۲ بدین ترتیب، آمار ورود صهیونیست‌ها به مسجدالاقصی که با حمایت پلیس رژیم صهیونیستی انجام می‌گرفت افزایش یافت و در فاصله ۲۰۰۹/۸/۲۲ تا ۲۰۱۰/۸/۲۱ نزدیک به ۵۵ مورد حمله به این مسجد صورت گرفت.

1. Denis Michael Rohan

۲. منابع متعددی به بررسی عملیات یهودی سازی در منطقه مسجدالاقصی و حفاری‌های صورت گرفته در زیر آن و نیز تجاوزات انجام شده علیه این مسجد پرداخته‌اند. درباره دو پاراگراف قبلی مراجعه شود به: مثلاً: ابراهیم ابو جابر، "قضیه القدس و مستقبلها"، ص ۵۶۴ - ۵۶۸؛ و الموسوعة الفلسطينية، ج ۳، ص ۵۲۲ - ۵۲۳؛ و اخبار روزانه مثلاً در: روزنامه شارجه ۲۰۰۰/۱۲/۱۳ و ۲۰۰۰/۷/۲۷ و ۲۰۰۰/۹/۹ و ۸ و ۲۰۰۰/۱۱/۱۷؛ و مرکز فلسطینی للإعلام در تاریخ‌های ۲۰۰۰/۳/۲۳ و ۲ و ۲۰۰۰/۴/۶.



مسجد الاقصی



طرح صهیونیست‌ها برای احداث معبد کذایی بر
روی ویرانه‌های مسجد الاقصی



به آتش کشیده شدن مسجد الاقصی



مسلمانان ساکن قدس و فلسطین با وجود آنکه با مشکلات ناشی از اشغالگری صهیونیست‌ها و بیدادگری آنها دست به گریبان هستند ولی در حمایت از مسجدالاقصی از هیچ تلاش فروگذار نمی‌کنند. آنها که هیچ پشتیبانی و حمایتی را از سوی جهان عرب و اسلام نمی‌بینند، با سپر کردن سینه‌های خود و با استفاده از سنگ به دفاع از این مسجد می‌پردازند. تقریباً هیچ موردی یافت نمی‌شود که یهودیان در صدد ورود به مسجدالاقصی برآیند و مسلمانان با آنها درگیر نشوند، حتی اگر این مسأله به قیمت جان‌شان تمام شود. نمونه این مسأله را می‌توان در حادثه‌ای دید که در تاریخ ۱۹۹۰/۱۰/۸ به وقوع پیوست. در این روز یک جمعیت یهودی قصد قرار دادن سنگ بنای ایجاد معبد کذایی سلیمان در مسجدالاقصی را داشتند که با مقاومت فلسطینیان و شهادت ۳۴ نفر و زخمی شدن ۱۱۵ تن دیگر همراه شد. در روزهای ۲۵ تا ۱۹۹۶/۹/۲۷ هم قدس شاهد انتفاضه خشم مسلمانانی بودند که در برابر تلاش یهودیان جهت افتتاح تونل در زیر دیوار بخش غربی مسجدالاقصی ایستادگی کردند که در جریان این حوادث ۶۲ نفر کشته و ۱۶۰۰ نفر دیگر زخمی شدند.^۱

۱. روزنامه‌های آن زمان حوادث مذکور را مورد بررسی قرار دادند، مراجعه شود به اخبار روزهای بعد از حادثه مثلاً در روزنامه‌های الرای و الدستور.



گسترش محدوده تحت اختیار شهرداری صهیونیستی قدس

در سال ۲۰۰۰-۱۹۴۷

سازمان ملل متحد و شورای امنیت دهها قطعه‌نامه بین‌المللی را در مخالفت با اقدامات رژیم صهیونیستی برای الحاق قدس شرقی به اراضی تحت کنترلش صادر کردند و اعتراض خود نسبت به اقدامات مالی، اداری و حقوقی این رژیم در قدس شرقی اعلام داشتند، چرا که این اقدامات باعث تغییر هویت این منطقه می‌شد. سازمان ملل تصمیمات و اقدامات دولت صهیونیستی در قدس شرقی را باطل و غیرقانونی خوانده و در قطعه‌نامه‌های مذکور از رژیم صهیونیستی به عنوان یک نیروی اشغالگر یاد شده که باید علاوه بر قدس، از سراسر کرانه باختری و باریکه غزه خارج شود. نخستین مورد از این قطعه‌نامه‌ها به شماره ۲۲۵۳ در تاریخ ۱۹۶۷/۷/۴ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد صادر شد، اما همزمان با صدور این قطعه‌نامه‌ها رژیم صهیونیستی رسماً قدس شرقی را به خاک خود ملحق کرد و مجمع عمومی سازمان ملل در تاریخ ۱۹۸۰/۷/۲۹ قطعه‌نامه "دی ای تی ۲/۷" را با اکثریت ۱۱۲ رأی موافق در مقابل ۷ رأی مخالف و ۲۴ رأی ممتنع صادر کرد و در آن خواستار عقب‌نشینی

کامل و بی قید و شرط رژیم صهیونیستی از تمامی اراضی اشغالی عربی از جمله قدس شد. شورای امنیت هم در تاریخ ۱۹۸۰/۷/۳۰ قطعنامه‌ای را با موافقت ۱۴ عضو خود و بدون هیچ‌گونه رأی مخالف و تنها با یک رأی ممتنع آمریکا تصویب کرد که اقدامات رژیم صهیونیستی برای تغییر اوضاع قدس را باطل و غیرقانونی خوانده و خواستار پایان یافتن اشغالگری رژیم صهیونیستی شده بود. صدور این قطعنامه‌ها تا به امروز نیز ادامه دارد. هر چند که مصوبات بین‌المللی حقوق ملت فلسطین را به رسمیت می‌شناسند، جدیت و ساز و کار لازم برای وادار کردن رژیم صهیونیستی به رعایت قطعنامه‌های بین‌المللی را ندارد.^۱

دیوار حائل

عملیات احداث دیوار نژادپرستانه حائل در اطراف کرانه باختری یکی از نمادهای تفکر انزوا طلب یهودیان صهیونیست است که در طول قرن‌های متمادی حضور در اروپا ترجیح می‌دادند تا در محله‌های ویژه موسوم به "گتو" زندگی کنند که با دیوارهای بلند از محیط پیرامونی خود جدا می‌شد و از پشت این دیوارها با دیگران تعامل داشته باشند. این دیوار همچنین یادآور سیاست‌های نژادپرستانه نظام آپارتاید حاکم بر آفریقای جنوبی است. انجام چنین کاری همسو با ماهیت رژیم صهیونیستی است که خود را یک تافته جدا بافته می‌داند و با دیوارهای عقیدتی، سیاسی، فرهنگی و زبانی پیوند خود را با محیط اطرافش قطع می‌کند و خود را در جدای از دیگران و در فضایی مملو از خصومت و دشمنی می‌بیند و در یک کلام می‌توان گفت که این اعتراف تلویحی تل آویو به عدم موفقیت در دستیابی به مقبولیت در منطقه است.

پس از شعله‌ور شدن انتفاضه نخست فلسطین در سال ۱۹۸۷، رژیم صهیونیستی دست به احداث نوار امنیتی در اطراف باریکه غزه زد و اسحاق رابین هم با تکیه بر شعار "آنها آن طرف جوی و ما این طرف جوی" توانست در انتخابات سال ۱۹۹۲ پیروز شود.

۱. درباره مسأله قدس در سازمان ملل متحد، مراجعه شود به مثلاً: الموسوعة الفلسطينية، ج ۳، ص ۵۴۸ - ۵۵۲.



بخشی از ساخت دیوار حائل

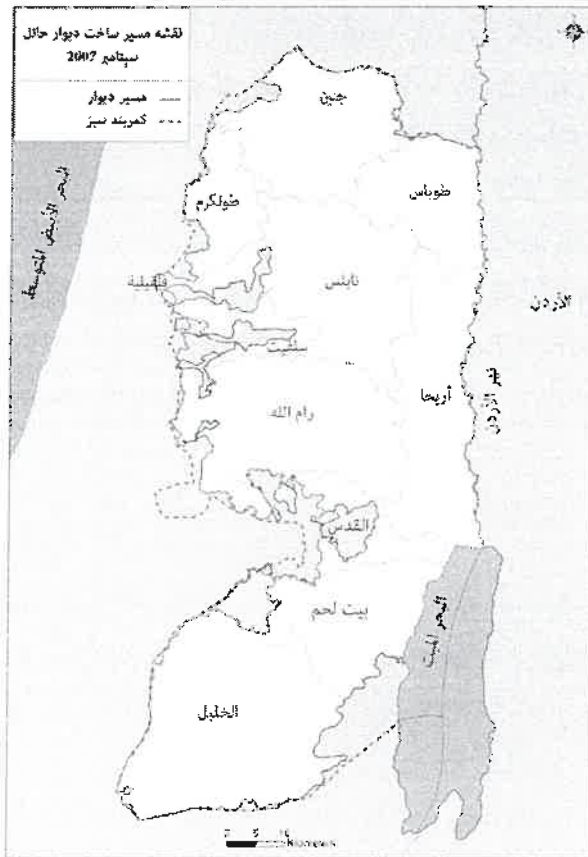


رنج‌های فلسطینیان به خاطر ساخت دیوار حائل

رژیم صهیونیستی در آوریل سال ۲۰۰۲ با احداث دیوار حائل در اطراف کرانه باختری موافقت کرد و کار احداث آن از تاریخ ۲۰۰۲/۶/۱۶ آغاز شد. طول مصوب این دیوار از ۶۵۲ کیلومتر در سال ۲۰۰۳ به ۷۷۰ کیلومتر در سال ۲۰۰۷ رسید و شهرک معالی ادومیم^۱ در شرق قدس به محدوده داخل دیوار ملحق شد. به عبارت دیگر، طول این دیوار به بیش از دو برابر طول کمربند سبز امنیتی (مرزهای کرانه باختری با اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ فلسطین)

که تنها ۳۲۰ کیلومتر است، افزایش یافت. تا اواخر سال ۲۰۰۸ نزدیک به ۵۰۲ کیلومتر از این دیوار احداث شده بود و مساحت اراضی واقع در پشت دیوار حائل به ۷۳۳ هزار دونم یعنی ۱۲.۵ درصد از کل مساحت کرانه باختری رسیده بود.

اگر این دیوار به همان شکل مصوب خود احداث شود خسارت‌های مستقیمی به ۶۸۰ هزار شهروند فلسطینی وارد خواهد کرد و ۲۵۰ هزار فلسطینی در داخل این دیوار و کمربند سبز امنیتی محصور خواهند شد. دیوار حائل همچنین مانع از دسترسی ۳۳۰ هزار فلسطینی به اراضی و مزارع و محل کارشان خواهد شد و ۱۰۱ شهر و روستا و منطقه مسکونی هم از احداث آن متضرر خواهند شد. ۱۹ مورد از این شهرها و روستاها در بخش غربی دیوار قرار خواهند گرفت و از ارتباط با دیگر بخش‌های کرانه باختری محروم می‌شوند. این دیوار ۵۳ شهرک و روستای فلسطینی را هم از سه جهت محدود و محصور می‌کند و در عین حال، تلاش می‌شود که این دیوار مقدار هر چه بیشتری از شهرک‌های صهیونیست‌نشین موجود در کرانه باختری را در بر گیرد، شهرک‌هایی که بیشترین تعداد شهرک‌نشین یهودی ساکن کرانه باختری را در خود جای داده‌اند.



رژیم صهیونیستی سعی دارد این دیوار را یک دیوار صرفاً حائل^۱ معرفی کند، اما کسانی که طرح‌ها و محل‌های احداث دیوار را دنبال می‌کنند می‌بینند که این دیوار بیشتر شبیه یک دیوار نظامی پیچیده است، چرا که در مسیر دیوار، خطی از سیم‌های خاردار لوله‌ای احداث شده و در کنار آن گودال‌هایی به عرض ۴ و عمق ۵ متر قرار دارد و پس از آنها جاده ۱۲ متری آسفالت شده دیده می‌شود و پشت آن یک خیابان مملو از شن‌های نرم با عرض ۴ متر قرار دارد و تازه بعد از همه این موارد، دیوار بتنی با ارتفاع ۸ متر ساخته شده است و بر روی آن هم موانع فلزی،

دوربین‌های مراقبت و پروژکتور قرار دارند و برج‌های مراقبت نظامی هم در طول این دیوار دیده می‌شوند.^۱

دیوان عدالت بین‌المللی (لااهه) در تاریخ ۲۰۰۴/۷/۹ حکم مشورتی غیر الزام‌آور خود را درباره این دیوار اعلام کرد و آن را غیرقانونی و مغایر قوانین بین‌المللی دانست. دیوان لاهه از رژیم صهیونیستی خواست که احداث این دیوار را متوقف کرده و به فلسطینیان خسارت دیده از احداث آن غرامت پرداخت کند. در متن این حکم آمده است که دیوار حائل مانع از دستیابی فلسطینیان به حق خود در زمینه تعیین سرنوشت‌شان می‌شود و احداث آن به منزله مصادره اراضی است. در این حکم احداث شهرک‌های صهیونیستی هم مغایر قوانین بین‌المللی شناخته شده بود.

رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی در حالی پا به دهه دوم قرن ۲۱ گذاشت که همچنان از قدرت نظامی و فناوری‌های پیشرفته‌ای در مقایسه با جهان عرب برخوردار بود و از حمایت گسترده و نفوذ بالا در جامعه بین‌المللی و به ویژه در آمریکا بهره می‌برد و همین مسأله باعث شد که این رژیم تاکنون به عنوان کشور "فراقانون" مطرح شده و قوانین و مقررات بین‌المللی درباره آن اجرا نشود.

۱. دهها مورد گزارش و پژوهش درباره دیوار حائل نوشته شده است و اطلاعات وارده در متن از منابع متعدد گرفته شده است. از جمله منابعی که اشاره به آنها دور از لطف نیست: پیتز لاگرگوئیست، تسبیح السماء الأخيرة: التنقیب عن فلسطین بعد "جدار الفصل" الإسرائیلی، مجله الدراسات الفلسطینیة، بیروت، مؤسسه الدراسات الفلسطینیة، العدد ۵۸، ربیع ۲۰۰۴، ص ۲۸ - ۵۸ و مراجعه شود به: دیوار حائل، در منطقه قدس، بتسلیم، در:

http://www.btselem.org/arabic/separation_barrier/Jerusalem The Israeli Information Center for Human Rights in the Occupied Territories (B'TSELEM) and Planners for Planning Rights (Bimkom), "Under the Guise of Security Routing the Separation Barrier to Enable the Expansion of Israeli Settlements in the West Bank," December 2005, http://www.btselem.org/sites/Default/files/publication/200512_under_the_guise_of_security_eng.pdf

از مهم‌ترین ویژگی‌های جبهه داخلی رژیم صهیونیستی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- افزایش نفوذ جریان‌های راست‌گرا مانند حزب لیکود و "اسرائیل خانه ما"^۱ و حتی حزب کادیم که بسیاری از رهبران و اعضای آن سابقه حضور در حزب راست‌گرای لیکود را داشته‌اند.

- افزایش نفوذ جریان‌های مذهبی و به ویژه تشکل‌های سازمان‌یافته آنها که تعداد اعضا و فعالان‌شان در میان افسران ارتش صهیونیستی از ۷ درصد در ۲۰ سال پیش به ۴۰ درصد در زمان حاضر (سال ۲۰۱۱) رسیده است.

- کاهش نفوذ جریان چپ‌گرای صهیونیستی و ضعف آن که از جمله اعضای این جریان می‌توان به حزب کار اشاره کرد. این حزب که در طول ۵۵ سال، ستون اصلی سیاست رژیم صهیونیستی یا یکی از دو ستون اصلی حاکمیت این رژیم به شمار می‌آمد، در انتخابات سال ۲۰۰۹ در جایگاه چهارم قرار گرفت و در سال ۲۰۱۱ با خروج ایهود باراک، رئیس این حزب از آن و جدایی برخی نمایندگان کنست و تشکیل حزب استقلال تجزیه شد.

- شیوع فساد در جامعه صهیونیستی خواه در میان مردم و خواه در میان رهبران و مقامات سیاسی از جمله مصادیق این پدیده می‌توان به اتهامات فساد وارده علیه آریل شارون و ایهود اولمرت، نخست‌وزیران رژیم صهیونیستی، موشه کتساو^۲، رئیس این رژیم، حاییم رامون معاون کتساو، دان حالوتس^۳، رئیس ستاد مشترک ارتش صهیونیستی و دیگران اشاره کرد. گسترش ارزش‌های منفعت‌طلبی، لذت خواهی و خود برتر بینی، بی‌بند و باری جنسی و از هم پاشیده شدن بافت خانواده از دیگر پدیده‌های رایج در جامعه صهیونیستی است که منجر به افزایش میزان خودکشی و فرار از خدمت نظامی در ارتش و دیگر مشکلات شده است.

1. Yisrael Beiteinu
2. Moshe Katsav
3. Dan Halutz

- کاهش مهاجرت یهودیان به "اسرائیل" تا کمتر از ۲۰ هزار نفر در سال و در مقابل، افزایش مهاجرت معکوس از این رژیم تا حدود ۱۰ هزار نفر در سال.^۱

اطلاعات موجود از اقامت ۷۰۰ هزار اسرائیلی در خارج از اراضی اشغالی حکایت دارد.^۲

- افزایش نژادپرستی علیه شهروندان فلسطینی ساکن اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ که این امر در رفتارهای افراد و اقدامات دولت و نیز قانون‌گذاری‌ها مشهود است.

از بعد جمعیتی، در اوایل سال ۲۰۱۱ نزدیک به ۵ میلیون و ۸۰۳ هزار یهودی در فلسطین اشغالی (اراضی اشغالی سال ۱۹۴۸ و اراضی اشغالی سال ۱۹۶۷) زندگی می‌کردند و جمعیت فلسطینیان ۵ میلیون و ۳۹۰ هزار نفر بود. گزارش‌های آماری حاکی از این است که در صورت تداوم روند رشد جمعیت فلسطینیان و یهودیان، در سال ۲۰۱۷ شاهد پیشی گرفتن جمعیت فلسطینیان از یهودیان در سرزمین تاریخی فلسطین خواهیم بود و در سال ۲۰۲۰ میلادی این اختلاف جمعیتی به ۲۰۰ هزار نفر خواهد رسید.^۳ این مسأله باعث نگرانی صهیونیست‌ها و افزایش درخواست‌ها برای اخراج فلسطینیان از این مناطق یا مبادله جمعیتی یا عقب‌نشینی یکجانبه از مناطق دارای اکثریت جمعیتی فلسطینی در کرانه باختری شده است.

از لحاظ اقتصادی، تولید ناخالص داخلی رژیم صهیونیستی در سال ۲۰۱۰ به ۲۱۷ میلیارد دلار و میانگین درآمد سرانه به ۲۸۵۰۰ دلار رسید که نزدیک به میانگین درآمد شهروندان اروپایی و کشورهای پیشرفته بود. در این سال صادرات رژیم صهیونیستی به ۵۸ میلیارد و ۴۳۱ میلیون دلار رسید و ارزش کل واردات این رژیم نیز به ۵۹ میلیارد و ۱۲۲ میلیون دلار بالغ شد. ۸۰ درصد از صادرات این رژیم را کالاهای صنعتی تشکیل می‌دادند.

سالیان متمادی است که آمریکا شریک تجاری اول رژیم صهیونیستی به شمار می‌رود و این رژیم نزدیک به یک سوم صادرات خود را به مقصد این کشور ارسال می‌کند. با وجود اینکه رژیم صهیونیستی ثروتمند و پیشرفته به نظر می‌رسد، اما هر ساله

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره مهاجرت یهودیان، مراجعه شود به: التقرير الإستراتيجی الفلسطینی لسنة ۲۰۱۰، ص ۷۳.

۲. مراجعه شود به: روزنامه شارجه، ۲۰۰۶/۱۰/۷؛ و عرب ۴۸، ۲۰۰۶/۱۰/۱۷. همچنین مراجعه شود به:

Yogev Karasenty and Shmuel Rosner, What Million Missing Israelis?, Foreign Policy website, 28/7/2011, http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011/07/28/what_million_missing_israelis

۳. التقرير الاستراتيجی الفلسطینی لسنة ۲۰۱۰، ص ۳۱۸ - ۳۱۹.

یک سری کمک‌های مالی از واشنگتن دریافت می‌کند که مجموع این کمک‌ها در سال ۲۰۱۰ به ۲۷۷۵ میلیون دلار رسید. بدین ترتیب، می‌توان گفت که رژیم صهیونیستی در فاصله سال‌های ۱۹۴۹ تا ۲۰۱۰ نزدیک به ۱۰۸ میلیارد و ۹۹۸ میلیون دلار کمک مالی از آمریکا دریافت کرده است.^۱

بخشی از این شکوفایی اقتصادی اسرائیل به پایان یافتن انتفاضه فلسطین و کاهش عملیات‌های مقاومت و "آرامش" جبهه‌های عربی و بهبود مناسبات سیاسی و اقتصادی تل آویو با مصر و اردن و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی این رژیم به ویژه با چین، هند، روسیه و کشورهای اروپای شرقی برمی‌گردد. رژیم صهیونیستی با وجود این شرایط، همچنان بودجه‌های هنگفتی در عرصه نظامی هزینه می‌کند و بودجه نظامی آن در سال ۲۰۱۱ به ۱۵ میلیارد و ۱۲۰ میلیون دلار رسید. بودجه نظامی تل آویو از بالاترین بودجه‌های نظامی در جهان در مقایسه با تولید داخلی و جمعیتش به شمار می‌رود، به طوری که میانگین سالانه هزینه‌های نظامی این رژیم به نسبت هر فرد ۲۰۰۰ دلار است، اما این مبلغ در مصر ۴۶ دلار، در سوریه ۸۸ دلار و در اردن ۲۱۱ دلار برآورد شده است. ارتش صهیونیستی هم نزدیک به ۱۷۸ هزار نفر نظامی آماده خدمت و ۴۲۷ هزار نفر نیروی ذخیره دارد و از قدرت نظامی بالایی برخوردار است و در عین حال دوره‌های آموزشی پیشرفته‌ای هم برای نظامیان آن در نظر گرفته می‌شود. رژیم صهیونیستی مدرن‌ترین سلاح‌ها را در اختیار دارد که برخی از آنها ساخت صنایع نظامی رژیم صهیونیستی و برخی دیگر از آمریکا و کشورهای غربی وارد می‌شود. صهیونیست‌ها نزدیک به ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای در انبارهای خود ذخیره کرده‌اند و توانایی ساخت انواع سیستم‌های هوشمند نظامی، دستگاه‌های ارسال پرازیت، سامانه‌های هدایت موشک را دارند. این رژیم موفق به ساخت جنگنده "کفیر"^۲، موشک ضد موشک "حیتس" (پیکان)^۳ و تانک "مرکاوا"^۴ از قدرتمندترین تانک‌ها در جهان شده است و در کل، جزء ۵ "کشور" بزرگ

۱. همان منبع، ص ۷۵ - ۸۱.

2. Kfir
3. Arrow (Hetz) System
4. Merkava

صادرکننده سلاح در جهان به شمار می‌رود و در سال ۲۰۱۰ ارزش صادرات سلاح آن به ۶ میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلار رسید.^۱

تل آویو با وجود امکانات عظیمی که در اختیار دارد، در جنگ سال ۲۰۰۶ لبنان و تجاوز اواخر سال ۲۰۰۸ و اوایل سال ۲۰۰۹ به باریکه غزه شکست خورد. در همان حالی که کارایی و مهارت نظامیان صهیونیستی کاهش می‌یافت و در محافل نظامی این رژیم مشکلات روانی، فساد و فرار از خدمت در حال رشد بود کارایی و مهارت مبارزان مقاومت افزایش یافته و آمادگی بیشتری برای ایستادگی و جان فشانی پیدا می‌کردند.

بحران واقعی که در آینده گریبان‌گیر رژیم صهیونیستی خواهد شد حضور آن در یک منطقه متخاصم و ناکامی‌اش در تبدیل به یک رژیم طبیعی در این منطقه است، چرا که این رژیم با مصادره یک سرزمین، غصب حقوق و اخراج ساکنان اصلی سرزمین اشغال شده پا گرفته است و از سوی دیگر، ملت فلسطین نیز همچنان بر حق خود در بازگشت به میهن و آزادسازی سرزمین و اماکن مقدس اسلامی تأکید دارد و ملت‌های عرب و مسلمان و آزادگان جهان نیز از آن حمایت می‌کنند، لذا بحران‌هایی که رژیم صهیونیستی با آن دست به گریبان است ادامه خواهد داشت، چرا که اسرائیل نمی‌تواند تا ابد الدهر قدرت خود را حفظ کند و مطمئناً صاحبان حق در سرزمین فلسطین هم همیشه ضعیف نخواهند ماند. مقامات و اندیشمندان صهیونیستی به این مسأله اعتراف دارند که رژیم متبوع‌شان با چالش‌های بزرگی مواجه است که نخستین چالش مربوط به قدرت گرفتن گروه‌های اسلام‌گرا در داخل فلسطین است که صبر و توان مقاومت بالایی بهره‌مند هستند و مخالف به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی و چشم‌پوشی از هر ذره خاک فلسطین هستند. از سوی دیگر، تغییر در رژیم‌های عربی همسایه فلسطین و روی کار آمدن نظام‌های دموکراتیک ملی و اسلام‌گرای حامی مسأله فلسطین در این کشورها منجر به وقوع تغییرات اساسی در فضای راهبردی موجود در محیط پیرامونی رژیم صهیونیستی شده، تغییراتی که به نفع گروه‌های مقاومت خواهد بود و شاید هم در میان مدت یا بلند مدت موازنه قدرت را تغییر دهد. چالش سوم این است که هیچ تضمینی برای تداوم کمک‌ها و حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا و

غرب از این رژیم و "کشور فرا قانون" ماندن آن تا ابد وجود ندارد به ویژه در سایه بحران‌های اقتصادی فرا روی کشورهای غربی. ضمناً اگر عرب‌ها و مسلمانان بتوانند از امکانات خود به شکلی درست و برای اعمال فشار به غرب و آمریکا بهره گیرند باز هم شرایط برای رژیم صهیونیستی تغییر خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

فلسطین، سرزمینی مقدس و مبارک است که به عرب‌ها و مسلمانان تعلق دارد. فرزندان این سرزمین فداکاری‌ها و جانفشانی‌های فراوانی را در راه حفظ و آزادی آن انجام داده‌اند، ولی نابودی پروژه صهیونیسم که حمایت قدرت‌های بزرگ را با خود دارد، فراتر از قدرت و امکانات فرزندان این سرزمین است.

مقاومت معاصر فلسطین (چه ساف و چه گروه‌های فدایی) که رهبری فلسطینیان را بر عهده داشتند، به نوبه خود جانفشانی‌ها و فداکارهای گسترده‌ای را از خود نشان دادند و بنیان هویت ملی فلسطین را ایجاد کردند. آنها از سوی بیشتر کشورهای دنیا به رسمیت شناخته شدند، ولی در کنار این همه، در برخی از ابعاد با نواقصی دست و پنجه نرم می‌کردند که همین امر باعث ضعف عملکرد آنها و کاسته شدن از میزان توان‌شان برای تحقق اهداف شد. از جمله این نواقص می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- مسئله روش و خط مشی: ساف و گروه‌های فدایی یک مشی سکولار داشتند و قطارشان در سه جاده ناسیونالیسم، ملی‌گرایی و چپ‌گرایی حرکت می‌کرد. اسلام‌گرایی در مشی آنان جایی نداشت و این در حالی بود که این رویکرد مؤثرترین گزینه برای شکوفا کردن پتانسیل‌های امت اسلامی، ایجاد اتحاد در این امت و بسیج آن در مقابله با صهیونیست‌ها و هم‌پیمانان آنها به شمار می‌آمد. خط مشی ساف دائما به سمت تسلیم شدن در برابر فشارها و به اصطلاح «مقتضیات هر مرحله» گرایش داشت. مسئولان این سازمان فقط به فکر بقای در قدرت بودند حتی اگر این موضوع به قیمت دست شستن از اصول و حقوق اساسی ملت فلسطین باشد. همین رویکرد باعث شد تا خواسته‌ها و مطالبات سیاسی فلسطینیان به مرور زمان کاهش یابد. مطالبات آنها با آزادسازی فلسطین و اخراج غاصبان شروع شد و به تشکیل یک کشور دموکراتیک منجر شد که در آن عرب‌ها و صهیونیست‌های تجاوزکار با هم

زندگی کنند. پس از آن، ساف حق صهیونیست‌ها برای تصاحب ۷۷ درصد سرزمین فلسطین را به رسمیت شناخت و بعد هم به ایجاد یک حاکمیت خودگردان در کرانه باختری و نوار غزه (بر اساس توافق نامه اسلو) بسنده کرد.

- مسئله رهبری: رهبران سیاسی فلسطین با یکدیگر هماهنگ نبودند. مشکل آنها اختلاف اهداف و تلاش برای کسب رضایت طرف‌های عربی و بین‌المللی بود که البته در این مسیر از اولویت‌های آرمان فلسطین نیز مایه می‌گذاشتند. رهبران فلسطینی به کار تشکیلاتی و ساختاری واقعی نمی‌نهادند. رهبران فتح و ساف تمام اختیارات ممکن را به دست خود گرفتند و تصمیم‌گیری‌های سیاسی، مالی، کنترل دستگاه‌های امنیتی و نظامی را قبضه کردند که همین امر باعث شد تا فعالیت‌ها در فلسطین مرتبط با طرح یا تصمیمی باشد که یک مقام سیاسی اتخاذ می‌کند. تمامی این مسائل باعث رشد فلج سیستمی و واسطه‌گری شد و ساختمان انقلاب را از درون نابود کرد. از دیگر نتایج این وضعیت، خروج بسیاری از افراد با کفایت و دارای قدرت رهبری از ساف بود.

- مسئله نهادهای ملی و میهنی: عملکرد رهبران فلسطینی باعث تضعیف فعالیت نهادهای ملی و میهنی شد. در نتیجه اقدامات آنها، شورای ملی معنای خود را از دست داد و نتوانست نقشی که در زمینه نظارت و حساب و کتاب کشیدن از افراد داشت انجام دهد. ضمناً میزان نقش آفرینی سازمان آزادی‌بخش نیز رو به کاستی گذارد، سازمانی که دیگر به اتاق «آی سی یو» منتقل شده است. در این شرایط، نقش تشکیلات خودگردان افزایش یافت، البته این سازمان نیز در بند مصوبات و فشارهای آمریکایی - صهیونیستی افتاد. از دیگر نتایج این وضعیت، تضعیف یا زوال نقشی بود که نهادهای مهم وابسته به ساف ایفا می‌کردند که از آن جمله می‌توان به صندوق ملی، مرکز پژوهش‌ها، بنیاد حمایت از خانواده‌های شهدا و دایره برنامه و بودجه اشاره کرد. با گذشت زمان، فعالیت‌های دولتی صرفاً به دست شماری از افراد افتاد که برای خود، حق تعیین سرنوشت مهم‌ترین مسئله جهان عرب و اسلام در عصر معاصر را محفوظ می‌دانستند.

- انقلاب فلسطین به شدت از رفتار برادران «سرسخت» عرب خود رنج می‌برد و خون‌های بسیاری صرف مقابله با نظام‌هایی شد که در صدد مهار و کنترل انقلاب فلسطین، سخن گفتن از زبان این انقلاب یا نابود کردن آن بودند. این موضوع

مسلمانان نسبت به نصرت الهی و نابودی پروژه یهودی صهیونیستی یقین دارند و معتقدند که هر چقدر هم زمان طول بکشد، باز هم این امر محقق خواهد شد، زیرا این وعده ی خداوند سبحان در آیات ابتدایی سوره اسرا است؛ آنجا که می‌گوید: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّوْا مَا عَلَوْا تَتَّبِعُوا»

هنگامی که وعده دوم فرا رسد آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که آثار غم و اندوه در صورت‌های‌تان ظاهر می‌شود و داخل مسجد «اقصی» می‌شوند، همانگونه که در دفعه اول وارد شدند و آنچه را زیر سلطه خود می‌گیرند در هم می‌کوبند. ضمناً پیامبر اکرم در حدیثی بشارت داده و گفته است: «لا تقوم الساعة حتى يقاتل المسلمون اليهود، فيقتلهم المسلمون، حتى يختبئ اليهودي من وراء الحجر والشجر، فيقول الحجر أو الشجر: يا مسلم يا عبدالله، هذا يهودي خلفي فتعال فاقتله، إلا الغرقد فإنه من شجر اليهود»

قیامت بپا نمی‌گردد مگر آنکه مسلمانان با یهودیان به نبرد می‌پردازند. مسلمانان آنان را می‌کشند و کار به جایی می‌رسد که یهودیان پشت هر سنگ یا درختی که می‌بینند پنهان می‌شوند. سپس آن سنگ و درخت می‌گوید: ای مسلمان! ای بنده‌ی خدا! این یک یهودی است که پشت من پنهان شده است. برخیز و او را بکش. همه درختان اینگونه هستند، جز درخت دیوچار که درخت یهودیان است. نبرد مسلمانان و یهودیان جزئی از سنت خداوند متعال در خصوص نبرد حق و باطل است. این نبرد پایان جهاد اصحاب حق در مقابله با هر پروژه‌ای است که اساس آن بر بیدادگری، اشغال و تبعیض استوار بوده و بر عکس جریان تاریخ قدم بر می‌دارد.

باعث تضعیف انقلاب و از بین رفتن توان آنها شده و فعالیت مسلحانه فلسطینیان در خارج ممنوع شد تا به این ترتیب، فعالیت‌های آنها به دایره گزینه‌های سیاسی ممکن محدود شود.

جریان اسلام‌گرا که قلب تپنده امت اسلامی و امید آتی آن به شمار می‌رود، نقش‌های انکار ناپذیر جهادی را در مقابله با پروژه صهیونیسم و قدرت‌های استعمارگر ایفا کرد، ولی این جریان در معرض دسیسه‌هایی قرار گرفت که جهت نابودی، ریشه‌کنی، مخدوش کردن وجهه و منزوی کردنش در فلسطین، جهان عرب و جامعه بین‌المللی صورت می‌گرفت. جریان اسلام‌گرا باید:

- دیدگاه و مشی مرحله‌ای و طولانی مدت خود را در خصوص کیفیت مقابله با چالش‌های رژیم صهیونیستی و آزادی فلسطین مشخص کند و قرائت مناسبی از واقعیت‌های موجود، پیچیدگی‌های آن و نیز ارتباط این وضعیت با نقش طرف‌های محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشته باشد و ضمن ارائه دیدگاه‌ها و راه‌کارهای واقع‌گرایانه، از الگوها و نمونه‌های اسلامی الهام بپذیرد و در جهت خیزش ملت‌ها بکوشد.

- دایره تعامل با مسئله فلسطین را افزایش دهد، زیرا فلسطین زنجیره‌ای است که حلقه‌های آن با حضور جهان عرب، جهان اسلام و جامعه بشری تکمیل می‌شود. البته این تکامل باید به شکلی مثبت و هماهنگ باشد. ضمناً باید برای تأمین ادوات و ابزارهای مناسب جهت تحقق این هدف بکوشد.

- توسعه نهادهای سازمانی و مشورتی، بالا بردن میزان شایستگی‌ها و توانمندی‌های رهبران، استفاده بهتر از توانمندی‌های امت عربی و اسلامی و انرژی آنها و تحقق فرآیند روان و سالم انتقال میراث به نسل رهبران کنونی و آتی از جمله دیگر اقداماتی است که باید از سوی جریان اسلام‌گرا انجام گیرد.

- توجه بیشتری به دغدغه‌های مردم صورت گیرد و در جهت رفع مشکلات و خدمت به آنها تلاش شود. در محافل ملت نفوذ کند و دغدغه‌ی مقابله با پروژه صهیونیسم را به یک دغدغه همگانی و روزمره مبدل کند.

- شعله مقاومت و جهاد را روشن نگاه دارد و صدای حق و حقیقتی که خواستار عدم چشم‌پوشی از فلسطین است با وجود هر گونه فداکاری و جانفشانی حفظ شود.

القضية الفلسطينية

خلفياتها التاريخية و تطوراتها المعاصرة

تأليف:

محسن محمد صالح

ترجمة:

صابر جل عنبري

يوسف رضازاده

مركز التعليم و الدراسات الدولية

تهران - ٢٠١٥



القضية الفلسطينية

خلفياتها التاريخية
و تطوراتها المعاصرة

مركز التعليم و
الدراسات الدولية

تأليف:
محسن محمد صالح

ترجمة:
صابر جل عنبري
يوسف رضازاده

كـد: ١٧٩٩-١



قيمت: ١٣٠٠٠٠ ريال